

اطلاع

عین الحیا

تصنیف

ملا محمد باقر مجلسی علیہ الرحمہ

یہ کتاب خاص فرقہ ناجیہ اثنا عشریہ کثریم اقتدائی الیریہ کے لیے
چھاپی گئی ہے۔ لہذا عام اطلاع و بیجا فی ہے کہ اہل سنت و جماعت

اس کتاب کو ملاحظہ نہ کریں۔

و ما علینا الا البلاغ

ما و جمادی الآخر

۱۳۰۴ھ

فهرست مطالب مقاصد فخر کتاب

صفحه	خلاصه مضمون	صفحه	خلاصه مضمون	صفحه	خلاصه مضمون
۲	و بیایید کتاب -	۱۳۶	بیان اصناف علم -	۱۳۶	و بیایید کتاب -
۳	مقدمه در فکر فلسفه و تفکیر و تفکر	۱۳۷	بیان شرائط و آداب علم -	۱۳۷	مقدمه در فکر فلسفه و تفکیر و تفکر
	ابو ذر غفاری رضی الله عنه	۱۳۸	ذکر اصناف علما -	۱۳۸	ابو ذر غفاری رضی الله عنه
۴	احوال اسلام آوردن سلمان فارسی	۱۳۹	ذمت مثل بر علم و دست فزونی	۱۳۹	احوال اسلام آوردن سلمان فارسی
۱۷	فصل اول در بحث رویت بار خدای تعالی	۱۴۰	بیان عجب و غرور -	۱۴۰	فصل اول در بحث رویت بار خدای تعالی
۱۸	فصل دوم در معرفت و عبادت	۱۴۱	بیان شکر نعمت -	۱۴۱	فصل دوم در معرفت و عبادت
۱۹	فصل سوم در اعمال نیت و غیره	۱۴۲	توبه از گناهان -	۱۴۲	فصل سوم در اعمال نیت و غیره
۱۹	فصل چهارم بیان حظ و ثواب عبادت	۱۴۳	ذکر طلب روزی -	۱۴۳	فصل چهارم بیان حظ و ثواب عبادت
۲۷	در بیان آنکه اول عبادت معرفت است	۱۴۴	نهی در تحمیر نمودن گناه -	۱۴۴	در بیان آنکه اول عبادت معرفت است
۳۸	شعبه اول بیان علم و حساب الوجود	۱۴۵	بیان فضیلت نماز -	۱۴۵	شعبه اول بیان علم و حساب الوجود
۴۷	بحث در حدوث عالم -	۱۴۶	بیان اختلاف شرائع و دستورات	۱۴۶	بحث در حدوث عالم -
۴۸	تحقیق معنی فردود و ترو و احد	۱۴۷	نهی از ریه پنایت -	۱۴۷	تحقیق معنی فردود و ترو و احد
۵۰	ذکر بقای ذات باری تعالی	۱۴۸	بیان اعتزال از خلق -	۱۴۸	ذکر بقای ذات باری تعالی
۵۱	بحث در مذهب تفویض -	۱۴۹	بیان طلب مال از حلال -	۱۴۹	بحث در مذهب تفویض -
۵۲	ذکر خلقت آفاق زمین و آفاق آسمان	۱۵۰	بیان تحمل و زینت کردن -	۱۵۰	ذکر خلقت آفاق زمین و آفاق آسمان
۵۳	تفسیر معنی لطیف و خیر -	۱۵۱	بیان بویاس خوش آمدن -	۱۵۱	تفسیر معنی لطیف و خیر -
۵۶	بیان آنکه علم الهی بر جمیع شایسته است	۱۵۲	درج مطوعات لازمه -	۱۵۲	بیان آنکه علم الهی بر جمیع شایسته است
۵۸	بیان قدرت وجود نبی ص	۱۵۳	بیان حرمت غنا -	۱۵۳	بیان قدرت وجود نبی ص
۶۱	سجرات جناب رسول خدا صلعم	۱۵۴	بیان ذکر و انواع آن -	۱۵۴	سجرات جناب رسول خدا صلعم
۶۸	در عصمت بنیاریان از شام و غیره	۱۵۵	بیان توفیر ساجد -	۱۵۵	در عصمت بنیاریان از شام و غیره
۷۳	بیان آنکه نبی ص خالی از احمق است	۱۵۶	ثواب گریه از خون خدا -	۱۵۶	بیان آنکه نبی ص خالی از احمق است
۸۲	بیان عصمت امام علیه السلام	۱۵۷	بیان خوف و رجا -	۱۵۷	بیان عصمت امام علیه السلام
۸۵	بیان فضیلت محبت اهل بیت	۱۵۸	بیان قصص خائفان -	۱۵۸	بیان فضیلت محبت اهل بیت
۸۸	اعتقاد بااستدلال اثنا عشری	۱۵۹	ذمت دنیا -	۱۵۹	اعتقاد بااستدلال اثنا عشری
۸۹	ذکر صفات و علامات امام ۳	۱۶۰	تشبیهات در ذمت دنیا -	۱۶۰	ذکر صفات و علامات امام ۳
۹۶	سجرات حضرت زینب هرات ۲	۱۶۱	آغاز قصه یوسف علیه السلام	۱۶۱	سجرات حضرت زینب هرات ۲
۱۰۳	ذکر صفات نیکه و خصلت اربعه غیره	۱۶۲	بیان حسنی دنیا -	۱۶۲	ذکر صفات نیکه و خصلت اربعه غیره
۱۲۱	بیان خروج و جلال و علامات آن	۱۶۳	محبت مثل جمیع کربانان	۱۶۳	بیان خروج و جلال و علامات آن
۱۲۴	بیان معاد و نفع صورت و غیره	۱۶۴	محبت جاه و اعتبارات اولی	۱۶۴	بیان معاد و نفع صورت و غیره
۱۳۳	بیان فضیلت علم -	۱۶۵	بیان توفیر و فروتنی و شکستگی	۱۶۵	بیان فضیلت علم -

خلاصه مضمون
فوائد و ثواب نماز جماعت
بیان تقوی و معنی آن -
بیان علم و بردباری -
رضا بقضای الهی -
بیان توکل و معنی آن
بیان صبورت تمام آن -
ذمت دروغ و اقسام آن
ذمت نیت و معنی آن
کفاره نیت و دست برد
ذمت حسد و حرص و سخر
ذمت تکبر و اتواع آن -
علاج تکبر و اصلاح کسری
ذمت طریقه کسوفیه -
بیان فضیلت تسبیحات اربعه
بیان ثواب تهلیل -
بیان فضیلت تسبیح -
بیان فضیلت تحمید -
بیان فضیلت استغفار -
بیان اذکار متفرقه -
بیان تعقیب نماز جماعت
ادعیه و اذکار بعد از نماز
تعقیب مخصوص نماز جماعت
تعقیب مخصوص نماز مختصر
بیان سجده شکر و دعای شکر
بیان اذکار هنگام خواب
بیان نماز ناکله -
بیان طریق نماز جماعت
بیان طریق نماز اهل بیت
خرم کتاب بجزون الملک الو
فهرست کتب اثنا عشری

خلاصه مضمون
بیان فقر و اغنیاء -
بیان جهنم -
بیان بهشت -
بیان کسب و کسبی و عبادت
عفت شکم از محرکات -
عفت فرج از محرکات -
نگاه داشتن چشم از محرکات
فضیلت دعا و فراموشی آن
بیان کسب و ادب و دعا
بیان سبب تشنگی بعضی از عظام
بیان فوائد نماز شب -
بیان صفات مؤمن -
علامات شیعه و خصال آن
ثواب اذان و اقامت و غیره
بیان اکرام پیران سلیمان
فضیلت قرآن و حامل آن
صفات قرآنی و غیره
بیان آداب خواندن قرآن
کیفیت ختم قرآن -
ثواب تعلیم و تعلم و حفظ قرآن
ثواب قرائت قرآن -
فضیلت تلاوت قرآن -
فضائل و فوائد آیات قرآنی
بیان عدل و حکمت سلیمان
کیفیت معاشرت حکام با رعایا
بیان ثواب اعانت مؤمنین
بیان ذمت تحمیر و ایدامون
بیان حقوق پادشاهان
بیان سبب قرب پادشاهان
جواز قرب پادشاهان

خلاصه مضمون
ذمت مثل بر علم و دست فزونی
بیان عجب و غرور -
بیان شکر نعمت -
توبه از گناهان -
ذکر طلب روزی -
نهی در تحمیر نمودن گناه -
بیان فضیلت نماز -
بیان اختلاف شرائع و دستورات
نهی از ریه پنایت -
بیان اعتزال از خلق -
بیان طلب مال از حلال -
بیان تحمل و زینت کردن -
بیان بویاس خوش آمدن -
درج مطوعات لازمه -
بیان حرمت غنا -
بیان ذکر و انواع آن -
بیان توفیر ساجد -
ثواب گریه از خون خدا -
بیان خوف و رجا -
بیان قصص خائفان -
ذمت دنیا -
تشبیهات در ذمت دنیا -
آغاز قصه یوسف علیه السلام
بیان حسنی دنیا -
محبت مثل جمیع کربانان
محبت جاه و اعتبارات اولی
بیان توفیر و فروتنی و شکستگی

خلاصه مضمون
و بیایید کتاب -
مقدمه در فکر فلسفه و تفکیر و تفکر
ابو ذر غفاری رضی الله عنه
احوال اسلام آوردن سلمان فارسی
فصل اول در بحث رویت بار خدای تعالی
فصل دوم در معرفت و عبادت
فصل سوم در اعمال نیت و غیره
فصل چهارم بیان حظ و ثواب عبادت
در بیان آنکه اول عبادت معرفت است
شعبه اول بیان علم و حساب الوجود
بحث در حدوث عالم -
تحقیق معنی فردود و ترو و احد
ذکر بقای ذات باری تعالی
بحث در مذهب تفویض -
ذکر خلقت آفاق زمین و آفاق آسمان
تفسیر معنی لطیف و خیر -
بیان آنکه علم الهی بر جمیع شایسته است
بیان قدرت وجود نبی ص
سجرات جناب رسول خدا صلعم
در عصمت بنیاریان از شام و غیره
بیان آنکه نبی ص خالی از احمق است
بیان عصمت امام علیه السلام
بیان فضیلت محبت اهل بیت
اعتقاد بااستدلال اثنا عشری
ذکر صفات و علامات امام ۳
سجرات حضرت زینب هرات ۲
ذکر صفات نیکه و خصلت اربعه غیره
بیان خروج و جلال و علامات آن
بیان معاد و نفع صورت و غیره
بیان فضیلت علم -

خلاصه مضمون
و بیایید کتاب -
مقدمه در فکر فلسفه و تفکیر و تفکر
ابو ذر غفاری رضی الله عنه
احوال اسلام آوردن سلمان فارسی
فصل اول در بحث رویت بار خدای تعالی
فصل دوم در معرفت و عبادت
فصل سوم در اعمال نیت و غیره
فصل چهارم بیان حظ و ثواب عبادت
در بیان آنکه اول عبادت معرفت است
شعبه اول بیان علم و حساب الوجود
بحث در حدوث عالم -
تحقیق معنی فردود و ترو و احد
ذکر بقای ذات باری تعالی
بحث در مذهب تفویض -
ذکر خلقت آفاق زمین و آفاق آسمان
تفسیر معنی لطیف و خیر -
بیان آنکه علم الهی بر جمیع شایسته است
بیان قدرت وجود نبی ص
سجرات جناب رسول خدا صلعم
در عصمت بنیاریان از شام و غیره
بیان آنکه نبی ص خالی از احمق است
بیان عصمت امام علیه السلام
بیان فضیلت محبت اهل بیت
اعتقاد بااستدلال اثنا عشری
ذکر صفات و علامات امام ۳
سجرات حضرت زینب هرات ۲
ذکر صفات نیکه و خصلت اربعه غیره
بیان خروج و جلال و علامات آن
بیان معاد و نفع صورت و غیره
بیان فضیلت علم -



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

لای محدود و جواهر شناخته بارگاه جلال کبریای حکیمی که الواح ارواح قابله نوح بشر را که منظر غراب منع
 است بصیقل موعظ و پذیرد حکمت‌های بی نظیر جلاداده عکس پذیر صفات کمال و چهره کشای فوت جلا
 خویش گردانید و چشمها حقائق از لسان سحر بیان انبیا و اوصیاء و اصفیاء بر بساطین قلوب صافی و
 صد در زاکیه ارباب فطنت و ذکا جاری ساخته الوان ریاضین محبت و الوان گل‌های معرفت و مانید و
 نامحدود و برزیده عالم وجود و صاحب مقام محمود و باعث ایجاد سبع طباق و تم صیغه مکارم اخلاق
 جنابی که از خزانه فیض ازلی به تشریف شریف آنک که علی خلق عظیم سرور است و است لوازه
 از نور شفقت و رحمت بمنقبت حقیص علیکم یالوومنین ردون رحیم ممتاز است عنی سید
 المرسلین و فخر العالمین و شفیع للذین و رحمة الله علی الاقلین و الاخرین محمد بن عب
 خاتم النبیین نور و ناسعد و برآل اظهار و ایلیت اخبار او که نور تو لای شان قنایل و کما
 روشنی بخش زمین آسمان گردیده و از شش خورشید محبت شان بقصد سینه ما هم فی وجود مهم من التو
 صبح صادق یقین ایمان از چین شیعان بید خصصا سید اوصیا و امام اتقیا و فریادرس روز جزا
 صادق لو کشف الخطا باب مرید علم و لکر سفیه علم اعنی و فی الله المرئی و سیف الله المک

امیر المؤمنین و یعنوب المسلمین اسد الله الغالب شهاب الله الثاقب سید الوصیین علی بن
 ابیطالب صلوات الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم ابد الابدين
 اما بعد ستم فیوض ازلی محمد باقر بن محمد تقی عقی الله عن جبرئیل بموقف عرض برادران ایمانی و دوستی
 روحانی سیرساند که چون حکیم علم نفوس بشری را بروفق حکمت کامله و صلحت شامله بعوائق غفلات و علائق شهوات
 مبتلا گردانید و حیرت زده گان بوادی بخبری و جهالت و مد هو شان شراب لغی و غفلات را از مواضع حسنه و
 نصحیح جمیله چاره نیست که شاید از خواب غفلت بیدار و پرستی حیرت هشیار گردند لاجرم حکیم علی الاطلاق کلام
 معجز نظام خویش را بنصح شایسته و انشال و حکم و اقیه شخون گردانید و پیشوایان راه دین زهنمایان مسالک
 این شمیمه کریمه امر فرمود و گما قال الله تعالی فادع الی سبیل ربک بالحنه و الموعظه الحسنه و جاد لهم بالحق
 هی احسن و در کلام او در این جناب بر فعت رسالت پناهی و هدایت کرام او صلوات الله علیهم جمعین خطب بود و غفلات
 فوق حد و احصا وارد شده و اکثر طالبان هدایت باعتبار عدم انس بلغت عرب از فوائد و منافع آنها محروم اند لهذا
 این بی بضاعت را بخاطر فاتر رسید که وقتیتی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله برگزیده اصحاب و زبده اتباع خود
 ابو ذر غفاری را رضوان الله علیه فرموده اند چون جامع ترین اخبار است که در انبیاء از نیایح وحی و الهام مانوس
 گردیده و بر اکثر مکالم اخلاق حسنه و محاسن اوصاف جمیله شمال دارد و ترجمه نمایم و مقتید بر کفنی عبارات حسن استعارات
 نگر وید و عبارات قریبه بفهم مضامین آنرا ادا کنم و آنچه محتاج تفسیر منحصر به دبیین باشد و اشکال آن منحصر در عدم فهم لغت
 نباشد بر وجه ایجاز متوجه حل آن بشوم تا کافه موشان عاقله شیعیانرا از این مانده سبحانی و عاقله جادو دانی بهر موفال
 و نصیب کامل بوده باشد چون از فضل شامل سبحانی امید دارم که موجب حیات قلوب و ارواح مرده و لان سرا
 غور گردد آنرا بر عین الحیوة سینه گردانیدم ملتزم از ناظران در این رساله آنکه چون در زور استعداد ناقص این
 عدیم الاستطاعه بقلم آمده بدیده عیب جوی نظر نمایند و در حیات ممت این بینه مدزگار را بدعا خیر اعانت فرمایند
 و سبحان الله و نعم الوکیل مقدمه در ذکر بعضی از فضائل و احوال ابو ذر رضی الله عنه از کتبت است هم او که
 قول صح جناب بن جناده است و اصل او عرب بود از قبیله بنی غفار و آنچه از اخبار خاصه و عامه استفاد میشود
 آنست که بعد از رسیده ائمه معصومین علیهم السلام در میان صحابه کسی بجلالت قدر و رفعت شان سوا سلمان فارسی و ابو ذر
 سقزکونین الاسبود الکندی نبوده و از بعضی اخبار ظاهر میشود که سلمان بر او ترجیح دلرد و او بر مقدار و احاد بیشتر
 از انبیا اطهار صلوات الله علیهم وارد شده است که جمیع صحابه بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرتد شدند
 و از دین گریختند مگر سه کس سلمان و ابو ذر و مقداد که ایشانرا از تزلزل و شکی در خاطر بهم نرسید و قلبی از سایر صحابه گشتند

نقل صحیح

نقل ابو ذر

و با حضرت امیر المومنین بیعت کردند و باقی بر کفر ماندند و تقولست از حضرت صادق که حضرت امیر المومنین
 سلمان گفت که با سلمان برو بجای حضرت فاطمه و بگو تخف از تخفهای بهشت که از برای او حق سبحانه و تعالی فرستاده
 بود عطا فرماید سلمان چون پس پرده آمد دیدند نزد حضرت فاطمه گشته گفت ای دختر رسول تخف بمن گز
 فرا حضرت فرمود که این سه سبدراسه حوریه از بهشت جهت من آورده اند اسم ایشان را پرسیدم یکی از ایشان گفت که من
 سلمی نام دارم خدام از جهت سلمان خلق کرده است و دیگری گفت که من ذره نام دارم خدام اجست ابو ذر خلق
 کرده و سیم گفت که من مقدوده نام دارم خدام را بر مقدود خلق کرده است سلمان گفت که ای سیده ۴
 قدری ازان تخف بمن گز است فراتس حضرت فاطمه قدری ازان تخف بمن عنایت فرمود و بر هر قومیکه میگذاشتم
 از بوی خوش آن شجب میشدند و از حضرت امام موسی کاظم مرویست که در روز قیامت سواد از جانب العاقبه
 نذا کند که کجا نید حواری و مخلصان محمد بن عبد الله که بر طریق آن حضرت مستقیم بودند و پیمان آن حضرت نشکستند
 بر خیزد سلمان و ابو ذر و مقداد و مرویست از حضرت صادق که حضرت رسول فرمود که خدام امر کرده است
 بدستی چهار کس صحابه گفتند یا رسول الله کیستند آنجاعت فرمود که علی ابن ابی طالب و مقداد و سلمان و ابو ذر
 و با سائید بسیار در کتب شیعه هستی مرویست که حضرت رسول فرمود که آسمان سایه نکرده است بر کسی زمین برده است
 کسی را که راست گو تر از ابو ذر باشد و ابن عبد البر که از اعظم علمای اهل سنت است در کتاب استیعاب از حضرت
 رسالت پناه روایت کرده است که ابو ذر در میان است من بر زهد عیسی بن مریم است و بروایت دیگر شبیه عیسی
 بن مریم است در زهد و ایضا روایت نموده که حضرت امیر المومنین فرمود که ابو ذر علی چند ضربه کرد که مردمان از عمل آن
 عاجز بودند و گوی بر آن بود که هیچ ازان بیرون نیامد و این بابویه علیه الرحمه سینه معتبر از حضرت صادق روایت کرد
 که روزی ابو ذر حتمه الله علیه بر حضرت رسالت پناه گذشت و جبرئیل العنبروت و حیه کلبی در خدمت آن حضرت بخلوت
 نشستند بود و سخن در میان داشت ابو ذر گمان کرد که حیه کلبی است و با حضرت حرف نمائی دارد و بگذشت جبرئیل گفت
 یا محمد اینک ابو ذر بر آگه شدت و سلام نکرد اگر سلام میکرد ما او را جواب سلام میگفتم بدرستی که او را دعا هست که در میان
 اهل آسمانها معروفست چون عروج نماید از وی سوال کن چون جبرئیل برت ابو ذر بیاید حضرت فرمود ای ابو ذر چرا بر
 سلام کردی ابو ذر عرض کرد که چنین یافتم که حیه کلبی نزد تو بود و بر آگه او را بخلوت طلبیده خواهتم که کلام شمارا
 قطع نماید حضرت فرمود که جبرئیل بود و چنین گفت ابو ذر بسیار نام شد حضرت فرمود که چه دعاست که خدارایان
 سخنانی که جبرئیل خبر داد که در آسمانها معروفست گفت این عارای خودم اللهم افرق استک ان الایمان بک و
 التصدیق بنبیک و العافیة من جمیع البلاء و الشکر علی العافیة و الغنی عن شرا الناس

در آیه

و روایت کرده حضرت امام رضا از حضرت امیر المومنین که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بهشت مشتاقست
 بسوی تو یا علی و بسو غار و سلمان و ابوذر و مقداد و بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده که حضرت رسول فرمود که ابوذر صدیق
 این است است و بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت فرمود که ولایت و محبت جمعی از مومنان که بعد از
 حضرت رسالت پناه بر دین حق خود مانند و تغییر و تبدیل امام حق و احکام دین نکرند و حبست مثل سلمان فارسی
 و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود کندی و عمار بن یاسر و جابر بن عبد الله انصاری و حدیقه بن الیمانی و ابوالشیم
 بن الیهمان و سهل بن صلیف و ابویوب انصاری و عبد الله بن الصامت و عبادة بن الصامت و خدیجه
 بن ثابت ذی الشهادتین و ابوسعید خدری و اشال ایشان در حدیث دیگر مثل این از حضرت امام رضا علیه
 منقولست و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که ابوذر از خون آبی چندان گریست که چشم او آزرده
 باو گفتند که دعا کن تا خدا چشم ترا شفا بخشد گفت مرا چندان غم آن نیست گفتند چه غم است که ترا از چشم خود خبر کرده
 گفت دو چیز عظیم که در پیش دارم که بهشت و دوزخ است و این بابویه از عبد الله بن عباس روایت کرده که در
 حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد قبا نشسته بودند و جمعی از صحابه در خدمت آنحضرت بودند فرمود
 اول کسی که ازین در در آید در این ساعت شخصی از اهل بهشت باشد چون صحابه این شنیدند جمعی برخاستند که
 شاید سبادت بدخول نمایند پس حضرت فرمود که جماعتی الحال داخل شوند که هر یک بر دیگری سبقت گیرند
 هر که در بیان ایشان مراثت دهد بیرون رفتن آذر ماه او از اهل بهشت است پس ابوذر رحمه الله علیه
 با آن جماعت داخل شد حضرت ایشان گفت که مادر که ام ما هم از ماه هارومی ابوذر گفت که آنقدر رفت
 یا رسول الله حضرت فرمود که سید النعم و لیکن بخوانم که صحابه بدانند که تو از اهل بهشتی و چگونه چنین بشا حال آنکه
 ترا از حرم من بسبب محبت ایمیست من دوستی ایشان میدن خواهند کرد پس تنها در غربت زندگانی خواهی کرد
 و در تنهایی خواهی مرد و جمعی از اهل عراق سعادت تجنیز و دفن تو خواهند یافت آنجماعت رفیقان من خواهند بود
 و بهشتی که خدا پر میزگارا ترا عده فرموده و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق منقولست که فرمود که ایمان پاید
 وار و مانند نرومانی که بر و بالا روند و سلمان در پایه دهم است و ابوذر در پایه نهم و مقداد در پایه هشتم او بد آنکه در
 کیفیت اسلام ابوذر در طریق عامه احادیث مختلفه وارد شده است و ذکر آنها موجب تطویل میشود و مختصر بقول
 کلینی رحمه الله باسناد معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که آنحضرت شخصی از صحابه خود فرمود که خیار
 شمار خبر دهم که چگونه بود سلمان شدن سلمان ابوذر شخص گفت که کیفیت اسلام سلمان پسیدانم مرا خبر ده کیفیت
 اسلام ابوذر و خطا کرد که هر دو را از حضرت پرسید پس فرمود که بدستی که ابوذر در بطین هم که حکایت در یک سن

اسامی اصحاب آنحضرت

بسم الله الرحمن الرحيم

که بعلت گوسفندان خود را چرا میفرمود گرگی از جانب راست متوجه گوسفندان او شد بعضی خود او را براند پس از جانب
 توجه او شد ابوذر عصار بر و حواله نمود و گفت من گرگی از تو خبیث تر و بدتر ندیده ام آن گرگ با عجا حضرت رسالت پنداری
 بسخن آمد و گفت والله که اهل که از من بدتر اند خداوند عالم بسو ایشان پیغمبری فرستاده او را بدروغ نسبت میدهند
 و نسبت با او دشنام و نامزاسی گویند ابوذر چون این سخن بشنید بزین خود گفت که توشه و مطهره و عصا مرا بیاور پس آنها
 برگرفت و بپا خود بجانب که روان شد آنچه چیز که از گرگ شنیده معلوم نماید و طی مسافت نموده در ساعتی بسیار گرگ
 داخل مک شد و لقب بسیار کشیده بود و تشنگی بر او غالب گردیده نزد چاه زمزم آمد و دلوئی از آن آب برآورد خورد و چون
 نظر کرد دید که آن دلو پر از شیر است در دل او افتاد که گواه آن چیز نیست که گرگ را خبر داده و این نیز از معجزات است
 پیغمبر است پس بیاشامید و بکنار مسجد آمد و جماعتی از قریش برگردید که گذشته اند نزد ایشان نشستند که
 آن گروه بدعا قست نامزایان حضرت میگویند بخوی که گرگ او را خبر داده بود و پیوسته در اینکار بودند تا آخر روز
 تا گاه حضرت ابوطالب بیاید چون نظر ایشان بر او افتاد یکدیگر گفتند که خاموش شوید که عموش آمد پس آن
 از دست آنحضرت کوتاه کردند و چون ابوطالب بیاید باو مشغول سخن گفتن شدند تا آخر روز ابوذر گفت که چون
 ابوطالب از نزد ایشان برخاست من از بی او روان شدم رو بجانب من کرد و گفت حاجت خود را بگو گفتم
 پیغمبری آمده ام که در میان شما سهوت شده است گفت با او چه کار داری گفتم میخواهم با ایمان آورم و آنچه فرماید بر
 ادا قرار نمایم و خود را منقاد او گردانم و آنچه فرماید او را اطاعت نمایم گفت البته چنین خواهی کرد گفتم بلی گفت فردا
 اینوقت نزد من آئی که ترا باورسانم شب در مسجد بر دوازدهم و چون روز شد در مجلس آن کفارشستم ایشان
 زبان بنامشراکشودند بر سوال روز گذشته و چون ابوطالب بیامد زبان از آن قول نامشایسته برگرفتند و با او
 مشغول سخن شدند و چون از نزد ایشان برخاست از بی او روان شدم و باز سوال روز گذشته را اعاده فرمودم
 و من همان جواب گفتم و تا کید فرمود که البته آنچه میگوئی خواهی کرد گفتم بلی پس مرا با خود بردی تا که در اینجا حاضر
 حمزه بود بر او سلام کردم و از حاجت من پرسید همان جواب گفتم گفت گواهی میدهی که خدا یکیت و محمد
 صلی الله علیه و آله فرستاده است گفتم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله پس حمزه
 مرا با خود برد و بجای که حضرت جعفر طیار در آنجا بود سلام کردم و شستم و از مطلب من سوال کرد و همان جواب گفتم
 و تکلیف شهادتین کرد بر زبان راندم پس جعفر بر ما نجات داد که حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب در آنجا
 بود و بعد از سوال و امر بشهادتین آنحضرت ما نجات بردند که حضرت رسالت تشریف داشتند سلام کردم و شستم
 از حاجت من سوال نمودند و کلمه شهادتین تلقین فرمودند و چون شهادتین گفتم فرمودند ای ابوذر بجانب من

برو و تارفتن تو پسر عمت فوت شده خواهد بود که بغیر از تو وارثی نداشته باشد ملل او را بگیرد و نزد اهل و عیال خود با
 ما امر بتوت ما ظاهر گردد و آخر بنزد و ایما چون ابو ذر بطن خویش باز آمد پس عیش فوت شده بود مال او را بتصرف
 و آورده مکث نمود تا هنگامیکه حضرت سحرت بجهنم فرمود و امر اسلام روح گرفت و در مدینه بخدمت حضرت شرف
 حضرت صادق فرمود که این بود غیر مسلمانان را بگذرد و بگو خبر اسلام سلیمان اگر شنیده آن شخص شیان شد از اظهار نفس
 اسلام سلیمان فارسی است دعا کرد که آنرا نیز بقرائت حضرت نقر نمود و لیکن ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت موسی
 بن جعفر روایت نموده که شخصی از آن حضرت سوال نمود از سبب اسلام سلیمان آن حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم که روزی
 حضرت امیر المومنین و سلیمان و ابو ذر و جماعتی از قریش نزد قبر حضرت رسول جمع بودند و حضرت امیر المومنین از سلیمان
 پرسید که یا ابا عبد الله ما را از اهل کار خود خبر میدی که اسلام تو چگونه بود سلیمان گفت که واسمه که اگر دیگری بگوید
 نیگفتم و لیکن اطاعت فرمان تو لازم است من سر بودم از اهل یثرب از و از و هقان زاده با و بزرگان ایشان بودم
 و پدر و مادر مرا بسیار عزیز و گرامی میداشتند روز عیدی با پدرم بعید گاه رفتم ایومعه رسیدم کسی زران صومعه بود
 ندا میکرد که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و ان محمد اصیب الله پس چون این ندا شنیدم محبت محمدا
 در گوشت و خون من جا کرد و از عشق آن حضرت خوردن و آشامیدن بر من گوارا بنمود و مادرم گفت که امر و چرا آفتاب
 سجده کردی و نه پرستیدی من ابا کردم و چندان مضایقه نمودم که او ساکت شد پس چون بخانه گشتم نامه دیدم
 در سقف خانه آویخته بود بمادرم گفتم که این چه نامه است مادر گفت چون از عید گاه برگشتم این نامه را آویخته دیدم
 بنزدیک این نامه سرود که پرتر از میکشد من همچنان در حیرت بودم و انتظار بر دم تا شب شد و مادر و پدر در خواب
 شدند بر خاکستم و نامه برگزفتم و بخواندم نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم این عهد و پیمانست از خدا بخت
 آدم که از نسل او پیوسته بهر سده محمد نام که امر نماید مردم را با خلاق کریمه و صفات پسندیده و نسی و نسی نماید مردم
 از پرستیدن غیر خدا و عبادت بتان امی روزه به تو وصی عیالی پس ایمان بیاور و جویتت و گبری را ترک کن
 پس چون این را بخواندم بهیوش شدم و عشق آن حضرت زیاده شد و چون پدر و مادر بر این حال مطلع گردیدند
 گرفتند و در چاه عمیقی محبوس ساختند و گفتند اگر ازین امر برگردی ترا بکشیم گفتم ایشان از پنج خواهر پیدا بکنید محبت
 محمد از سینه من هرگز بیرون نخواهد رفت سلیمان گفت که من پیش از خواندن آن نامه عربی را شنیدم و از آن روز
 عربی را با الهام الهی آموختم پس سستی در آن چاه ماندم و هر روز یک گرده نان کوچک در آن چاه برای من فرود می
 می چون حبس و زندان بسیار بطول انجامید دست باسمان بلند کردم و گفتم تو محمد و وصی او علی بن ابی طالب را
 محبوب من گردانیدی پس بحق رسیده و در بجه آن حضرت که فرج مرا نزد یک گردان و مرا راحت بخش ازین محنت

فکر اسلام

پس شخصی بیاد بنزد من جا همکسیغید در بر و گفت بر خیز ای روز به دوست مرا گرفت و نزد من آورده من گفتم
 اشهد ان لا اله الا الله وان عیسی روح الله وان محمداً عبید الله ویرانی مرا از صومعه بیرون کرد و گفت تویی
 روز به گفتم بله مرا برود بنزد خود و دو سال تمام او را خدمت کردم و چون هنگام وفات او شد گفتم من این را سنی
 را و دعای میکنم گفتم مرا که میسپار گفت کسی را گمان ندارم که در مذہب حق با من موافق باشد گر راهبی که در
 انطاکیه میباشد چون او را در پای سلام من با و برسان و لوحی بمن داد که این را با و برسان و بعالم بقا ارتحال
 من او را غسل دادم و کفن کردم و دفن کردم و لوح را برگزفتم و بجانب انطاکیه روان شدم و چون بانطاکیه
 و رآدم بیاصومعه آن راهب آدم و گفتم اشهد ان لا اله الا الله وان عیسی روح الله وان محمداً عبید الله
 پس راهبی از دیر خود فرزند گریست و گفت تویی روز به گفتم بله گفت با لایا بنزد او رفتم و دو سال دیگر او را خدمت
 کردم و چون هنگام رحلت او شد خبر وفات خود بمن گفتم من گفتم مرا که میگذاری گفت کسی گمان ندارم که در مذہب
 حق با من موافق باشد گر راهبی که در شهر اسکندریه است پس چون با و برسی سلام من با و برسان و این لوح را
 با و سپار چون وفات کرد غسل و کفن و دفن کردم و لوح را برگزفتم و شهر اسکندریه درآدم نزد صومعه آن
 آدم و شهادت بر خواندم راهب سوال نمود که تویی روز به گفتم بله مرا بنزد خود برد و دو سال ویرا خدمت کردم تا
 هنگام وفات او شد گفتم مرا که میسپار گفت کسی گمان ندارم که در حق با من موافق باشد و محمد بن عبید الله
 بن عبد المطلب نزدیک شده است که عالم را بنور وجود خود منور گرداند برو و آنحضرت را طلب نما چون لشرف
 ملازمت آنحضرت برسی سلام من بر او عرض کن و این لوح را بدو سپار چون از غسل و کفن و دفن او فارغ شدم
 لوح را برگزفتم و بیرون آدم و با جسی زینب شدم و با ایشان گفتم که شما شکر گل زمان و آب من بشوید و من شمارا خدمت
 کنم درین سفر قبول کردند چون هنگام طعام خوردن ایشان شد بطریق کفاره قریش گو سفندی بیاوردند و چند
 جوب بر آن زدند که برود پاره کباب کردند و پاره بریان کردند و مرا تکلیف خوردن نمودند چون سینه بود من
 ابا کردم باز تکلیف کردند گفتم من مرود یرانی ام و دیر انیان گوشت تناول نمیکند مرا چند ان زدند که نزدیک شد
 که مرا بکشند که از ایشان گفت که دست از و بدارید تا وقت شراب شود اگر شراب نخورد و بپزیمیم چون شراب
 بیاوردند مرا تکلیف کردند گفتم من راهب و از اهل دیرم و شراب خوردن شیوه ما نیست چون این گفتم درین وقت
 و عوم کشتن کردند با ایشان گفتم که ای گروه مرا مزیند و کشید که من اقرار به بند شما میکنم و خود را به بندگی کی ایشان
 و آدم مرا بیاورد و برود و برود و برود از قصه من سوال کرد قصه خود را باز گفتم و گفتم من گفتم
 و این را که مستند از حد و حقی آدم بودی گفت که من نیز ترا و محمد عمل هر دو را دشمن یدارم و مرا از خانه بیرون

تاریخ اسلام

۱۲۸

آورد و در خانه اش ریگ بسیاری ریخته بود گفت و امتدای روز به اگر صبح شود و تمام این ریگها را از اینجا بردارند
 زیرا که من تمام شب تعب کشیدم و چون عاجز شدم دست با سنان برداشتم و گفتم ای پروردگار من تو محبت محبت خود
 او را در دل من جلا داده پس بحق درجه و منزلت آنحضرت که فرج مرا نزد یک گردان و مرا ازین تعب راحت بخش
 این بگفتم قادر متعال بود بر آن گفتم که تمام ریگها را بکافی که بیودی گفته بود نقل کرد چون صبح شد بیودی بیامد
 آن حال را مشاهده کرده گفت تو ساحر و جادوگری و من چاره کار ترا میدانم ترا ازین شهر بیرون بیا که ریگها
 بشاست تو این شهر خراب شود پس مرا از آن شهر بیرون آورد و بزین سلیمه لغیر وقت و آن زن مرا بسیار دوست
 داشت و باغی داشت گفت که این باغ تو تعلق دارد و خواهی میوه آنرا تناول نما خواهی بخش و خواهی تصدق
 کن پس تکیه درین حال ماندم روزی در آن باغ بودم هفت نفر مشاهده کردم که می آیند و ابر بر سر ایشان برآید
 انداخته گفتم و امتد که ایشان همه پیغمبر استند و لیکن در میان ایشان پیغمبری هست پس بیامد تا باغ من
 چون مشاهده کردم حضرت رسول بود با حضرت امیر المؤمنین و حمزه بن عبد المطلب و زید بن حارثه و عقیل بن
 ابی طالب و ابوذر و مقداد پس خرمای زبون را تناول میفرمودند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله این
 میگفت که خرمای زبون قناعت نماید و میوه باغ را ضایع کنید من بنزد مالک خود آمدم و گفتم یک طبق از خرمای
 باغ من بخش گفت ترا خصت شش طبق و اوم بیا دم و طبقی از رطب برگزیده و در خاطر خود گذرانیدم که اگر در میان
 ایشان پیغمبری از خرمای تصدق تناول میفرماید و هر چه را تناول میفرماید پس طبق را نزد ایشان آوردم و گفتم
 این خرمای تصدق است حضرت رسول و امیر المؤمنین و حمزه و عقیل چون از بنی هاشم بودند و صدقه بر ایشان
 حرام است تناول نمودند و آن سه نفر دیگر بخوردن مشغول شدند تا خاطر گذرانیدم که این یک علامت از علما است
 پیغمبر آخر الزمان که در کتب خوانده ام پس رفتم در خصت یک طبق دیگر رطب از آن زن طلبیدم آن خصت شش طبق
 داد پس یک طبق دیگر رطب نزد ایشان حاضر ساختم و گفتم این بدیه است حضرت رسول دست مبارک دراز فرمود و گفت
 بسم الله علی تناول نماید پس علی تناول نمودند و خاطر خود گفتم که این نیز یک علامت دیگر است و من بعد از آن
 سر آنجناب میگشتم و در عقب آنحضرت می نگریتم آنحضرت بجانب من ایستادند و فرمودند که مهر نبوت را طلبت کنی
 گفتم بله دوش مبارک خود را بکشودند و دیدم مهر نبوت را که در میان در کتف مبارک آنحضرت نقش گرفته و من پسندیدم
 رسته بر زمین افتادم و قدم مبارکش را بوسه دادم فرمود که ای روزی پروردگارتون خود را بگو محمد بن عبدالله است
 این علامت را بفروش چون ادای بیات نمودم گفتم بگواه را انداختم که چهار عدد درخت خرمای که دو لیست درخت آن
 خرمای از او باشد و لیست درخت خرمای سخن چون حضرت عرض نمودم فرمود که چه بسیار بر ما است ای پسر او طلبیده

در این باب
 در این باب
 در این باب

تاریخ ایزدخواستی

پس گفت یا علی دانه های خرا را جمع ناپس حضرت رسول دانند از زمین فرو میبردند و امیرالمومنین آب میدادند چون
دانه دوم بیاشتند دانه اول سبز شده بود و همچنین تا هنگامیکه فلان شدند همه درختان کمال شده و میوه آمده بود پس حضرت
پیغام داد که بیاورختان خود را شمرده بگیرد غلام را با ما بسیار چون زن درختان زیادید گفت دانه نفر و ششم تا همه درختان خرا
زرد نباشند در آن حال جبرئیل نازل شد و بل خود را بردختان مالید همه خرا زرد شدند پس آن زن این گفت که اول
که یکی ازین درختان نزد من بهتر است از محمد و از توسن گفتم که یک درخت است از نزد من بهتر است از تو و از آنچه داری
پس حضرت مرا آزاد فرموده در سلمان نام نهاد و علی بن ابراهیم علیه الرحمه روایت کرده که در خنگ تنوک ابوذر سر در در عقب
ماند بخت اینک شتر او لاغر بود پس چون دست که بقا ظلمه نمیرسد شتر را در راه بگذاشت و خست خود را بر پشت بست و پیاده
توجه شد پس چون روز بلند شد و آفتاب گرم شد نظر مسلمانان بر او افتاد حضرت رسول فرمود که ابوذر است که می آید و شتر او
آب زرد و لوی رسانید چون آب باور رسانیدند تناول نمود و بخدمت حضرت شتافت و مطهره پرازد آب در دست داشت
حضرت فرمود که ای ابوذر تو که آب و شتی چرا نشد مانده گفت یا رسول الله بسنگ رسیم بر او آب باران جمع شده بود
بدان چشیدم شیرین بود و سرد با خود قرار کردم که تا حبیب من برسد بخدا ازین آب نخورد من نخورم حضرت فرمود که ای ابوذر
خدا ترا رحم کند تو تنها و غریب زندگی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها بسوخت خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد
و جمعی از اهل عراق تو سعادتمند خواهند شد که متوجه غسل و تکفین و دفن تو خواهند شد و آری باب سیر ستمه نقل کرده اند که
ابوذر در زمان عمر لولایت شام رفت و را بنجا بود از زمان خلافت عثمان و چون قبایح اعمال عثمان بسبب او رسید خصوصاً
قصه امانت و ضرب شمار زبان طعن و مذمت بر عثمان کشاد و عثمان را آشکارا طعن میفرمود و قبایح اعمال او را بیان مینمود
و چون باز سویه اعمال شنیده شایده مینمود و او را توبیح و سزایش مینمود و مردم بولایت خلیفه بحق حضرت امیرالمومنین تغیب
مینمود و سناقب آنحضرت را بر اهل شام میبرد و بسیار از شام بقیساع مال گردانید و چنین مشهور است که شیبیانی که در آن
مذیل عامل اکنون استند بکرت ابوذر است متوجه حقیقت اینحال را بعثمان نوشت و اعلام نمود که اگر چند روز دیگر
درین ولایت بماند مردم این ولایت را از تو خرف میگردانند عثمان در جواب نوشت که چون نامه من بتو رسد البته با
که ابوذر را بر مرکب و شت روانشالی و دلیل عینت با و فرستی که آن مرکب را شب و ز برانند تا خواب بر او غالب شود
و ذکرین و ذکر تو از خاطر او فراموش گردد و چون نامه بجویه رسید ابوذر را بخواند و او را بر کوهان شتر و شت رو برهنه بنشانند
و مرد در شت عینت را با دهمراه کرد ابوذر رحمه الله مرد دراز بالا و لاغر بود و در آنوقت شبی پیری اثر تمام در او کرده بود
و سر او سرد و آن بزرگوار سفید گشته ضعیف و نحیف شده دلیل شتر را لعنت میدانند و شتر سازند شت از غایت نحیفی و
مانوشی که آن شتر برت را تحسنا ابوذر مجروح گشت و گوشت آن بیفاد و کوفته در بخور میدیند داخل شد چون او را بنزد

عثمان آوردند و آن در آن گریه گفت هیچ چشم بدیده بود روشن مبادای جناب ابو ذر گفت او من مرا جناب نام کرد
 و حضرت محمد صلی الله علیه و آله نام نهاد عثمان گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله از زبان مایگویی که حدیثی در روایت است
 و ما تو انگرانیم آخر من کی این سخن گفته ام ابو ذر گفت این کلمه بر زبان من نرفته است ولیکن گویای سیدم که از حضرت
 رسول شنیدم که او گفت که چون پسران ابی العاص سی نفر شوند مال خدا را وسیله دولت و اقبال خویش کنند
 بندگان خدا را چاکران و خدمتگاران خود گردانند و در دین خدا خیانت کنند پس از آن حدیثی که بندگان خود را
 از ایشان مخلص و بد و بازر باند و علی بن ابراهیم علیه السلام این آیات کریمه را در تفسیر خود ایراد نمود که قَدْ اخَذْنَا
 مِنْكُمْ مِيثَاقًا لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تَخْرُجُونَ اَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ قَدْ اخَذْنَا مِنْكُمْ مِيثَاقًا لَا تَسْفِكُونَ
 اَنْفُسَكُمْ وَلَا تَخْرُجُونَ مِثْمَالًا مِنْ دِيَارِكُمْ تَعْلَمُونَ عَلَيْهِمُ الْاَلْحِقَابَ الْعَذَابُ الَّذِي لَكُمْ اَسَاغِرًا تَقَادُوا فِيهِ وَ هُوَ عَذَابٌ
 عَلَيْهِمُ اَخْرَجْتُمْ اَقْرَبُ مِثْوَنَ بَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَعْلَمُونَ بَعْضُ مَا حَرَّمَ مِنْ بَعْضِ ذَلِكُمْ مِثْمَالًا اَلَا خِزْيٌ
 فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ لَا تَنْفَعُ الْاَسْدَابُ غَدَابًا وَ مَا لَكُمْ مِنْكُمْ اَعْمَالٌ
 ترجمه اش و افاق قول ما که سزین نیست که یاد کنید دین را که همان از شما با از پدران شما گرفته که نریزید خونها
 خود یعنی خویشان و هم دین خود را و بیرون کنید ایشانرا بظلم و ستم از خانه و شهرهای خود و قبول نمودید این
 عهد و پیمان را و حال آنکه میدانید یعنی را و گویای سید سید بر حقیقت این پس شما آن گویید که چنانچه شکستید
 یکشبه کسان خود را و بیرون بکنید گویای را از خانه و شهرهای خود و باری یکدیگر بکنید و بیرون کردن ایشان
 بحد و ستم و اگر آیند نزد شما ایسان که در دست دشمن افتاده اند باز نیز بدید میرانند بر شما حرام است بیرون کردن
 ایشان و فدیها که سید سید خواست آبا سبگ و میباید از احکام کتاب خدا که فدیها بران دادندست و کافر میشود بعض
 دیگر که آن حریت کشتن بیرون کردنست پس نیست مکافات آنکس که حسین از فریانی کند از شما گویای و رسول و نبی
 در روز قیامت باز گردند سخت ترین عذابها که آتش جهنم است و خدا غافل نیست از آنچه بکنید و علی بن ابراهیم ذکر
 کرده است که این آیات در باب ابو ذر عثمان نازل شده این سبب که چون ابو ذر بنده داخل شد علی بن ابراهیم
 صد هزار درهم آورد و عثمان آمد و در آنوقت صد هزار درهم از مال مسلمانان از اطراف آورده بودند و جمع بود و عثمان
 اصحاب او برگردانستند نظر بر آن مال داشتند که برایشان قسمت نماید ابو ذر عثمان گفت که این چه مال است گفت
 صد هزار درهم است که از بعضی حاجی از بر من آورده اند و انتظار میم که مثل آن بیاد درند و آن ضم نماید و آنچه خواهیم
 بکنیم و بهر که خواهیم بدیم ابو ذر گفت که ای عثمان صد هزار درهم بیشتر است یا چهار صد دینار گفت بلکه صد هزار درهم ابو ذر
 گفت که بیاد داری که من و تو در وقت غنیمت غنیمت رسول بگردد و بخردن بود و با ما سخن نگفت چون با او بود

حضرت رفتیم اورا خندان خوشحال یافتیم پیران ماوران ماقدیسیا و سبب عیبت که دوش چمن معوم بودی بود
 چنان شد و با فرمود که شب چهارصد دینار از مال مسلمانان من جمع شده بود و هنوز قسمت نموده بودم ترسیدم که
 مرا مرگ در رسد و آن نزد من مانده باشد و امروز بر مسلمانان قسمت کردم در راحت یافته خوشحال شدم عثمان بجانب الجبار
 نظر کرد و گفت چه سگولی در باب کسی که زکوة واجب مال خود را داده باشد آیا بر او چیز دیگر لازم است و برودیت دیگر
 گفت که ای کعب هیچ سراج باشد اما ای را که بعضی از بیت المال را بر مسلمانان دهد و بعضی دیگر را غنای نماید که تا بعد و ایام که
 سلامت و اندر صورت نماید کعب گفت که اگر یک خشت از طلا و یک خشت از نقره بسازد بر او چیز لازم نیست ابوذر
 عصا خود را بر سر کعب زد و گفت ای سبزه زاده ترا چه کار است که در احکام مسلمانان نظر نماید گفته خدا درست است
 او گفته تو ندانند عالم سیر ما پیکر آئین یک نژادون الذهب الفضة و کاتبین قنای سبیل الله قیترهم
 یعدای الیوم یعنی علیها فی نار جهنم قنای بوجبا هم و جنوبکم و ظفوا هم هذا
 ملککم یا کفکم لقد و قواما کنتم تکلفون ترجمه اش بقول مفسرین نیست که آنرا جمع میکنند و گنج می نهند
 طلا و نقره را و در راه خدا نفعه میکنند بشارت ده ایشان از العذابی در و تا که در سوره که آنچه گنج نهاده اند در آتش جهنم
 نسخ کنند پس داغ کنند بدان پشانی ایشان از که در وقت دیدن فقر اگر بر آن زده اند و پهلوی ای ایشان از که از اهل فقر
 تخی کرده اند و پشتها ایشان را که بر درویشان گردانیده اند و گویند با ایشان که نیست آن گنج که نهاده بودید بر
 خود و گمان نفع از آن و کشتید پس بکشید و بال آنچه ذخیره میکردید از سر خود چون ابوذر رحمة الله علیه این آیات را
 بخواند عثمان گفت تو پیر و خرف شده و عقل از تو زایل شده است اگر نه این بود که تو صحبت رسول صلی الله علیه
 و آله را در یافته هر آینه ترا می کشتم ابوذر رحمة الله علیه گفت دروغ سگولی ای عثمان تو قادر بر قتل من نیستی جیب من
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را خبر داده که ای ابوذر ترا از دین بر نیگردانند و ترا نمیکشند و اما عقل من را نه و نقد
 مانده است که یک حدیث در شان تو و خویشان تو از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بخاطر دارم گفت
 چه حدیث است ابوذر رحمة الله علیه گفت شنیدم که آنحضرت فرمود که چون آل ابی العاص یعنی تن کسند مالک
 خدا را بناحق تصرف نموده در بیان خود نبوت بگیرند و قرآنرا باطل تاویل نمایند و مردمانرا به بندگی خود بگیرند و
 فاسقان و ظالمان را باور خود گردانند و با صالحان در محاربه و سنازه باشند عثمان گفت ای گروه صحابه سحاک از شما
 این حدیث را از پیغمبر خدا شنیده اید همه از سر خود شاد او گفتند نشنیده ایم عثمان گفت حضرت علی بن ابی طالب تجویز
 این حدیث بیاید عثمان گفت ای ابو الحسن بین که این بر دروغ و غلو چه سگولی بد حضرت فرمود که پس کس عثمان را
 دروغ نسبت دهد که شنیدم که حضرت رسول در حق او فرمود که آسمان بر سر پای نیکند بر کسی در زمین تیره بر زنده سخن گوئی

راست گو تر از ابوذر باشد جمیع صحابه که حاضر بودند گفتند والله که علی رحمت میفرماید ما این حدیث را از پیغمبر شنیده ایم
 پس ابوذر بکسیت و گفت و ای بر شما چه گردن بسو این مال دراز کرد و ای در میان گوی نسبت میدید و گمان میرسد
 که من بر پیغمبر دروغ میدهم پس ابوذر رو بآن من نقیض کرد و گفت که در میان من و عثمان گفت که ترا گمان نیست
 که تو از ما بهتر گفت بلی از روی که از حبیب خب در سوختن جدا شده ام تا حال این بود که ای پیغمبر دروغ میدید و گمان میرسد
 بدعتها در این پیغمبر احداث کردید و بر ما دنیا دین احزاب گردید و در مال خدا تصرفها تا حق کردید و خدا از شما سوال
 خواهد کرد و از من سوال نخواهد کرد عثمان گفت بحق رسول ترا سوگند میدهم که اگر آنچه میگویم جواب بگویی ابوذر گفت که اگر
 قسم ندی هم بگویم عثمان گفت که بگو که کدام شهر را دوست تر میداری گفت شهر مکه که حرم خدا و حرم رسول است خود هم که در آنجا
 خدا را عبادت کنم تا مرا مرگ درسد گفت که ترا با آنجا نفرستم و ترا نزد من که امی نیست پس ابوذر ساکت شد عثمان
 گفت که کدام شهر را دشمن تر میداری گفت ربه که در حالت کفر در آنجا بودم عثمان گفت که ترا با آنجا میفرستم ابوذر گفت
 که ای عثمان تو از من سوگند کردی و من راست گفتم اکنون من سوگند دارم تو نیز راست بگو مرا خبر ده که اگر لشکری بجانب دشمن
 فرستی و مرا در میان آن لشکر کافران با سیر بگیرند و گویند که او را باز نیندیم ثالثا ما خود را ندی خواهی داد و گفت
 گفت اگر نصف مال ترا خواهند سید گفت بلی گفت اگر ربع من تمام مال ترا بطلبند سید گفت بلی ابوذر گفت الله که
 حبیب من سوختن روزی من گفت که ای ابوذر چگونه باشد حال تو در روزی که از تو پرسند بهترین بلاد را تو که را گویی
 و قبول سکنا تو در آنجا نماند و بدترین شهر بار از تو پرسند و تو گویی ربه و ترا آنجا فرستند گفتم یا رسول الله چنین پرسند
 خواهد بود فرمود که آنی بحق آن خدا که جان من در قبضه قدرت اوست که این امر خواهد بود گفتم یا رسول الله در آن روز
 در روش بگیرم و مردانه از برای خدا جهاد کنم حضرت فرمود که نه بشنو و خاموش باش و متعرض کسی مشو اگر چه غلام کسی باش
 و بدستیک حق تمام در ماجرا تو و عثمان آید چند فرستاده این آیات را که گشت حضرت بخواند و انطباق جمیع آن آیات
 بر این قصه بر خیر پوشیده نیست از بیرون کردن ابوذر و قصه فدای ابوذر از سوال کرد و جواب گفت و خواری دنیا که
 بحال سگان کشته شد و عذاب آخرت که ابد آباد باشد بران عذاب معذب است پس مروان بن الحکم را حکم کرد که ابوذر
 را با عیال از مدینه بیرون فرستد بجانب ربه و تا مکید کرد که کسی از صحابه بمشایبت او بیرون نرود و لیکن کلبیت رست
 با جمعی از خواص اعتنا بگفت عثمان نکرده بمشایبت آن بزرگوار بیرون رفتند و اوراد الهی نمودند چنانچه محمد بن یعقوب
 کلینی رحمه الله علیه روایت کرده که چون ابوذر از مدینه بیرون رفت حضرت امیر المومنین و امام حسن و امام حسین صلوات
 علیهم و عقیل برادر امیر المومنین و عمار بن پسر بمشایبت او بیرون رفتند و چون هنگام وداع شد حضرت امیر المومنین فرمود
 که ای ابوذر تو از برای خدا غضب کردی امید بار از آنکه از برای او غضب کرده این گروه ترسیدند که با او نوردند

فصلی در بیان بزرگواری

ایشان تعریف نمائی و تو ترسیدی در دین خود و دین خود را با ایشان نگذاشتی و حفظ کردی پس از آنکه خود برانند و سلاطین
ممتحن ساختند و استند که اگر راه کسی در زمین یا کسی بی بند و بار و پر پیزگار باشد البته حق گفتار روزی از بر او مقدر میگردانند
مونس تو نیست مگر حقیقت تو ~~...~~ و دوری تو از باطلت پس عقیل گفت ای ابوذر تو سیدانی که با طبیعت ترا
دوست میداریم و ما میداریم که تو کارهای بسیار تو حق حرمت ما را بعد از پیغمبر نگذاشتی و دیگران ضلالت کردند و تفرقه
از اهل حق پس ثواب تو بر خداست بجهت محبت اهل بیت رسالت ترا آواره شهر و دیار میکنند خدا عز و جل ترا در پرتو که
از بلاگر نجات بخشید است و عاقبت را بزودی طلبند و نازنا میدی حجاج و ناسید کرا بگذار و بر خدا توکل کن و بگو خدایم
و نعم الوکیل پس حضرت امام حسن فرمود که ای عم این گروه با تو کردند آنچه میدانی و خداوند عالمیان بر جمیع امور مطلع
و شاه دست یابد دنیا را بیا و مفارقت دنیا از خاطر محو فرما و خقیقتهای دنیا را با امید راجع به عقبه بر خود آسان کن و
بر بیا با صبر نمان چون پیغمبر را ملاقات نمائی از تو شنود در ارضی باشد پس حضرت امام حسین گفت ای عم خداوند عالمیان
قادر است که بدل نماید احوالت شدت را بحالت رخا و خدا را بر دقت حکمت و مصلحت هر روز تقدیری و کار است
این گروه دنیا را از تو منع کردند و تو دین خود را از ایشان منع کردی و تو چه بسیاری نیاز از آنچه ایشان از تو
منع کردند و ایشان بسی محتاجند آنچه تو از ایشان منع نمودی بر تو باد بصبر که عده خیرات در شکبائی است و شکبائی
صفحات کریمه است و حجاج را بگذر که نفسی ندید پس عمار گفت که ای ابوذر خدا بوحشت و تنهایی مبتلا کند کسی اگر ترا از
انداخت و خدا برساند کسی را که ترا ترسانند و الله که مردم را بازندشت از گفتن سخن حق مگر سبیل بدینا و محبت آل الله
که طاعت آبی با جماعت اهل بیت است و پادشاهی دنیا از آن کسی است که بزور تصرف شود و این گروه مردم را بسوی دنیا
خوانند و مردم ایشان را اجابت نمودند و دین خود را با ایشان بخشیدند پس زیاکار دنیا و آخرت شدند و نیست خسران
عظیم پس ابوذر رضوان الله علیه در جواب ایشان گفت که بر شما باد سلام و رحمت و بیکتهای آبی پریم و ما در دنیا
این رو با او که می بینم بستی که هر گاه شمار می بینم حضرت رسول را بخاطر می آورم و مراد دینه کاری و دوستی و نهی غیر از
شانست و بودن من در دینه بر عثمان مگر آن آمد همچنانکه بودن من در شام بر عبود و شولر بود عثمان سوگند خورد که مرا
از دینه بشیری از شهر فرستد از دور خواستم که مرا بگردد فرستد رسید که من مردم کو فدا بر برادرش بشور انم قبول کرد
و قسم یاد کرد که مرا بجائی فرستد که در آنجا مرا بکشی نباشد و آواز دوستی بگوش من شد و الله که من بغیر از خداوند خود
سماجی نخواهم و چون خدا با من است از تنهایی پروائی ندارم او مراد جمیع امور کافیت و خداوندی بجا و نیست بود
توکل دارم و دوست خداوند عز و جل و بر همه چیز با قادر و توانا و صلوات دور و در محمد و اهل بیت علیهم السلام ظاهرین او باد
و علی بن ابراهیم روایت کرده که ابوذر را پس از وفات پسر او در روزی که او را دفن کرد بر سر قبر وی ایستاد

پس دست بر قبر وی نهاد و گفت ای فرزند ترا رحم کند بپرستی که خوش خلق و نیکو کردار بودی به پدر و مادر و چون از
 دنیا رفتی من از تو راضی بودم و بر سن از رفتن تو نفعی راه نیافته و مرا بغیر حق تنگی حاجتی نیست و از دیگری امید نمی نداهم
 که از رفتن او دلگیر باشم و گرنه احوال بعد از مرگ میبود آرزو داشتیم که بجا تو من ششم و مرا اندوه بر تو مشغول ساخته است
 از اندوه آبرو تو داشتند که گریه از برکت تو نکردم بلکه بر تو گریه کردم که سید انعم که چه باز گفتند و تو در جواب چه گفتی خداوند
 حتی چند از برای خود بر او واجب گردانیده بودی و حتی چند سیرت من بر او فرض گردانیده بودی الهی من حقوق خود را بر
 بخشیدم تو نیز حقوق خود را باو بخشش و او عفو فرما که تو سزاوارتری بخود و کم از من آید و در آن گوسفندی چند بود که سزا
 خود و عیال خود با آنها میگذاشتند آفتی در میان ایشان بهم رسید و همگی تلف شدند و زوجه اش نیز در روزه وفات یافته بود
 و همین ابوذر مانده بود و دختری که نزد وی میبود دختر ابوذر گفت که سه روز بر سن بر پدرم گذشت که هیچ چیز بدست
 نیامد که بخوریم و گرسنگی بر ما غلبه کرد پدر من گفت ای فرزند بیایین صحرای ریگستان برویم شاید گیاهی پست آوریم
 و بخوریم چون بعضی از فقیه چیز پست مانده پدرم ریگی جمع نمود و سر بر آن گذاشت نظر کردم چشمها او را دیدم سبزه بود
 احتضار افتاده گریتم و گفتم ای پدر من باز چه کنم درین بیابان یا تنهایی و غمناک گفت ای دختر ترس که چون من
 بمیرم جمعی از اهل عراق بیایند و متوجه امور من شوند بد پرستی که حبیب من سونند امر او را بخورند و بتو که چندین خبر داده بودی
 چون من بعالم بقارحلت تمام عبارات بر روی من کشش بر سر راه عراق نشین و چون قافلہ پیدا شود نزدیک برود و گو
 ابوذر که از صحابه حضرت رسول است وفات یافته دختر گفت که در اینجا جمعی از اهل ریجه بیایدت پدرم آمدند و گفتند
 ای ابوذر چه آزار داری و از چه شکایت داری گفت از گنا مان خود گفتند چه چیز خواهش داری گفت دست بردار
 خود را بنواهم گفته آیا طیبی بنواهی که بر آ تو بیارم گفت طیب مرا بیار کرده طیب خداوند عالمیاست در روز و
 از دست دختر گفت که چون نظردی بر ملک موت افتاد گفت مر جفا بد پرستی که در هنگامی آمده است که نهایت احتیاج با
 دارم بستگاری بسا کسی را که از دیدار تو تادم و پشیمان گردد خداوند امر از او بجوار رحمت خویش برسان بچ تو سونند
 میدانی که همیشه خواهان تو بودم و هرگز کاره مرگ نبوده ام و دختر گفت که چون بعالم قدس ارتحال نمود عمارت
 او کشیدم و بر سر راه قافلہ عراق نشستم جمعی پیدا شدند با ایشان گفتم که ای گروه مسلمانان ابوذر صاحب حضرت رسول
 وفات یافته ایشان فرود آمدند و بگریستند و او را غسل دادند و کفن کردند و بر او نماز گذارده و دفن کردند و مالک اشتر
 در میان ایشان بود و در دست که مالک گفت که من او را در تابوت کفن کردم که با خود داشتم و قیمت آن حله چهار هزار درهم
 بود و دختر گفت که من چنین سیرت بر او بودم و نمازیکه او میکرد و روزه که او سیرت بجای می آوردم شبی نزد قبر او خوابیدم
 او را بنواهم دیدم که قرآن در نماز شب بنواهم خواند چنانچه در حال حیات بنواهم با او گفتم که ای پدر خداوند تو باز چه کردی گفت که ای

وفات ابوذر در حال حیات

دختر نزد برادر گارگر می رفتم او از من شنید و شد و من از او راضی شدم که مها فرمود و مرا گرامی داشت و عطا بخشید اما
 ای دختر عمل بکن و مغرور نشود اکثر ارباب تو این بجای دختر ابو ذر زن او را نقل کرده اند و محمد بن اعظم کوفی نقل کرده است
 که جمعی که در بزم ابو ذر حاضر بودند آنحضرت بن قیس ثقفی و حصصه بن صوحسان العبیدی خارجی بن اهل بیت ائمه تسبیح و تسبیح
 بن سلیمان بن ابراهیم بن ابی طالب و جابر بن عبد الله الجعفی و اسود بن یزید انصاری و علقمه بن قیس النخعی و مالک اشتر بود
 و چون از نماز ابو ذر فارغ شدند مالک بر سر قیامه بر پا خاست و بعد از حمد و ثنا باری تعالی گفت یا ابا ذر یا ابو ذر غفاری
 از صحابه رسول تو بود و بکتبها و رسولان تو ایمان آورده بود و در راه دین جهاد کرده و بر جاوه اسلام ثابت قدم بوده و در
 و تغییر شیعا بر دین او نداده چیزی چند دیده بودند بر طریق سنت و جماعت بر آنها اشکار کرده بود بزبان و دل بدان سبب
 حقیر شمرند و محروم گردانیدند و از شهر بیرون کردند و ضایع گشته اند تا در غیبت او را وفات بسیار خدایا آنچه در غیبت
 مؤمنان او عده کرده و حفظ ادرا اذان مؤمنان و جزای آنکس که او را از مدینه که حرم رسول است بیرون کرد و ضایع گشت
 چنانچه مستوجب است برسان مالک این جا بگفت حاضران آمین گفتند و این عبد البر در کتاب استیعاب ذکر کرده است
 که وفات ابو ذر در سال سی و یکم و یا سی و دوم هجرت بود و عبد الله بن مسعود بر او نماز گذارد و بعضی گفتند که سال هجرت پیام
 هجرت بود و قول اول صحیح است بدانکه تذکر احوال دوستان خدا و اصحاب و محققان ایشان دشمن نواید بسیار است
 و سبب اینست که بی اعتباری دنیا و باطل بودن اهل دنیا بر احسن وجه ظاهر گردد موجب غیبت انگیز است بطور ایشان
 باعث این میشود که اگر اهل حق در دنیا مغلوب و منکوب باشند راضی باشند بدانند که بزرگواران دین همیشه در دنیا من
 بوده اند لهذا در ذکر احوال این بزرگواران بعضی ازان تطویل نمود اکنون شروع در مقصود مینمایم بدانکه این وصیت از جمله
 مشهوره است و شیخ ابوالکلی طبرسی رحمه الله علیه در کتاب مکارم الاخلاق مسأله ایراد نمود و در ام ابی فراس جاسع
 خود در سل روایت کرده و اجزایش را در کتب حدیث متفرق ایراد نموده اند و هر ضمیمه از مضامین آن در چهار بسیار است
 چنانچه در هر فقره اشاره خواهد شد و اینجا نقل بران میگزاریم که شیخ طبرسی رحمه الله علیه روایت کرده بقره و کلامی
 طویل الله عمده افضل بر الحسن هذاه احواف من و صیته رسول الله کابی دیر القفاری التي اخرجت بها الشيخ
 المفید ابو الوفاء الجبار بن عبد الله المقرئ القزنی و الشيخ الاجل الحسن بن الحسين بن بابويه رضی الله عنهما
 بجائزة فلا آسار علينا الشيخ الاجل ابو جعفر بن محمد بن الحسن الطوسي قدس الله روحه و انجبرنا
 الشيخ العالم الحسين بن الشيخ الواعظ الجبالی فی مشهد الرضاعیه السلام قال اخبرنا الشيخ
 الامام ابو علی قدس الله روحه قال اخبرنا ابو الحسن ابی الفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن
 الشیخان قال حدثنا ابو انیس بن حکم بن الکاتب سنه اربع عشرة و ثلثمائة و فیها ما قال حدثنا

۴

محمد بن الحسن بن محبوب قال حدثني عبد الله بن عبد الرحمن الاصح عن الفضيل بن يسار عن وهب
بن عبيد الله قال حدثني ابو حريز بن ابى الاسود الدائلي عن ابى الاسود قال قدمت الربذة فدخلت
على يزدجرد بن جبادة رضى الله عنه فحدثني ابو ذر قال دخلت ذات يوم في صدر نفار على
رسول الله في مسجده فقام آسرف المسجد احد من الناس لا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فالتفت خلوته
المسجد فقلت يا رسول الله بابي انت وامى ارضيتني بوصية ينفعني الله بها فقال نعم يا ابا ذر انك
من اهل البيت اتى مصيبتك بوصية فاخفظها فانها جامتع تطرب الخيرة سيلة وانك ان حفظتها كان لك بها كليل
ابو الاسود وعلی روایت میکند که دار و روزه شدم و در جنگامی که ابو ذر علیه الرحمه در آنجا متوطن بود و بخدست ابو ذر حرم
رفتم مرا خبر داد که در اول روز داخل مسجد مینه شدم در سجده کسی را ندیدم جز حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین
در پهلوئی و نشستند بود خلوت سجد و تنهایی آنحضرت را غنیمت شمردم و گفتم یا رسول الله پدرم و مادرم چه کردند که تو با او
کن مراد و مواعظت که بود بصیته که خدا مرا آن وصیت نفع دهد یعنی توفیق الهی آن عمل نمایم حضرت رسالت پناه فرمود که ای ترا
وصیت میکنم و چه بسیار گرامی و پسندیده تو زود ما سے ابو ذر تو از ما اهل بی و بدستی که ترا وصیت میکنم بوصیته عظیمتر
حفظ کن تو آنرا و عمل کن آن بدستی که جامع جمیع مسالک خیرات و طرق نجاست و اگر بخاطر در آوری و عمل نمائی
آن ترا بهره عظیم از رحمت الهی خواهد بود یا ابا ذر احدثنا الله انك تراك فان كنت لا تراك فاني انك لا تراك اي ابو ذر
خدا را چنان عبادت کن که گویا او را می بینی پس اگر تو او را نه بینی او ترا می بیند چنین گوید ترجم این حدیث شریف که
این مضمون بسند های معتبر از آنحضرت منقولست چنانچه نقل کرده اند که پسیدند از حضرت رسالت پناه از معنی این
که خداوند عالمیان امر فرموده با آنحضرت این کلام را در جواب فرمودند باید دانست که کلمات سجد آیات حضرت رسالت
بمقتضا حدیث اصحیبت جمیع الکیم در هر کلمه از آنها با نهایت ایجاز لفظ النوع حکم و حقایق ربانی مندرج و منطوق
و هر کس در خور قابلیت و استعداد خود از آن بهره و نصیبی دارد و اگر در هر فقره آنچه برین بے لفاعت ظاهر گردیده است
کنم بر هر یک کتابی میاید نوشته شود و لیکن بمقتضا فلا یدک کلاه لا یدک کلاه اکتفا بحضرت محمد بن زین العابدین
الفضیل و ثمین قناعت نمائیم و تبیین این فقره علیه موقوفست بر چند فصل فصل اول بدانکه روایت را بر دینا
چشم اطلاق میکنند و بر نهایت انکشاف و ظهور نیز اطلاق میکنند که چشم دیده نشود و ضروری ندیدیم است که خدا را
بچشم نتوان دید زیرا که جسم و جسمانیست حصول آن در مکان محالست و چیز که چنین باشد محالست که چشم دیده شود و آنچه در کتاب
و اخبار در شان بار سجد بلفظ رویت واقع شده است مراد از آن معنی دوم است زیرا که ظهور آن نزد عارفان زیاد از ظهور
امر است که چشم دیده شود چنانچه با ساند معتبره از حضرت امام العارفين و عیوب الدین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست

فصل اول در چشم رویت

که از در رسیدند که یا ایزد منین خدا فرود آید که تا خدا را ندیدیم هرگز عبادت او نکردم سائل پرسید که خدا را چگونه
 کیقت و چه فرمود که خدا کردی بچشم ندیدم و چشم او را نتواند دید و لیکن دل او را بحقیقت ایمان و یقین دیده است و بر او است
 دیگر مثل این سوال از حضرت بستین الحقایق حضرت محمد الصادق روایت نمودند و آنحضرت چنین جواب فرمود و در جواب
 نبوی درین عبارت باین معنی اشارت فرموده اند که گو یا اورامی بینی یعنی اورا نتوان دید اما در مقام عبادت از بابت کسی باش
 شخصی را بیند و در حضور او خدمت کند و در مرتبه یقین خود را بدرجه عارفان که اقوی از مشاهده و عیانست برساند
 ممکنست که معنی دوم رویت مراد باشد و مراد غایت مرتبه انکشاف باشد چون این قسم انکشاف مخصوص انبیا و اولیاء علیهم
 السلام است و از ابودردش او متصور نیست فرمود که چنان عبادت کن که گو یا بان مرتبه رسید که چنانچه رویت و توحید حق
 بهمین معنی است زیرا که خدا اشیا را بچشم نه بیند و او را جاره و عضو نباشد و باید دانست که عبادت عبارت از نهایت
 خشوع و خضوع و شکستگی و فروتنی است و اینها از در غیر عبودیت حقیقی که بخشند و وجود جمیع نعمتها و کمالات است سزاوار نیست چون
 خدمت و عبادت باید که در غیر عبودیت باشد هر چند محذوم بزرگوارتر است خدمت او را با شرف لفظ بجا آوردن شوارتر است
 چنانچه اشارت مکنات اقرار بعبودیت نموده میفرماید که ما عبدناک حق عبادتک یعنی الهما ترا عبادت نکرده ایم چنانچه تو سزاوار
 پرستیدن و اعلا مراتب عبادت عابدان اقرار ایشان است بعبودت از عبادت بانهماست سعی و بذل طاقت و چون حق سبحان
 میدانست که عقول خلایق از ادراک چگونگی عبادت او قاصر است تا آداب عبادت تعلیم لغزود تکلیف نمود و جمعی را
 که بلطف کامل خود از جمیع گنجان معصوم گردانیده محرم ساحت کبریائی خود گردانید و در علم و عمل بدرجه قصوری رسانید
 و بزبان کماله و ساجات تعلیم ایشان نموده ایشانرا بشکلی خلایق فرستاد که راه بندگی بالایشان تعلیم نماید چنانچه بلا تشبیه
 اگر سگانه را که از اطوار و آداب مجالس ملوک اطلاع نداشته باشد مجلس پادشاه در آواز میزند کسی که از مقربان که آداب
 شناس آن درگاه است معلم او نباشد البته از حرکتی چندلی او با نه صادر خواهد شد که لاین آن مجلس شریف نباشد و حق
 عبادت بوده باشد پس کسی را بخاطر نرسد که مجلس قریب ملک الملوک بدون سیر و طریق شرع مقدس نبوی میتواند رسید
 یا بهر عبادت انحرافی که بخاطر او یا ناقصی مثل او که بومی الهی ندانند رسیده باشد مقرب آنجناب میتواند گردید اگر در حدیث
 سزاوار ایمان رکوس سازند و در وقایع آوایی که در هر عبادت مقرر ساخته اند فکر نمانی خواهی دانست که سیر چه نسبت است
 و او هم و کند نارسای عقل ستهام بر این قصر رفیع بر نمیتوان آمد و بدون متابعت اخبار بعبادت کمال فائز نمی توان شد
فصل دوم بدانکه از آیات بسیار و احادیث بسیار کثیوت و ظاهر است که غرض از خلق آسمان و زمین عرض
 و کرسی برین مخلوقات معرفت و عبادت است و هر دو بر یکدیگر بسته است نه معرفت کامل و نه علم نافع بدون عبادت
 حاصل نمیشود و عبادت شایسته بدون معرفت و علم تیسرگی و چنانچه تمییز کرده اند علم شرعی را بچراغ و عبادت را

بسیار

بسیار بودن راه اگر چراغ در دست داشته باشی و بر یک مقام ایستاده باشی بغیر چند فرسخ مسافت زمینی و هر چند بیشتر نیز بودی
 بیشتر ظاهر میگردد بلکه عمل روشن این چراغ است اگر چراغ را دور و روشن نرسد زود منطفی میشود و هر عمل را روحی و بدنی میباشد
 بدین عمل عبارت از اصل اعمال است که نام آن عبادت را بر آن اطلاق میکنند و روش عبارت از آداب و شرائط و کیفیتهاست
 است که کمال آن عمل با آنهاست مانند اخلاص حضور قلب سائر شرائطیکه در قبیل نماز در کار است پس نماز بدون این شرائط
 از بابت جسدلی رحمت چنانچه قالب بیروح ازو کاری نمی آید همچنین نماز بی شرائط چندان ثمره نمی بخشد یعنی منی که
 خداوند عالمیان در وصف نماز میفرماید که *لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ* یعنی نماز نمی و شیخ میفرماید از برهیا
 و اعمال ناشایست پس نماز من تو که ما را از به پها باز نمیدارد از نقصان شرائط و آداب است فصل سیم در آنکه
 اعمال را درین ساله احصا نمیتوان نمود ولیکن اشاره بعضی از شرائط که این مگر جامع بان اشاره دارد و محقق بیان نماید
 از جمله احوال عبادات که سبب آن ثمرات میشود و از عادات اقبال هم میرساند نیت است چنانچه منقولست از حضرت
 رسول خدا که *أَتَمَّ الْأَعْمَالِ بِالنِّيَّاتِ* یعنی عمل نسبت گرفت خالص و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت نموده که هر
 فرودی که نیت من بهتر است از عمل او و نیت کافر بدتر است از عمل او و هر عمل کننده موافق نیت خود عمل میکند و بعضا
 از آنحضرت روایت نموده در تفسیر این آیه که *لِيُبَيِّنَ لَكُمْ آيَاتِهِ وَيُذَكِّرَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ* که هر کس نیت
 فرود که مراد این نیت است که هر کس بیشتر عمل کرده باشد بلکه مراد نیت است که هر که عملش درست تر بصواب حق نزدیکتر باشد
 و عمل ثواب آنست که باغوث الهی و نیت صادق و درست باشد و باقی آمدن هر یک عمل و سعی نمودن که از سبب خداوند
 گردد بهتر است از اصل عمل و عمل خالص آنست که نخواهی کسی غیر خدا ترا بران کار مج و ستایش نماید و نیت بهتر است
 از عمل بلکه همین نیت عملست و پس بعد ازین فرموده اند که *كُلُّ عَمَلٍ عَالِي سَأَلِكَةٍ* یعنی بگوای محمد که هر کس کار میکند بر شاکه
 خود حضرت فرمود که شاکه نیت است و در معنی نیت اشقیاء بسیار واقع شده و اکثر باصل حقیقت آن راه نیافته اند و بعضی
 از عوام را گمان نیت است که نیت آن لفظ نیت است که آن تلفظ نمایند در هنگام شروع کردن بوضو و نماز و غیر آن هر چند در خاطر
 ایشان معنی نیت نباشد و این باجماع لغوی و بیفایده است و بعضی که ازین درجه ترقی نموده اند نیت را بخاطر گذرانیدن
 آن الفاظ و تعقل معانی آنها میدانند و این نیز مختص است زیرا که ثمره نیت اخلاص در عملست و عمل را از شرک و پاپیران
 آوردن و ظاهر است که نیت باعث اخلاص نمیشود مگر اگر شطحی تارک الصلوة باشد و هرگز نماز نکند و رود بشنود که
 بزرگی مسجد آمده از سبب بصلی قسمت میباشد و از سبب همین عرض وضو بسازد و مسجد باید دور بر آن بزرگ همین قصد میشود
 نماز شود و در خاطر بگنجانم که نماز واجب پیشین میگذازم از بر سر خدا و جمیع اعمال نماز را بجا آورد با آن نیت با نیت بجا
 آورده البته نماز باطلست پس تمام شد که آن نیت نیت است و نیت ندارد بلکه تحقیق معنی نیت آنست که هر دو معنی اطلاق

نیت

فصل سوم بیان اعمال نیت

میتوان کرد که هر دو در کار است و یکی در غایت آسانیت و یکی در نهایت دشواری اما اول عبارت از نیت است که مقارن فعل
 قصد کردن خصوص انفعال و بیشتر باشد و از روی سهو و غفلت بجا نیاید و مثل آنکه شخصی بقصد غسل جنابت بجام رود و در
 حاتم فراموش کند که جنب است و بقصد دیگر سرور آب فرود برود و بیرون آید این شخص نیت غسل نکرده و آن سر بآب فرود
 بردن آن غسل جنابت نیست و اگر بخاطر داشت و باین مطلب سر فرود برده غسل کرده است و نیت داشته هر چند بلفظ نیت
 و آن مسکن را بخاطر بگذرانند و نیت با نیت بسیار زود است که کسی از آن حکمی باشد چنانچه بعضی از محققین گفته اند که اگر کسی
 میکردند که افعال برای نیت بکنیم تکلیف بالا لایق بود و اما دوم پس آن عبارتست از غرض و علت و باعثی که آدمی را محرک
 داعی بر فعل است و افعال اختیاریه عقلا از این حکم نماند مثل آنکه شخصی متوجه بازار میشود از روی سیر که بجا میرود بیگویی
 بازار سیروم این نیت یعنی اولست که در نفس او است بعد از آن که سیروم بازاری نماید و اگر بگوید که سیروم دروغ گفته
 و از خلاف نیت خود خبر داده و بعد از آن که می چرخد چرا بازار سیروم بیگویی سیروم که متاع بگیرم این نیت یعنی دوم است
 زیرا که چیز که باعث حرکت او شده است همین امر است و اصل این نیت شکل نیت اما خلاص در این نیت در غایت
 صحت نسبت و مدار کمال و دورستی و سستی در باوقی و نقصان عبارت بر خلاص این نیت است و این خلاص را در وقت نماز
 چشم بر هم گذاشتن و حرکات و سوا سیان کردن تحصیل نمیتوان نمود بلکه در مدت متادای بر ریاضات و مجاهدات و تفکرات صحیح بعد از
 توفیق الهی قدری از آن تحصیل میتوان نمود زیرا که این نیت تابع حالت آدمیست تا حال خود را متبدل نسازی نیت متبدل
 نمیشود و چنانچه در حدیث سابق حضرت صادق باین اشاره فرمود که شاکله که معنی طریقه و حالتست در آیه نیت تفسیر فرمود
 و توضیح نمینویسند موقوف بر ذکر بعضی از مراتب نیت است بدانکه بنا بر این عالم بر عشق و محبت است و هر کسی را معشوقی
 و مقصود است که آن مطلب در نظر او عظیم است و سایر اشیا را تبعیت آن میطلبد و تحصیل آن مطلوب در جمیع
 اعمال نیت اوست و آن مطلوب غرض صحیح میباشد و غرض فاسد میباشد اما اعراض فاسده افراد بسیار دارد
 یک شخص در نظر او مال بسیار عظیم و بزرگ است و شیطان آن را در نظر او نیت داده و محبت او در صمیم قلبش جا کرده پیوسته
 فکر و خیال او متوجه تحصیل آنست اگر بشنود که نمازی است که هر که میکند مالش زیاد میشود البته آن مبادرت بنماید و اگر
 بشنود که نمازی است که هر که میکند صد هزار درجه بهشت با او میرسد مطلقاً رغبت نمینماید و اگر نماز شبانه روتزی را میکند
 از جهت این میکند که با او مردم با دینی اعتقاد شوند و مالش را بگیرند یا خدا مال را از او سلب کند صاحب این حالت این
 حال با او است مال پرست است و معبود او مال است و نیت او تحصیل مال است در جمیع مراتب و اشاره باین معنی است
 آن حدیث نبوی که فرمود که ملعونست ملعونست هر که بپرستد دنیا و در هم راز را که هیچ کس دنیا و در هم راز سجده نکند
 بلکه این پرستیدن مراد است و اگر غرض او محض این مطلب خسیس باشد عبادات او باطل است و اگر این مطلب بسیار باشد

استقر نشد باشد بطلب خودی هم نظر را و باشد شریعت و در بطلان عبادتش اشکاست و مشرط بطرانست و
 یک شخص دیگر در نظر او مال پندار است باینکه بپندارد در جاه اعتبار میطلبد و این است عشق خود ساخته و از بی عشق خود میگرد
 هر جا که او را مییابد آن سبیل میکند و در جمیع احوال خود ملاحظه نماید که اگر موید اعتبار و جاه دنیا او هست میکند و الا ترک میکند
 و پیوسته شخص عبادت نسبت که در ثواب آن نوشته باشد که در نظر با عزیز میشود و بزرگ میشود آنرا بجای می آورد و اگر صاحب
 را در عزت می بیند چون بپندارد عشق اوست نزد او می بیند با وسایل میکند و آن صاحب منصب بی بخورد و گمان میکند
 که عاشق کمالات اوست چون از وجه اعتبار ساقط شد و مطلوب او از آن مفارقت کرد و دیگری پیوست بجانب دیگر
 سبیل میکند لذت حق سبحانه و تعالی بجهت اینکه خدا پرست و جاه پرست در دنیا پرست از یکدیگر ممتاز شوند اهل حق را در جاه
 احوال فقیر و شکو ب میدارد و مال جاه باطل می باشد چنانچه در هنگام استیلائی دولت اسلام چون نیا و دین در یکجا
 مجتمع بود احوال انفسا بسیار شدند و بعد از وفات حضرت رسالت پناه که پادشاه است پادشاهان وین رسید و دین نیا
 از یکدیگر جدا شد و دین طلب و نیا طلب نیز جدا شدند و قلیله بجانب حق ماندند و همچنین در زمان استیلائی حضرت سارک
 و زمان استیلا حسنین و صاحب انجریه نیز مثل صاحب مرتبه سابق است و اغراض فاسده دنیوی بی نهایت است و نیا
 و وفرد بر سبیل مثال مذکور شد و اعظم آفات عبادات این نیات فاسده است و در مرتبه شرک نجد است چنانچه این
 رحمة الله علیه معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که سوختن فرمود که اجتناب کنید از ریاضت کوه آن
 شرکت تجد او مگر را در روز قیامت چهار نام بخوانند ای کافر ای بگور ای مسکرات ای یا شکار ثواب عمل تو بر طرف
 و مزد تو باطل شد و ترا دین و بهره نیست بروم و خود را طلب از کسی که از برای او کار کردی و بسته سجده از حضرت ساری
 بن جعفر روایت کرده که حضرت رسالت پناه فرمود که در روز قیامت جماعتی را حق تعالی امر فرماید که بجهنم برند خطای ما
 بالک که بگو آتش که قدمها ایشانرا نسوزاند که ایشان پهای خود بساجد میرفتند و در ایشانرا نسوزاند که وفور نام کام
 بجای آوردند و دستها ایشانرا نسوزاند که بد عابد نگاه من بر سید شتند و زبان ایشانرا نسوزاند که بسیار قرآن بخوانند
 پس خازن جهنم ایشان گوید که ای شقیای چه کرده ای که با این اعمال سخن جهنم شده ای ایشان گویند که ما کارهای خود را
 از بر غیر خدا میکردیم در این روز با گفتند که در خود را از کسی بگیرد که کار از بر او کرده ای و بسته معتبر از حضرت ساری
 روایت کرده که تقاضا فرزند خود را وصیت کرد که با گفته را سه خلافت چون تنها ستند و عبادت کس نیستی بنابر و در
 نزد مردم مردانه عبادت می بینند بهر کار که میکنند قنن دارند که از دستهای گفته و عبادت کس نیستند و در وقت
 کرده است از حضرت امام محمد باقر که حضرت رسول فرمود که کسی که بر یک مردم نماز کند او شکرست و کسی که زکوة بر یک
 مردم دهد شکرست و کسی که روزه بر یک مردم گیرد شکرست و کسی که حج بر یک مردم کند شکرست و هر که فرموده خدا را بر یک مردم

باین ترتیب است

بنا

مشکرست و خدا قبول میکند عمل را بکنند و او کلبه‌چی است و خود از حضرت صادق روایت کرده که هر ربانی شکرست برستی که هر که
از بر مردم کار کند مزدش بر مردم است و هر که از بر خدا کند مزدش بر خداست و سینه سینه از آن حضرت روایت کرده که هر
بنده که باطن خود را نیکو کند و نیت خود را درست کند نگذرد روزی چند که اینک خدا را تقابلی او را بر خلق ظاهر گرداند و هر که
باطن خود را بدد و نگذرد روزی چند که اینک خدا تعالی بدی او را ظاهر گرداند و در حدیث دیگر فرمود که هر که اینک از عمل
از بر خدا بکند خدا از یاده ازان بر خلق ظاهر سازد و کسی که بسیار از اعمال را با تعب جان و بیهوده در شها بگذرد و بگوید
الله عمل او را در نظر آن جماعت که ایشانرا منظور داشته سهل و آسود نماید و آیات و اخبار در این باب بسیار است و
علاج برای این نحو میشود که اغراض فاسده و مطالب نیه که در نفس است مقرر گردید و قلع نماید بموسل جناب اقدس بانی
و تفکر در فتنای این نشاء فانی و بی اعتباری مال و جاه و اعتبارات آن دور نیک کسی بدون اعانت الهی قادر بر دفع آن نیست
نیست تفکر کند در عظمت عقوبات و وسعت رحمت و مشروبات الهی تا آنکه آن مطالب عظیمه در نظرش مطهر شود و مطالب سهل
بدی و حقارتش بر و سنگشت گردد و الا با وجود این شهموات در نفس اخلاص میسر نیست چنانچه نقل کرده اند که شخصی در سایه
دخنی نشسته بود و میخواست که مشغول ذکر باشد و با حقنوقابت عبادت کند جانوری چند بر درخت جمع شدند و او را بلبل کرد
از حضور قلب باز ماند برخاست و متوجه دفع ایشان شد چون مشغول شد باز جمع شدند و چند آنکه ایشانرا از فتنه باز نیک کرد
شخصی رسید و گفت ای برادر ما این درخت باقیست ازین جانوران خلاصی ممکن نیست اگر خلاصی بخوای این درخت را بر کن
چنین کرد و فارغ شد بچین تا در دل آدمی درخت محبت دنیا و غیر آن ریشه دارد و مرغان خود شها و خیالات را در دفع نیت کند
و اما اغراض صحیحه بکدر چه درجه او ساطاناس است و نهایت مرتبه اخلاص ایشان است که عمل خود را از ملاحظه زبرد و عمر
و تحصیل مال و منصب بر آساخته غرض آخری منظور ایشان باشد و گاه در مقام خوند و خوت عظیم بر ایشان غالب است
عبادات را از ترس جهنم بجای آورند و گاه رجا بر ایشان غالب است و بر طمع بهشت عبادت میکنند و اگر چنانچه هست
در نیکه آبا عبادت ایشان این نیت صحیح است یا نه اما حق نیست که صحیح است خصوصاً وقتی که منضم باشد با یکی از سبک که
بعد ازین مذکور خواهد شد دنیا پر تحقیقی که گذشت که محض خلوص آن نیت درست نمیشود معلوم است که تکلیف گذشتن از چیز
نسبت با غالب ناس تکلیف مالا لطاق است اما این عبادات در درجه نقص است زیرا که این مرد خود را پرستیده فی حقیقت نه
خدا را زیرا که مطلبش دفع ضرر از خود است و جلب نفع بسوی خود بسیار است که عملی را میشتند که احادیث بسیار وارد شده است
که باعث قرب بنما میشود یا باعث خشنودی خدا میگردد و مطلقاً محکم در نفس ایشان بهم نرسد و اگر بشنوند که هر که فلان عمل را
بجای آورد و کند در بهشت باو پدید بندد که چندین هزار لون طعام در روز است یا حدید یا نهایت جمال باو پدید بندد یا نهایت
بر خست بجای آورد اگر کسی راقی سجانه و تقاضا از غیر تبه نجات بخشد درجات مختلفه بالا تر ازین است اول عبادت شاکر است

که ملاحظه نماید تمامی غیر تنهایی الهی باعث عبادات ایشان است چه عقل حکم میکند که شکر نعم واجب است خصوصاً چنین نعمی که
 جمیع نعمها منتهی باد میشود و اصل نعمتها که جو است از دست و جمیع اعضا و جوارح و قوی از عطا با او است و جمیع نعمها
 در زمین گوئی و آفتاب و ماه و عرش و کرسی لوح و قلم و ملک و جن و وحش و طيور را از بر او است نعمت نبی آدم خلق کرده و در
 هر کس بر بدن هر فرد از افراد بشر در حفظ و تربیت و تغذیه و تمییز چندین هزار نعمت دارد و بر روح همان دوستان در
 هر آنی صدها هزار نوع لطف و رحمت از اغاضات و هدایات و توفیقات میفرماید و درین کفران و عصیت منع لطف خود را
 چنانچه در خبر آمده که خدا با هر یک از بندگان نوعی لطف میفرماید که گویا نیزین بند بندگانه دارد و هزار گونه احتیاج با او دارد
 با آنکه خالق جمیع بندگان بی نیاز از طلبیان است و بنده با خداوند نبوش ساوگ نیاید که گو با خدا بان و بگرد و باو بیج
 احتیاج ندارد با اینکه خداوند بجز او ندارد و مالک ضرر و نفع او بغیر او نیست و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که جمیع عباد
 الهی کردند بر این رغبت در ثواب این عبادت ماهران است و جمعی عبادت الهی کردند از ترس این عبادت غلامانست
 و جمعی عبادت کردند بر این شکر و این عبادت از او است و بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولست که اگر خدا مردم را میداد
 نیگوارانند و نیت رسانند بهشت و دوزخ بود بر مردم واجب بود که او را اطاعت کنند و عصبیان او نمایانند بر تفضل
 و احسان الهی که نسبت با ایشان کرده است و بر نعمتها که همیشه از استحقاق ایشان کرامت فرموده است و تفکر و تامل
 و نیتها الهی نهایت ندارد کما قال الله تبارک و تعالی و ان لقد انعمنا الله لا تحصوها و این تفکر از عظم عبادات است
 و موجب مزید محبت و قرب و داعی باعث فعل عبادات و صارت از نهایت و محرمات است و در عبادت جمعی است
 که باعث ایشان بر عبادت تحصیل قرب حضرت یاری جانشان است و مراد از قرب نزدیکی مکانی و زمانی نیست بلکه
 خداوند سالیان از مکان منزله است و قرب الهی را بسیار است بیان شیخ درین ساله مختصره اکتفا مینمایم که
 قریب بحسب مرتبه و کمال است یعنی که چون حضرت واجب الوجود کمال من جمیع اجزاست و نقص در ذات و صفات او
 هیچ وجهی ندارد و ممکن تمام نقص و عجز و اتمامی است و از جهت نهایت تقابل و میان در میان واجب ممکن حاصل است
 و هر چند یک نقص از تقابل خود را از ازاله نماید و از فیاض علی الاطلاق کمالی از کمالات بر او ناقص میگردد و او را بی
 عجز و عجز برسد چنانچه اگر دوس با یکدیگر در اخلاق تضاد و تباین داشته باشند میگویند که از یکدیگر بسیار دور اند و اگر یکی
 از ایشان اخلاق دیگر را که بکنند میگویند که پاره با او نزدیک شد اگر چه صفا واجب ممکن است یکی دیگر بر یکی نیست کمالات ممکن
 بعد از نقص است اما بلا تشبیه یک نوع تشنالی و ارتباطی بهم رساند که از و بقرب تعبیر میتوان نمود و چون عبادت ظاهراً
 لطف است در عبادات باطنه و هر عبادتی صورت تکمیل کمال و خلق است و نفس پس ممکن است که در عبادت منظور آدمی
 تحصیل این امر باشد و درجات و مراتب این قرب نامتناهی است و تفصیل نمیشود از اشارت الله تعالی در مقام دیگر بیان شود

انما عبادت کنشگان

و معنی دیگر قرب محبت مذکور محبت و صاحبیت معنویت چنانچه اگر کسی در شوق باشد و دستنی از او در غریب باشد بر پیوسته
دوست و مذکور محبوب خود باشد و از خاطر او محو نشود و بزبان فشرکلمات او نماید و با اعضا و جوارح مشغول کارهای او باشد
یعنی با او نزدیکی است از یگانگی یا دشمنی که در پیش او شسته باشد و ظاهر است که از کثرت عبادت و ذکر و معنی حصول می آید
سیتم عبادت جمعی است که با نیت ایشان بسیار از خداوند عالمیاست و این چه کسی است که نبود ایمان دل او نور شده و
حسن طاعات و قیامات کماهی بر او ظاهر گردید و در مقام سعادت بر وجه کمال سعید و پیوسته در یاد خداوند خود است
و همیشه متذکر آنست که خداوند عالمیان بر وقایق امور و ضامریات او مطلع است و جلالت الهی پیوسته بر او
او جلوه گر است و نمعنی با نیت اوست بر نخل طاعات و ترک نهیها چه ظاهر است که اگر کسی طاعت یا غلای داشته باشد که از
بیخ ناکند شسته باشد و خوف ضرری و توقع نفعی از او نداشته و حضور او بسیار از معاصی میکند که بجا آورد پس چنین
که در مقام از قبیل همین خداوند حاضر داند و پیوسته در یاد او باشد چگونه معصیت با ترک طاعتی از او صادر تواند شد اگر اینک
از غیر توبه باز نماند و غفلت دیده بعیرت او را گوگرد اند چنانکه منقولست که حضرت لقمان فرزند خود فرمود که ای فرزند اگر خواستی
که معصیت خدا کنی سکاتی پیدا کن که خدا در آنجا حاضر نباشد و با سائید معتبره از حضرت رسول منقولست که فرمود از خداوند
خود بسیار بد چنانچه حق حیاء شرمست صحابه گفتند که چه کار کنیم که حیاء عمل آمده باشد فرمود که اگر خواهید که چنین باشید باید که
همیشه اجل شعاع در برابر رویه شما باشد و سر را و آنچه در سر است از چشم و گوش و زبان غیر آنها از معصیت الهی باز دارید و هم
از حرام نگاهدارید و فرج را از محرمات منع نماید و یاد کنید قبر را و پوسیده شدن خاک شدن قبر کسی که آخرت را خواهد باید که
زینت زندگانی دنیا را ترک نماید و عبارت اخذت ابوذر بر شمعنی بسیار منطبق است هر چند بر سر آن دیگر منطبق شود چهارم
عبادت جمعی است که لذت عبادت را یافته اند و کمال بینگی را فهمیده اند و عقل ایشان مصفا شده و نفس ایشان نور یافته
با عقل موافق گردیده شهوات نفسانی شکسته گشته هیچ لذتی را بر طاعت و فرمان برداری ترجیح نمیدهند و هیچ لذتی
ایشان بدتر از ارتکاب معصیت نیست زیرا که قباحت گناه را چنانچه باید دانستند و در اصل عبادت مزد خود را نمی یابند
و لذت خود را میزند و سختیها و مشقتها ی عبادت بر ایشان گواراست و بهشت خود را عبادت میدانند و جهنم خود را معصیت
از هر عبادت لذتی میسرند که مافوق لذات عالمیاست در هر قطره از قطرات آب دیده بهره میبرند از یک قطره لذت خود
می یابند و از یک قطره لذت خوق و از قطره دیگر لذت بجاد و امید بل آنها چنانچه بسند صحیح از حضرت امام العارفین جعفر بن
محمد الصادق علیه اسلام مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که بهترین مردمان کسی است که عاشق
عبادت شده باشد و دست در گردن آن کرده باشد و چنانچه او را در بر گرفته باشد و محبت بندگی در دل او جا کرده باشد و جمیع
بدن او اعضا و جوارح سیاشن آن شده باشد و بسبب عبادت خود را جمیع کارهای دنیا فارغ ساخته باشد و بسبب آن بر او

عبادت

نراشته باشد که روزگار او با سالی گذرد و یاد به شواری و صاحب نیرته را از لذات حیوانی چندان لذتی نباشد بلکه در بهشت نیز عمره
 لذات او از عبادت و قرب باشد چنانچه از حضرت جعفر بن محمد منقولست که خداوند عالم میفرماید که ای بندگان بسیار تصدق
 کنید که تصدق پسیمان من چنانچه باید کرده اید و فرمان مرا قبول نموده اید منم نمایم و لذتها برید از عبادت من در دنیا
 بیستایک عبادت منم خواهد کرد و در آخرت ای عزیز چنانچه در بدن آدمی و اس حیوانی هست که آن تمیز در میان حسوسات
 مینماید و در روح آدمی نیز مثل آن هست که آن تمیز میان حقایق درستی میکند و چنانچه در اس حیوانی بافتها از کار خود باز
 میانند و اس روحانی را نیز آفتها میباشند مثل آنکه ذائقه صحیح نیک و بد شعومات را میشناسد و چون بیمار شد و مزاج
 او از اعتدال شحوت شد شیرین در ذائقه ترشح مینماید و بر ذائقه او اعتمادی نماند و همچنین روح و عقل آدمی تا بشهوات حیوانی
 نیافتد و ذائقه او اعمال نیکو و اخلاق پسندیده لذتبخش آینده است و اطوار قبیح و اعمال شنیعه از هر روز کام او ناگوارتر است
 و چنانچه ویزه بسر تاصحیح است بر و اعتماد و پیشاید و چون سبل بر او پرده انداخت نیک و بد را نمی شناسد همچنین پده جان تا
 بنور ایمان روشن است حق را چنانچه با یبسی میند و باطل را می شناسد و چون سبل صحیح و بد بسیار نور آنرا مستور گردانید بد را
 می بیند و نیک را بد میداند و نیک و بد را بشهوات نفس میشناسد لهذا از اطاعت گریزانست و تعصبت را خواهان و همچنین نظر
 هر حاسه از حواس در روح آدمی هست و محنت و بیماری بسیار در انشا الله تعالی در محل دیگر تحقیق معنی قلب و نور و ظلمت آن
 کوری و بنی آن بیان خواهد شد چه عبادت محبانست که بسبب کثرت عبادت و بندگی بدرجه محبت که اعلا درجات است
 رسیده اند بلکه محبوب و معشوق حقیقی گردیده اند چنانچه حق سبحانه و تعالی در وصف حضرت امیر المؤمنین و اولاد اطهار او میفرماید
 یحییهم و یحییهم یعنی ایشانرا خدا دوست میدارد و ایشان خدا را دوست میدارند و هرگاه محبت کسی در دل قرار گرفت
 و کار فرمای بدن او شد و دیگر باعث اعمال او بنیر محبت چیزی نیست و بنیر رضا محبوب چیزی نخواهد و اگر در بهشت باشد
 در رضا محبوب نباشد آنرا جهنم خود میداند و اگر در جهنم باشد یا رضا دوست باشد آتش را گل در جان میداند چنانچه حضرت خلیل اکرم
 در مقام محبت و محبت آتش نمرود چون با رضا دوست بود در قتل او از گل و ملا خوشتر بود و باین سبب خدا آتش را بر وی باغ بست
 کرد و اگر بجان نیشدم در نظر او از شقایق و ارغوان بهتر نبود فی مینی که جللی در عشق مجاز بر تیره برسد که اگر عبادت میکند عشق
 را بنخواهد و اگر تعصبت میکند بر معشوق میکند در خدمت معشوق هرگز بخاطر او تیره رسد که از و نفعی بمن خواهد رسید یا در
 بمن خواهد بخشید و اگر با نازد بر او بر این میرود که شاید او را به بند و اگر بیایم برود با او میرود و محک او در جمیع کارها
 همین محبت فاسد است همچنین محبت مجرب حقیقی کسی که غالب شد جمیع کارها او منوط بهمان محبت است و بهشت و دوزخ
 در آن مقام منور نیست بلکه بهشت را برای این بنخواهد که دوست آنرا بنخواهد و جهنم را برای آن دشمن ارد که دوست آنرا بنخواهد
 چنانچه امام زین العابدین در دعای کبیر میفرماید که آئی اگر در جهنم در آوری و از دوستان خود جدا گردانی اگر خدا

باین عبادت محبان

صبر کنیم چگونگی بر فراق تو صبر نمایم و اگر برگری آتش شکیبالی نمایم چگونه تا با آدم جدائی از کرامتها و لطفها ترا کسی که در غیرت به از
 محبت با خدا کی نزدیک گناه ننگار و که پسندیده مجبوش نیست طاعت را بجان بر محبوب میکند و عز و منظورش نیست نسبت
 خواب و غفلت را بر حرام کرده چنانچه محبوب العالمین حضرت جعفر بن محمد میفرماید که دوست خدا نسبت آنکه معصیت خدا میکند
 بعد از آن شر فرمودند که مضمونش آنست که تو معصیت الهی میکنی و محبت او را اظهار میکنی بسیار دور است کار تو از گفتار تو اگر
 در محبت او راست گو پوری فرمان او را ترک نمروی بهر تکیه دوست مطیع دوست خود میباشد و ایضا بسند معتبر از حضرت
 منقولست فرمود که مردم عبادت الهی را بر سه وجه میکنند جمعی عبادت را از برای طمع ثواب میکنند و این عبادت حرصیاست
 که حرص و خوارش لذات موجب بندگی ایشان شده و طائفه دیگر عبادت را از ترس آتش دوزخ میکنند این عبادت
 غلامان است که از ترس سیاست آقا کار میکنند ولیکن من عبادت خدا را برای محبت او میکنم و این عبادت کرام بزرگوار است
 و این مرتبه اینی است چنانچه حق تعالی میفرماید و هم من فرغ بوسندیم نمون ایشان از ترس روز قیامت این اند و میفرماید که
 گویای محمد که اگر خدا را دوست میدارید پیروی من کنید تا خدا شما را دوست دارد و گناهان شما را بپوشد پس فرمود کسی که
 خدا را دوست میدارد خدا او را دوست میدارد و هر که خدا او را دوست داشت او از آیتانست یعنی در دنیا از شر شیطان
 براهای نفسا این است و در قیامت از خوف و بیم عذاب الهی نجا بخارود و ایضا از آنحضرت مرویست که خداوند عالم
 بحضرت موسی بن عمران علی بنیاد علیه اسلام وحی فرمود که ای پسر عمران روزه بگیر کسی که گمان میرد که مراد است میدارد چون
 شب شد بخواب میرود و از من غافل میشود آخرت هر دوستی بخوابد که با محبوب خود خلوت کند اینک من ای پسر عمران مطلعم بر
 احوال دوستان خود و نظر لطف بسو ایشان دارم چون برده شب ایشان را فرود گرفت یزد و کما ایشان را می کشایم و عقوبت
 خود را بر بردید با ایشان میدارم با من شیخ حنا طبعه بنیابند که گوید در برو با من سخن بگویند و گوید مرا می بیند و حاضران این
 میگویند ای پسر عمران از دل خود شوع و رقت بر من بیار و بدن خود را برای من شکسته و خاضع گردان از بچه خود تراوی
 شب آب بریزد مرا بخوان که من تو بسیار نزدیکم و رتبه محبت که اشرف سعادت است مراتب مختلفه دارد و این در جبهه فائز
 نمیتوان شد مگر عبادت و بندگی و متابعت شریعت مقدس نبوی و از جمله بواعث محبت تفکر در نعمتهاست حقیقی است و
 چنانچه محبتها بشری به بسیار الطاف صبر با محبوب تو باید میباشد همچنین عشق حقیقی تفکر در نعمتها و لطفها معشوق حقیقی که
 هر کله صد هزار نوع از آن بر هر فرد از افراد مخلوقات دارد و زیاده بیکر و چنانچه منقولست از حضرت امام محمد باقر که حضرت رسول
 فرمود با صحاب کرام که خدا را دوست دارید پس نعمتها خود را در شکر شمارد و این را دوست دارد از برای خدا و الهیت هر دوست
 دارد پس من آید بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که حضرت رسول فرمود که خداوند عالمیان بهم را خود موسی
 بن عمران وحی فرمود که ای موسی مرا دوست دارد مردم را دوست من گردان موسی گفت خداوند منم ترا محبت و دوستی تو

باید از این عبادت

باید

فانگروه ام مردمان را چگونه دوست تو گردانم فرمود که نعمتها مرا بر ایشان بجان و احسانها نامتناهی مرا بیاور ایشان بمان
چون بدانند که جمیع نعمتها و کمالات و مرغوبات از من است و از جانب من با ایشان رسیده غیر مرا یاد نکنند و پیوسته در یاد من
باشند و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتابی مالی از حضرت موسی بن جعفر از ابی ابراهیم صلوات الله علیه روایت نموده که روزی
حضرت رسول در سجد ششم بودند با جمعی از صحابه که در میان ایشان بودند ابو بکر و ابو عبیده و عمر و عثمان و عبد الرحمن
و دو کس از قرأ صحابه عبداللہ بن ام عبد و ابی بن کعب پس عبد اللہ سوره لقمان را خواند تا این آیه رسید و در سجد ششم
لغمت ظاهره و باطنه و ابی سوره ابراهیم را خواند و این آیه رسید و ذکرتم یا ایها اللہ ان فی ذلک آيات لکل صابرا شکو
حضرت فرمود که مراد از ایام الهی که مرا امر فرموده است که بیاورم بیاورم نعمتها و احسانها و امثال و حکمتها و بلاها است
پس متوجه صحابه شد و فرمود که بگوئید که کدام است اول نعمتی ازین نعمتها که خداوند عالمیان شمارا تذکر آنها امر فرموده
بر یک از ایشان منتهی از نعمتها را گفتند از انواع غور شهادت و پو ششهادت و فرزندان و زنان غیر آنها چون ایشان ساکت شدند بجا
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام التفات نمود و فرمود که ای ابو الحسنی تو نیز بگو حضرت فرمود که پدر و مادر من که تو با من
بگو و بیان کنم در حضور تو امری را حال آنکه خدا ما را بتو هدایت فرموده و جمیع علوم و کمالات را بواسطه تو بفرستاده حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که باید گفت که کدام نعمت اول نعمتهاست که خدا بتو که است فرموده حضرت امیرالمؤمنین
فرمود که اول نعمتها نعمت ایجاد است که من هیچ نبودم و مرا از کتم عدم بوجود آورد فرمود که راست گفتی و دوم کدام است
فرمود که دوم آنست که احسان فرمود و مرا از جمله صاحبان حیات و زندگانی مقرر فرمود و مانند جهادات و نباتات گردانید
فرمود که راست گفتی شوم را بگو فرمود سوم آنکه مرا به بهترین صورتها که صورت انسانیت خلق فرموده و بصورت
حیوانات خلق نفرموده گفت راست گفتی چهارم را بگو فرمود که چهارم آنکه بر من حواس ظاهره و باطنه مقرر ساخت
فرمود که راست گفتی پنجم را بگو فرمود پنجم آنکه قوی عقلمانی و شاعر و روحانی بمن آود و بر سایر حیوانات مرابان زیاد
بخشید فرمود که راست گفتی ششم را بگو فرمود که ششم آنست که مرا بدین حق هدایت نمود و از گمراهان نگردانید فرمود
که راست گفتی هفتم را بگو فرمود که هفتم آنکه در آخرت بر من زندگانی مقرر فرمود که نهایت نذار و فرمود که راست گفتی هشتم
کدام است فرمود که هشتم آنست که مرا مالک گردانید و بنده کسی نگردانید فرمود که راست گفتی نهم را بگو گفت نهم آنست
که آسمان زمین و آنچه در آنهاست و در میان آنهاست از خلایق بر من خلق کرده است و سخن من گردانید و که بر
من در کارانند فرمود که راست گفتی و نهم را بگو گفت و هم آنکه امر و خلق کرده و بر زنان استیلا و زیادتی داده فرمود که
راست گفتی بعد ازین دیگر چه نعمت است فرمود که یابنی الله نعمت الهی بسیار است همه بیکدیگر و طیب بشیرین احصا
آنها نمیتوان نمود حضرت رسول تبسم نمود و فرمود گو ارا با و ترا حکمها الهی گو ارا با و ترا علوم نامتناهی الهی ابو الحسنی توئی

فان نعمتها الهی

باید عبادت عارفان

دارت علم من تو بیان خواهی کرد از بر است من آنچه در آن اختلاف نمایند کسی که ترا برای دین تو دوست دارد و پیروی
 راه تو کند او هدایت یافته است براه راست کسی که از هدایت تو بجانب دیگر میل کند و ترا دشمن دارد و تنها بگذارد در دنیاست
 هیچ بهره از رحمت الهی ندیده باشد باشد و از جهالت دور است محبت بسیار عبادت و ذکر است و پوسته صفات کماله الهی را منظر
 نظر داشتن و بمعنی ظاهر است که هر چند یاد کسی بشیر میکنند محبت او بشیر در خاطر مستقر نشود بخصوصاً در هنگام تفکر
 و صفات کماله الهی منضم باشد و فضیلت ذکر و شرائط و فوائد آن و فضیلت ذکر و تفکر بر یکدیگر بعد از این انشا الله سبحان
 خواهد شد ششم عبادت عارفانست که باعث ایشان بر عبادت کمال عبودیت است و آنکه او را در عبادت خداوند است چنانچه
 حضرت امیرالمؤمنین فرمود که ما بعد از تک حق قائم تا آنکه کما طعمان جنتک لیکن بعد از آنکه اهل العبادت بعد از تک
 یعنی نپرستیدم ترا از ترس آتش تو و نه از بر طمع در بهشت تو ولیکن ترا از بر سپاسی من یافته پس عبادت کردم و این
 درجه اعلا درجات مقرانست کسی این عوی میتواند کرد که فریب از نفس خود نخورد و باشد و یقین اندک اگر نام بهشت
 و فرخ نشنیده بود هم عبادت را چنین که الحال میکند بیکر بلکه اگر العیاذ بالله عبادت کند را بجهنم میگرداند چون عبودیت
 ترا و عبادت سیدالمرکز میکند و بدانکه مراتب نیات غیر مناسبت چنانچه مراتب کمالات نهایت ندارد و صاحب هر چه
 در خورشید خود منتی دارد که اعمالش منوط بهمان نیت است و هر درجه شایسته و گواهی چند از اطوار و اخلاق دارد که دعوی
 مدعی و کمال واقعی با نهادن از میشود فاعده اگر کسی گوید که از تحقیقات سابقه چنین معلوم میشود که مقر بانزاهت چنان
 منظر نیاید شد و از جهنم چندان بیم نباشد پس این تصرعات و مبالغات که در دنیا از بر است کمال بهشت وارد شده و آنجا
 خوف جهنم و عذاب که از اطوار انبیا و ائمه علیهم السلام منموم میشود چه معنی دارد بنده را در مقام معنی لطیفی بنیاط رسید که
 تا کسی بهره از معنی محبت ندیده باشد او غافل نمی نماید بدانکه بهشت را ظاهری و باطنی و صورتی و معنی میباشد هر کسی از
 بهشت لذتی مخصوص است و او یک میوه بهشتی یا یک طعم صد هزار لذت تصور است که هر فردی که از آنها لذت او مییابد
 یک شخص است نیت او مقصود است بر فردن مطبوعات لذیذ و کاشش شیرین میشود و بغیر این لذت جسمانی دیگر چیزی
 نمی یابد دیگری که یک قدر از عظمت منعم خود شناخته همین شیرینی در کام او لذت تر است و تفکر نماید که مرانند آن
 خداوند شریف است که چنین میوه شیرینی بر آن خلق کرده است و بمن عطا فرموده پس کام جسم و کام روحش برود شیرین
 شده دیگری از این میوه همین شیرینی مییابد که محبوب حقیقی از من ارضی شده و این میوه از لطف او بمن رسیده چنانچه در
 اخبار وارد شده که اعلا لذات اهل بهشت مرتبه رضوانست که لذت شنودی الهی بالایشان رسیده اگر تو شیخ و طلب
 خواهی تمسک بر این تو بیان کنمشا اگر با شایخی خواهی نقلی در پیش خود گذارد و بار کام دهد هر کس یک نقل عطا کند
 آن گوی در دوزخه که هست او همین نقل را نیت است همین لذت مالیت این نقل را مییابد و شادی که دارد و از

باید عبادت عارفان

همین است که اگر این را نیکو فتم غلبه بهایش میبایست و او خرید و کام خود را شیرین کرد اگر قنادی هم نقل را با او در پان
 فرج او را حاصل میشود و یکی از او ساط ناس که این ایسکه و ازین معنی هم التذادی در آنکه پادشاه را طلبید و نقل بن آدمی از
 او باب مناسب جزا و کیسگی چون بگارش می آید در استقلال نصبش بیشتر بکار می آید بیشتر مخطوط میشود تا بمرتب آن مقبره ایسکه
 که لذت قرب و انس پادشاه را یافته این لطف نژاد او با ملک دنیا برابر است با آنکه در خانه خود اگر انواع منقالات باشد
 نگاه نیکند و این مراتب در نعمتها دنیا نیز میباشند که شکم پرستان لذت جسمی میزند و مقربان لذت معنوی و توجیه دست
 ازان میباید بگذارد و با الهامی که از جانب دست با ایشان میرسد از انگبین کام جان ایشان شیرین ترست چنانچه
 درین مائده با جسمانی این تفاوت مراتب میباشد و مائده با روحانی نیز انصاف این میباشد چنانچه آیات قرآن بوی علم
 ربانیت هر کس بر او خورد فهم خود ازان بهره است که دیگری را ازان خبر نیست ای عزیز هر که کاملست بهرگاه او از همه چیز کمالست
 و ناقص از کمال یعنی محروم است فقیر خدشتناس از لغت نان خشک لذتی میبرد که غنی محروم از الوان لغتتها خود نمی برد
 همچنین در آلام عذابها آهی بر این قیاس است اگر فرض مجال دوست خدا را بچشم بر ندازد آتش حرمان میوزد نه از آتش
 سوزان پس چون جهنم جا محرومان سر بجزر است تفریح و استغاثه نیاید و ازان گریزان است و این معاد در مراتب
 عشق مجاز بر جمیع خلق ظاهر است که اگر جدا از دوست در گلستان با انواع نعمتها باشد نژاد او جهنم است و چون لطف دوست
 بر چند پیش را بخرج سازد نژاد او از فیض شکر شیرین ترست **ترک کفایت الله و جمیع المؤمنین المؤمنات الی درجات الکاملین**
بجهد السعایه **فصل چهارم** بدانکه یک شرط دیگر از شرط عبادت که این فقره جامع بان اشاره
 حضور قلب است و عبادت بدون حضور قلب ناقص است و مقبول درگاه الهی نیست و باعث کمال و قرب میگردد بلکه اگر در
 شامل کریم علی الاطلاق میبود میبایست که آدمی در عبادتی که بی حضور قلب باشد سخن عقاب گردد چنانچه اگر کسی در حضور پادشاه
 سخن گوید و آن پادشاه در مقام مخاطبه مکالمه باشد و خاطرش مطلقاً متوجه او نباشد و متوجه او در دیگر باشد و آن پادشاه
 از ضمیر او اطلاع داشته باشد البته مستوجب سیاست بلوغ میگردد زیرا که پادشاه را حقیر شمرده و اعتنا نشان او کرده چنانچه
 خداوند عالمیان بفرماید **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَائِعُونَ** تحقیق که دستگارشند مؤمنان که در
 نماز خود با خشوع اند و خشوع دل نیست که بیاد خداوند خود باشد و بغیر ذات مقدس او چیزی ملتفت نشود و غیر از خاطر خود بیرون
 کند و خشوع سایر اعضا و جوارح است که هر یک بان کار که مامور شده اند مشغول باشند و ادبیکه در هر عضو از اعضا او از رعایت
 گردیده ترک نماید چنانچه نظر را فرموده اند که در هر حالتی بایک بر موضع خاص باشد و دست را فرموده اند که در هر جا بروی موضع
 باشد و خشوع جمیع اعضا تا بی خشوع قلب است چنانچه منقول است که حضرت رسول شخصی را دید که در نماز بارش خود بازی میکرد و فرمود
 که اگر دل ازین در خارج بود و با خدا بود اعضا و جوارح او نیز بکار خدا مشغول بودند و معنی بحسب تخریب ظاهر است و بدانکه

میان حضور قلب

هر ملکیتی را پادشاهی میباشند که جمیع رعیت تابع او میباشند و پادشاه ملک بدن امام و پیشوا سایر اعضا و قوی قلب است
 چون دل متوجه خدا شد اعضا تابع او نیند و پیرو او نمانند و نیست یک معنی آنست که صلوة المؤمن مع حد و جماعه
 یعنی نماز مؤمن تنها جماعتی است که دل او با خداست و معتقد است که سائر حواری است بان اقتدا نمایند و بدانکه نمازی حضور
 اگر آدمی را از جهنم خلا دهد اما بدرجات عالی کمالات نرساند و پسندیده در گاه حق نیست چنانچه از حضرت رسول صلی الله
 و آله منقولست که نماز مقبول نیست مگر بحضور قلب از حضرت صادق منقولست که هر که دو رکعت نماز بخواند و بداند که چه میگوید
 یعنی قرابتی و اذکاری که بخواند متوجه است آنها باشد چون از نماز طاعت شود بر او گناهی نماند و باشد از حضرت باقر علوم
 الا ولین و الاخرین منقولست که بدستیکه بالا نرسد از نماز بعضی بندگان نصف آنرا و از بعضی ثلث و از بعضی ربع و از بعضی
 خمس بالا نرسد و بدرجه قبول نرسد مگر آنچه را که بحضور قلب کرده باشد ولیکن امور شده اند بندگان ادا و اول
 تا سبب آن گام سازند تقصیر نماز فریضه را و منقولست از حضرت جعفرین محمد که رعیت ثواب خود از عقاب دلی
 جمع نمیشود مگر آنکه هشت او را واجب میشود پس چون متوجه نماز شوی که دل خود را بسوی خدا و نزد خود گردان بگری که
 هر مومنی که در نماز دل خود را با خدا دارد خدا او را همانا از بسو او اهل گرداند و یا بمعنی هشت را نیز از بسو او لازم گرداند از حضرت
 امام محمد باقر منقولست که حضرت رسول فرمود که چون بنده مؤمن بسو نماز بخیزد خداوند عالم نظر رحمت بسو او می افکند
 و در آن وقت و همان بسو او میدارد و رحمت از بالای ریشش تا آسمان بر او سایمی اندازد و ملائکه برگرد او احاطه نمایند
 تا او را از آسمان نکلان مویکل میسازد حق تعالی که بر آلاء سر او ایستاده میگوید که اگر بدانی که منظور نظر رحمت گیتی با که ساجد
 کنی بر آنکه بغیر او التفات تنهایی و هرگز از جا نماز حرکت نکنی و از حضرت جعفرین محمد الصادق منقولست که بنده چون در نماز خود
 التفات به آیه ای نماید یا برود یا بچشم بملحق سجانه و دعا او را ندان میکند که ای بنده من بسو که التفات بینانی آیا التفات
 به کسی است یا به کسی که از من بهتر باشد از برای تو پس چون سه مرتبه التفات از او صادر شود حق تعالی نظر لطف از او برسد و در
 بعد از آن دیگر نظر را بجانب او برگزینی افکند و اخبار دین باب بسیار است و حضور قلب صلوة نیز تابع حالت است
 و در چندین کس مراتب یقین معرفت کامل تر میشود و عظمت معبود را بیشتر می شناسد و آداب عبادت را بیشتر منظور
 و در مقام سجده خاضع تر و ذلیل تر میباشند چنانچه جعفرین محمد باقری روایت کرده است که حضرت رسالت پناه چون نماز
 می ایستاد رنگ مبارک آن حضرت متغیر میشد از خوف الهی عارض میشد آن حضرت صدقه مانند صدقه ای که در جوش باشد
 میخیزد و منقولست که چون وقت نماز داخل میشد حضرت میرالمومنین صلوات الله علیه اندام مبارکش بلرزه می آمد و از
 زانوهایش می لرزد و میگوید که چه میشود شما را آن حضرت میفرمود که رسید هنگام ادا آنست که بر اهل آسمان و زمین عرض
 یکدند و آری با که در ترسیدند و آدمی تحمل آن شد یعنی بار تکلیف پس بنده آنم که چون تحمل این بار شده ام نیکم و انوارم

در این باب
 در این باب

یاد و در روایات معتبره وارد شده است که حضرت امام حسن علیه السلام چون متوجه وضوء نماز میگردد بفعال نشین میسرود و رنگ مبارکش بزروری آبی میشد از آنحضرت از علت اینحال سوال نمودند فرمود که حق و لازم است بر هر کس که نزد خداوند عز و جلال عظیم به بندگی ایستد آنکه رنگش زرد شود و بندایش از بیم او بلرزه در آید و منقول است که حضرت سید اسحاق جعفری علیهما السلام روزی در نماز ایستاده بودند و حضرت امام محمد باقر کبک بود و چاه بسیار عمیق در خانه آنحضرت بود و حضرت امام محمد باقر بجنار چاه آمد که نظر نماید در آن چاه و در اوقات مادرش چون آن حال را مشاهده نمود یک چاه آمد و بر نمود نیز و فرمود که دستفراشه نمیشود و میگفت یا بن رسول الله فرزندت غرق شد و آنحضرت در نماز مطلقا التفات نمیفرمود و حال آنکه بسیار اضطراب فرزند در چاه بگوش آنحضرت میرسد چون بسیار بطول انجامید او از روی اضطراب گفت که ای اهل بیت راستا در کجا شما بسیار رنگین است باز حضرت التفات نفرمود تا نماز را با آداب تجتهد تمام بجا آورده فایز گردید پس نزد چاه آمد و با عجز دست در آن چاه عمیق دراز کرده حضرت امام محمد باقر بیرون آورد و آنحضرت خنده میکرد و سخن میفرمود و بجا آنحضرت نرسیده بود پس فرمود که فرزند خود را بگیر ای ضعیفه اطمینان بخدا مادر حضرت امام محمد باقر از سلامت بودن فرزند خندید و از تنبیه آنحضرت بگیرد و آمد حضرت فرمود که بر شما اطمینانی نیست نمیدانی که من در خدمت خداوند جباری ایستاده بودم که اگر روز جانب او بگیرد میگردد ایندم و بغیر او تو سل منی و دم رو لطیف نوشتی از جانب من میگردد ایندم و بغیر او از که توقع رحمت میتوان داشت و صاحب کتاب حلیه الاولیاء روایت نموده که چون حضرت امام زین العابدین از وضوء فایز میشد و اراده نماز میفرمودند در عیبه در بدن و لرزه بر اعضا مبارک آنحضرت مستولی میشد چون سوال میزدند میفرمود که وای بر شما اگر نمیدانید که خدمت چه خداوندی می استیم و با چه عظیم است آنچه میخواهم مناجات کنم و در هنگام وضوء نیز اینحال را از آنحضرت نقل کرده اند و روایتی وارد شده که فاطمه زهرا حضرت امیر المومنین علیه السلام روز جابر بن عبد الله انصاری طلبید و گفت تو از صحابه کبار حضرت رسول و اهل بیت احق بر تو بسیار است و از بقینه اهل بیت رسالت همین غیث بن حمزه علیهما السلام مانده و او بر خود جور میباید در عبادت الهی و پیش از آنکه او را از بسیار عبادت چنانچه کرده و مجروح گشته و بدن او خنثی شده و کایسیده از دستهاش نما که شاید پاره تخفیفش چون جابر بن عبد الله آنحضرت رسید دید که در محراب نشسته و از عبادت بدن شلش را کنه و خنثی گردانیده حضرت جابر را دیده اگر مفرود و بی بهلولی خود را پیشکش نمود و با صد بسیار ضعیف حال او پرسید پس جابر گفت که یا بن رسول الله خداوند عالمیا این بخت از برای من است و شما شایق کرده و چشمم را از برای شما خائفانگشته و من خود تقرب بخود تقرب آنحضرت فرمود که ای رسول الله اگر من از برای شما حضرت سالک پناه صلی الله علیه و آله با آن گزافی که نزد خداوند خود داشت که ترک ادبی گذشته و آینه نور آفرین بود و مشقت را در عبادت ترک نفرمود و پدر و مادرم فدای او باد تا آنکه بر ساق مبارکش اشخ ظاهر شد و تشنه بودم که در محراب

بسیار ضعیف بود

حضرت علی در عبادت

گفتند که چرا چنین زحمت بیکشی و حال آنکه خدا بر تو تعصیب نمینویسد فرمود که آیا من بنده شاکر خدا نباشم و شکر نعمتها اورا بیک
 نمایم جا بگفت یا بن رسول الله بر مسلمانان رحم کن که بی برکت شما خدا بلا ما را از مردمان دفع مینماید و آسمان ما را نگاه میدارد
 و عداوتها خود را بر مردم نمی گذارد فرمود که ای جابر بر طریقچه پیران خود خواهم بود تا ایشان را ملاقات نمایم و از حضرت صادق
 منقولست که پدرم فرمود که روزی بر پدرم علی بن الحسین داخل شدم دیدم که عبادت در آنحضرت بسیار تاثیر کرده در رنگ بسیار
 از بسیدار نرود دیده و دیده اش از بسیدار گریه مجروح گردیده و پیشانی نورانی اش از کثرت سجود پینه کرده و قدم شریفش از وفور
 قیام در صلوة ورم کرده چون او را بر آنحال مشاهده کردم خود را از گریه منع نتوانستم کرد و بسیار گریستم و آنحضرت مترو و متفکر
 بودند بعد از آنکه بجانب من نظر افکندند و فرمودند که بعضی از کتابها که عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا سلطنت
 بمن ده چون بیادیم پاره بخوانند و بر زمین گذارند و فرمودند که کسی یاری آن را که مانند علی بن ابیطالب عبادت میکند
 از جعفر بن محمد روایت کرده که حضرت سید الساجدین علیه السلام چون بنمازی ایستادند رنگ بسیار کس متغیر میشد و چون
 بسجود میرفت سر بر زمین خست تا عرق از آنحضرت میریخت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت علی بن الحسین
 در شبانه روزی هزار رکعت نماز میگزارد و چون بنمازی ایستاد از رنگ برنگ میگردد و ایستادنش در نماز ایستادن
 بنده ذلیل بود که نزد پادشاه حلیله ایستاده باشد و استغنا او از خوف الهی لرزان بود و چنان نماز میکرد که گویا نماز وواع است
 و دیگر نماز نخواهد کرد و چون از تغیر احوال آنحضرت سوال نمودند میفرمود که کسی که نزد چنین خداوند عظیم ایستد سزاوار است
 که چنین خائف باشد و نقل کرده اند که در بعضی از شهرها یکی از فرزندان آنحضرت از بلندی افتاد و دستش شکست از بلندی
 فریاد بلند شد و همسایگان جمع شدند و شکسته بند آوردند و دست آن طفل را بستند و آن طفل از درد فریاد میکرد و آنحضرت از
 اشتغال بعبادت نمی شنیدند و چون صبح شد و از عبادت فارغ گردید دست آن طفل را دید که در گردن او نخیه اند
 کیفیت حال پس بد خبر دادند و در وقت دیگر در خانه که حضرت در آنجا در سجود بود آتشش گرفت و اینجاست فریاد میکردند که
 یا بن رسول الله النار النار و حضرت متوجه نشدند تا آتش خاموش شد بعد از زمانی بسیار که بر داشتند از آنجا که
 که چه چیز بود که شمار ازین آتش غافل گردانیده بود فرمود که آتش کبر است قیامت مرا از آتش اندک دنیا غافل گردانید
 بود و هر سال هفت مرتبه پوست از پیشانی پهلوی آنحضرت می افتاد و از بسیدار سجده و آبلوایوب روایت کرده
 که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیهما چون بنمازی ایستادند رنگ مبارک شان گاه
 سفید و گاه نرودی شده چنان بودند که گویا خدای بیستند و با او سخن میگویند حتی عویز مقربان هر پادشاه چون دست
 او بیشتر دارند و جلال او را زیاده از دیگران می شناسند و بزم سلطنت او زیاده دارند و در محل عتاب میشود و خیا نچه
 ملوک دنیا از عاقبت رعایا توقع آن آداب که نزد مقربان خود دارند از آنها ندارند و خطرهای مقربان ایشان زیاده از دیگران

تسبیح

مباشند و بدانکه خداوند عالمیان ملک را از طینت قدس و طهارت خلق فرموده و شہوات و علایق جسمانی را
 ترکیب نموده و حیوانات عجم را از محض حسبانیت و شہوات ترکیب فرموده و نشاء استعدادی در ایشان مقرر ساخته و
 نشاء جامعہ انشا را از ہر دو جهت خلق فرموده و جهت نفس و عقل کہ او را در کمالات بوده باشد کہ است نمود و بکثافت
 جسمانیہ و علایق بدنیہ و شہوات طلبانیہ اور امتیلا ساخته و اور تکلیف فرمود کہ بعد از تشبث باین علایق رفع آنها از
 نموده خود را بصفت قدسی و ملکات ملکی محلے گردانند تا از ملک اشرف باشد زیرا کہ ترقی در مراتب کمالات بدون معاضات
 میسر نمیشود چنانچہ گا در جامہ را کہ میخورد بسیار سفید کند اول اور بعضی کثافات آلودہ میسازد و چون رفع آن کثافات
 نمود از اول پاک تری آید اگر سیل بیستی نماید و تابع شہوات جسمانی شود و عقل را مغلوب ہو اسازد از بہایم پست
 میشود چنانچہ حق سبحانہ و تعالی در شان کفار میفرماید کہ نیستند ایشان مگر مانند نعام و بہایم بلکه از ایشان گمراه تر اند زیرا کہ
 در حیوانات قابلیت کمالات نبود و ایشان با وجود قابلیت خود را بدین جهت رسانیدند و از جمیع کمالات محروم گردیدند
 پس چون خلقت انسانی را باین سبب محتاج بامری چند گردانیدہ اند از تحصیل معاش و معاملات و معاشرت کہ باین سبب
 موجب بعد از جناب اقدس این روی و انہماک در شہوات و تعلقات و غفلت از خیرات سعادات میگردد و لہذا در
 پنجم تبیین خلق را بعد از تو غل در امور دنیویہ و تشبث بعلاقات دنیویہ ام محذور محلیس قربت لک ملوک نموده اند تا لذت
 موصلت بعد از فراق کہ صورت مزید اشتیاق است در یابند و سعادت ہمہ ابدی فانی گردند و چون نماز معراج مومن است
 و نہایت قرب او در نماز بوصول می پیوندد و بنا بر مقدار تیکہ سبق ذکر یافت بعد از نہایت حرمان و بعد اور تکلیف
 قرب مینمایند و در عین غفلت اور آگاہ میسازند اول مرتبہ اذان را بر سہ تنبہ غفلت دوگان بودی حیرت اقر است
 کہ اول در تکبیر بزرگواری خداوند بیا و ایشان بیاورند تا آنکہ غیر خدا از منظورات ایشان در نظر ایشان حقیر شود و چون
 در عین غفلت اند چهار مرتبہ بر ایشان میخوانند کہ شاید قلبیہ شوند و بدانند کہ چون خداوند ایشان در مرتبہ جلال عظمت
 چیز عظیم تر است بلکہ ازان بزرگتر است کہ عقلمایکنہ ذات مقدس او نتوانند رسید پس چنین بزرگواری را اطاعت
 نمودن و عبادت کردن واجب لازم است بعد ازان شہادت بوحیثیت الهی را بر گوش ایشان میخوانند تا بدانند کہ
 بغیر او خداوندی ندارند و یگانہ در جمیع کمالات و صفات است پس چارہ بجز توسل بجناب اقدس اوست و اور ایگاہی
 و خلاص باید پرستید دیگر گوش دل ایشان میرسانند کہ چنین خداوند عظیم الشانی یگانہ پیغمبر فرزانه فرستاده پس باید
 عبادت را بطوری کہ آن پیغمبر آورده و بشتر بطری کہ او امر فرمودہ بجا آورند بعد از تمسک بتمکانات از جانب خدا ایشان را بکنند
 و تجویز انعام و اکرام الهی میخوانند کہ بشتاید و عشا نماید بسو نماز پس عظمت نماز را در نظر ایشان جلوه میدہد کہ نشاء
 بامری کہ باعث فلاح و رستگاری دنیا و آخرت است دیگر عظیم تر از آن یاد میکنند کہ بشتاید لیلی کہ بہترین اعمال و عبادت است

باین ترتیب

باین مراتب اذان

دیگر باره خدا را بعلت و جلال و بگامگی یاد میکنند که ای غافلان مخالفت جنین خداوندی که بر همه چیز قادر است و بگام است
 و معارضی و مشرکی ندارد و نیست و این ندارد نمودن ظاهر بر گوش سر میخوانند و آنکه دیده ایمان و یقین ایشان شنوا
 گردیده اند پاس روی را نیز گوش دل میشوند چنانچه منقولست که وقت هر نماز که میشود ساد از جانب بت العزت ند میکنند
 که ای گروه مؤمنان بر خیزید و آتشهایی که بسبب گنا بان بر پشتها خود افروخته اید بنور نماز فرو نشانید و خاموش گردانید
 بلکه بر لطف ایشان ند جان فزای یا ایها النفس المطمئنة ارجی الی ربک رابع جان می شنوند پس چون بنده سعادتمند
 ازین نماز بانگی بشناید و بدو متوجه نماز شد اول او را پاکیزه کردن خود امر میفرماید که بی او باند داخل مجلس بزرگواران نمیتواند
 امر کرده اند او را که بیعت اخلا در آید و کاشفها طاهری را از خود دور گرداند و در ضمن دعا که از ائمه علیهم السلام در آداب خلعت
 وارد شده تعلیم کرده اند که چنانچه این نجاستها طاهری لایق قرب است تلویحیات معنوی که از گنا بان و اخلاق بد و ذلالت کفر
 بیشتر مانع است لهذا در نجاستها از شیطان طلب مغفرت گنا بان میاید که خدا بفضول خود او را از اجناس صوری
 و معنوی پاک گرداند پس بار دیگر او را در مقام تطهیر آوزند که رو و دستها و پاها و سر را که در حالت صلوة در آنکه فعال گنا
 می فرماید پاکیزه گرداند و در آن ضمن دروغهای منقوله او را گاه گردانیده اند که این اعضا نجاستها هستند بسبب گنا بان
 بهم رسانیده و استحقاق عقوبتها عظیم حاصل کرده اند پس باید که در وقت از خدا پاکیزگی معنوی را طلبید و درین ضمن او را
 متنبه میسازند باید عبادت کرد تا خود را ازین عقوبات برهانی پس شوق عبادت زیاده میشود و بعضی از شهرات و علاق
 شکسته میگردد و لذت در وقت ریختن میگوید که خداوند چون تو فرموده که در روز قیامت بعضی از رو با سیاه خواهد شد و بی
 از رو با سفید و نورانی خواهد گردید پس خداوند را روی مراد از روز سفید گردان و سیاه گردان و چون دست راست ایشان
 بیاد می آورد که خدا فرموده که در روز قیامت نامه نیکو کاران را بر دست راست ایشان میدهند و نامه مجرمان بر کاران ابد است
 چپ میدهند از خداوند خود میطلبند که نامه او را بر دست راست او دهد و بر آت مخلد بودن بهشت بر دست چپ او دهد و او را
 حساب آسان کند و در وقت دست چپ شستن عا میکتند که خدا یا نامه اعمال مراد بر دست چپ من ده و دست مراد گردان
 غل مکن مرا از جهنم آتش نجات ده و چون مسح میکنند از خدا میطلبند که رحمتها خود را چنان بر من فرود زند که سر آسمان
 فرو گیرد و چون مسح میکنند سیاه آورد که بان پاها بر صراط می باید گذشت و در آن روز پاها بسیار از صراط خواهد لغزید پس
 نبات بر صراط را از خدا میطلبند و طلب میاید که خدا او را توفیق دهد که با این پاها همیشه تحصیل رضا آئی نماید پس چنان
 وضو ساخت موافق احادیث معتبره گنا بان این اعضا آمزیده میشود پاکیزه صورت و معنی میگردد و قابل قرب میشود
 از آن غفلتها پاره بشناید و در وظایف خود را بجا خوش مطر میسازد و باطن خود را بنور نیات صمیمه بنویسد و بگوید و چون در
 حدیث وارد شده است که در خانه که سنگ یا شراب بصورت در آنخانه است ملک داخل نمیشود پس سنگ ظاهر را از آن

اینکه در این کتاب
 ذکر فضیلتها در اول

خانه خود و میگردد و سنگ نفس باره و شیطان را از ساحت ضمیر خود میزند و شراب ظاهر را از خانه و شرابستی معنوی که غفلت و شهوت است از سر بر میزند و صور پیکر ظاهر را از در و دیوار خانه میخواند و در دیوار خاطر را از صور پیکر ظاهر و محبتها ایشان مصفا میسازد و توجه بارگاه قرب میشود و چون بدر مسجد میرسد در بند اول از بندها دولتخانه معنوی رسیده از خدا بطلبد که در سگ رحمت خود را بر روی سن بکشد چنانچه این در ظاهر را بر روی سن نشسته در سگ معنی امام بر روی سن میندود و در نیتقام نیز عارف را آگاهی دیگر حاصل میگردد و چون پادرسید میگزارد چنان میداند که در سگ کبریا و جلال داخل گردیده و پابر بساط قرب نهاده با او میرود و بغیر جناب الهی توجه نمیشود و چون بجای نماز آید بار دیگر اقامت را بخواند و تفکر در جلال الهی زیاده میکند و عظمت و شان عبادت را بدیده روشن میبیند چون وقت اذان غفلت عظیم برده وارد دیده او گردیده بود و چون نماز معراج مؤمن است در شب سراج حضرت رسول صهر آسمانی که داخل میشود یک الله اکبر میگفت در نماز نیز هفت الله اکبر در افتتاح صلاه مقرر فرموده که هر تکبیر بر آسمانی از آسمانها قرب و معرفت در آید و قابل عرش حضور گردد و در نیتقام بنویسد در ساحتها ذکر با سگ عظمت جلال است و در نیتقام غیبت است و نیتقام حضور نیز رسیده لهذا هنوز حرت زدن با شیر او سخن گفتن جایز است چنانکه بکبریا گفت بلاشبده داخل مجلس محراب مالک الملوک گردید و با خیر او سخن گفتن روز جانب پادشاه پادشاهان گردانید بر و حرام شد نیست که دعای توجه در نیتقام بخواند که رسول و جمیع اعضا و قوا و شاعر خود را بجانب خداوند گردانیدم که خالق آسمانها و زمین هست موافق ملت ابراهیم که یگانه پرستی است در دین مجرب و طریقهدانیر المومنین که جمیع شرائط و آداب بندگی از ایشان مانده و عبادت و دین خود را از برای خدا خالص گردانیدم و شهادت او ششم است جلی و خفی در بابای شیطان را از خود دور گردانیدم نماز من عبادت شما من زنده گانی من مردن من همه خالص از برای خداوند است که پروردگار عالمی است او را شریک نیست و چنین از جانب او مامور گردانیده شده ام که او را عبادت کنم و من از طبعان نقادان اویم و چون در این بارگاه چنین دعوی بر سر کرده و چون شیطان که دشمن این راه هدایت درگاه است و دشمن سکار زنده محلیست که باب آباء آمده و دشمنی کرده و تا امروز شجاعان این میدان را بر سر انداخته و چندین هزار لشکر اندر دلی از شهوات و داعی نفسانی و لشکر بیرون از شیطانی نفس اتباع خود دارد و بقوت خود قادر بر نمیتوان آمد پس باید که بخداوندی که این سنگ درگاه اوست پناه برد تا رفع او بنماید چنانچه تشبیه کرده اند او را بسنگ که بر در خیمها و خانه های با خداست که هر که آشنای صاحب خانه است و بان خانه بسیار تردد دارد او را متعرض نمیشود و چون بیگانه تازه آید او را مانع میشود و بغیر آنکه صاحبش او را صد از بیسج حیله دورا ممنوع نمیتوان ساخت همچنین شیطان که سنگ بیگانه گیر این درگاه است با آشنای قدرت تیزه ندارد و کسی را که بیدار مجلس خصم اوندش فائز میشود کی حضرت

آداب دخول مسجد و اذان و اقامت

توجه خاص به این

در وقت سجده و نماز

می تواند شد چنانچه خداوند عالمان در روز قیامت او را از ایشان مایوس گردانید که ان جملی کتب علیهم سلطان
 یعنی بدستیکه بندگان خالص مرآت بر ایشان سلطنت نداری بلی اگر دور که قابل قرب باشد خواهد که بخانه مالک
 در آید با یک سجده او متوسل شود که یک اشاره لطف او را دور گرداند اما بیگانه با یک استغاثه نخواهند در راه دشمنانی
 شیطنت کار ایشان را چنانچه می خواهد بسیار پس لهذا در ایستادگی بسیار بنده خود میبرد از شر او میگوید یا الله
 التمتع العاکبیر من الشیطان الرجیم یعنی پناه بپرسم بخداوند دشمنی و انا که بر عجز و بیچارگی من اطلاع دلرو و میداند
 که عاجز این دشمن از شر شیطان دور از رحمت الهی درانده شد در گاه او پیش شروع بمکالمه نماید اما هنوز خود را قابل محاسبه
 نمیداند غایبان سخن میگوید و چون اعلا درجات کمال مرتبه خداوندی است یعنی خود را عاجز و ناچیز دانستن و در همه باب
 بنا توانی خود اقرار نمودن در جمیع امور بخداوند خود تو تسلیم استن لهذا در جمیع کارها است است بسم الله گفتن و چون امر
 نماز از جمیع امور عظم است میگوید که شروع در قرات و عبادت و بندگی مینمایم باستعانت خداوندی که جامع جمیع کمالات
 و رحمت نعمتهای عامه بر مومن کافر و مجرم است بر همه خاصه بر مومنان چون آداب مجلس علمای نیست که پیش از
 ذکر مطلوب استگانه سبک آن بزرگ بجا آورده اند حاجت که شانه تعلیم بندگان نمود که چنین مراستایش نماید و همه
 عامه و خاصه مراد او بر مکرر بر رحمت بستاند تا بر شمار رحمت کنم و بداند که من خداوند روز جزا میم و بخشش و قیامت اقرار
 کنید و چون عارت تفکر درین اوصاف کمال نمود بر چه شهود و حضور که اعلا درجات معرفت است فائز میگردد و در مقام
 غیبت بخطاب می آید و او را بجلوس مخاطبه و انس امید بند پس میگوید که یا ایاک نعبد یعنی ترا عبادت میکنم و بس
 و در این آیه کریمه حق تعالی اشاره فرموده بان معنی که جناب مقدس نبوی در آن فقره بیان فرموده یعنی می باید که چون
 بتمام عبادت رسی چنان عبادت کنی که گویا مرامی نبوی و با من خطاب میکنی پس چون دعوی عبادت کردن بوجهم این بود که
 از من کاری متمشی میتواند شد تدارک فرمود که و یا ایاک نستعین یعنی در جمیع امور از تو استعانت میجویم و بس همچنین در
 مقام آداب چون بر عبادت خود اعتمادی ندارد و بجز خود اعتراف دارد عبادت خود را در میان عبادت دوستان
 خدا در می آورد و میگوید از زبان همه که ما همه بندگان ترا عبادت میکنیم شاید عبادت ما به برکت عبادت آنها مقبول
 گردد زیرا که از لطف کریم دور است که چند چیز را بدرگاه او بر ند بعضی را قبول فرماید بعضی را رد کند و یک حکمت از حکمتها
 نماز جماعت نیست و همچنین در مقام استعانت چون این دعوی بسیار عظیم است که از غیر او استعانت می جویم در هیچ
 خود را در میان جمعی که این دعوی از ایشان پسندیده است بر می آورد و گویا زبان ایشان سخن میگوید و خود را طفلی ایشان
 ساخته و ایضا موافق و اباب صفا است که چون بانتمی یا جمعی فائز گردند دیگران را فراموش نکنند و یکی را با خود
 شریک کنند و لهذا در جمیع دعایا موافق احادیث مشهوره عموم در دعا مطلوب است که هر دعای که کند جمیع مومنان را با خود

در استغاثه

شریک گردانند که باعث استجاب است دعا میگردد پس هدایت و طریق حق را که راه متابعت حضرت امیرالمومنین در عقاید
 و اعمال و مراتب قرب و کمال طلب نموده و استعاذه از راه دشمنان ایشان در عقاید و اعمال نمود و جمیع اعتقادات و
 و اعمال تا شایسته طریقه دشمنان ایشانست و بدانکه امر عبادات خصوصاً نماز درین کتابها مختصراً تصریح نمودند
 اشاره افند کتابی در ترجمه الصلوة نوشته شود و غرض از ذکر این کلمه اشعار بود لیس عبارت این حدیث نبوی تشبیهی
 بر سر عبادت کسی را که خداوند عالمیان توفیق قرب زایش کثرت فرماید هر روز او را بوسیله نماز از پست ترین درجات
 با شکر درجات میرساند و بهم خاک را باین ترتیبات قابل مناجات خود میگردد و در بیان این فقره شریفه همین گفتار
 میمانیم که بسیار بطول شد آنچه در صورت حال عزیزان نگردد و اعلم ان اول عبادت الله المعرفه به ائمه
 و اول قبول کسب شری و فلا تفرقوا بینکم و اول عبادت الله و الباقی کلامی غایب فاطمه الثمولیت و اول عبادت
 اولینها من شری عو هو اول الطیفة الخیر و هو علی کسب شری قدید پس حضرت فرمود که بدانکه اول عبادت
 کسی معرفت و شناخت اوست بآنکه او است بشیر از همه اشیا پس چیزی از پیشتر نیست و یگانه است پس
 و بی و شریکی ندارد و باقیست همیشه و باقی بودن او نهایت ندارد از تو پدید آورنده آسمانها زمین است و آنچه در آسمانها
 و آنچه در زمین است و آنچه در میان آسمانها زمین است و اوست خداوند صاحب الهف و عالم بدقائق امور و بر همه
 نیز قادر و تواناست و توضیح بعضی از مطالب علیه که این کلمات یا آنها اشاره دارد بر کسب اجمال موقوف بر چند اصل است
 اصل اول آنکه اول عبادات معرفت است قبول جمیع عبادات موقوفست بران و بمعنی از آیات بسیار
 بیشتر بطور پیوسته و خلاصی درین نیست که صحت عبادات موقوف بر ایمان است و بدون ایمان هیچ عبادتی خوب
 و نایب نیست بلکه مورت عقاب است و ایمان شمل است بر اعتقاد وجود واجب الوجود و صفات ثبوتیه و سلبیه و اقرار
 بیکانگی خدا و بعدالت او و اقرار نبوت پیغمبر آخر الزمان و حقیقت آنچه او از جانب خدا آورده و آنچه ضروری دین باشد
 مفصلاً و آنچه غیر آن باشد مجلاً و اقرار باست الله اثنا عشر صلوات الله علیهم و اقرار بمجا و حیما که خداوند عالمیان همین
 بر بنهار العباد از مردن زنده خواهد کرد و ثواب و عقاب خواهد داد و اقرار به پشت و دوزخ و سایر امور که از بنیاد شیخ
 معلوم گردیده و تفصیل مراتب ایمان و خلاصه آنکه در آن شده انقیاد گنایش ذکر آنها ندارد و بدانکه چون عبادت جمیع
 بواجب آدمی متفرقت و هر عضو از اعضا عبادتی دارد و اعتقادات عبادت شمل است لهذا معرفت را نیز عبادت و در
 فرمود که اول عبادات است یعنی بر همه مقدم است و عبادات دیگر بدون آن بیفایده است اصل دوم بدینکه چون
 ایمان بایست عبادت ابدیت و ترک آن شقاوت ابدی و شیطان در عقاید و اعمال است در در آسمانها است اول استماع
 غیب میزند و اگر بر آن دست نیافت تا عبادت دیگر را میرود عقاب که کسین گاه شیطان است در بنیاد عبادت

بیان
 عبادات

عقبه اول عقبه معرفت واجب الوجود است و از این عقبه اکثر عالم را بجهنم برده و اگر نجات ازین عقبه خواستی دست
از عقبه نجات که ابلهت رسالت اندر مدار که ایشان را در راه دور هر چیز را بداند و کس گاه های شیطان را بداند و نجات
خود را باصل نجات بداند و این فریب بخورد که تا خدا را شناسی پس اهل عقابان نمیشود و امام را ندانند آن شناختن را که شناختن
الهی و شعبه وارد شعبه اول علم بوجود واجب الوجود است و آن از جمیع شیخا ظاهر تر است و دلیل بر آن
که موجب سرگردانی و تعطالت تسبیح نماز و چنانچه از انبیا بسیار بیان کرده اند که معرفت بوجود واجب الوجود و فعلیست و این
که آدمی بجهنم رسیده باشد که صانعی دارد و سپس که در حال خود افکار نماید خرافه فحاش و خواهد چنان میداند که خدا را از
دلائل حکمی شناخته بلکه خدا در هنگام صبا او را معرفت رسیده کرده بلکه هرگز آقا را در تخلیص از زمان او در دایره بوجوب
بلکه ایشان را با قرار بیگانگی خدا خوانند و بعد از آن ایشان را بسیار است و بدین معنی خدا در شش روز از آن راه ریاضت ایشان
گردود و منقول است که روزی حضرت رسول از اعرابی پرسیدند که وجود خداوند خود را چگونه درستی گفتند ما در راهها شکل
شتر را که می بینیم حکم میکنند عقل ما که شتری ازین راه رفته است و بی بار که می بینیم میدانیم که شخصی ازین مکان گذشته آیا این
آسمان باین کوکب نوزانی و زمین باین وسعت کافی نیست از برای تصدیق بوجود واجب الوجود بلیغ خیر حضرت
که بر شما باد بین اعرالی و چه چیز ظاهر تر میباشد از چیزی که در بهر امری که نظر نمائی صد هزار آیه از آیات منع او در آن ظاهر
باشد و در هر عضوی از اعضای تو صد هزار دلیل برای تو قرار داده باشد و در هر لحظه صد هزار گونه احتیاج با داری و
کار فراد و مری بدن تست بلی از بسیاری ظهور و بوی که دوست که مخفی مینماید چون همیشه ظاهر است آثار قدش
کم نیکرود و اگر آفتاب همیشه ظاهر میبود تو هم میگردند که شاید این روشنی از آفتاب نباشد و چون غروب میکند ولیع
عالم را روشن میکند میشود که نور از دست باشد چون آفتاب عالم وجود را غروب و افول زوال نمی باشد معانی
که بلکه از او نباشد با آنکه اگر عمارت بر کنار گذارد و یقین میداند که بغیر او درین عالم هرگز نیست چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید
وَلَكِنْ مَتَا كَلَّمْتُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاْفِرِينَ كَيْفَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُولُوا سَمَاءٌ مُرْتَقِنَةٌ إِنْ كُنْتُمْ عَاْقِلِينَ
را بر آینه خواهند گفت که خدا خالق اینهاست و از حضرت امام حسن عسکری نقلست که شخصی بخدمت حضرت صادق
گفت که مرا دلالت کن خداوند خود که علامه باس بسیار مجاوله مینماید و مرا حیران کرده اند حضرت فرمود که هرگز بگوشی
شده گفت بلی فرمود که هرگز بگوشی تو شکسته است که مضطرب شده باشی و هیچ چاره از برای نجات خود ندانی گفت بلی فرمود
در آن هنگام امید نجات آنکه در شکی و کرا تا در بر نجات و اوان خود میدانیستی همان خداوند است این اه ظاهرترین اینها
که علم بوجود واجب الوجود چنانچه خداوند عالم میفرماید که کسبت که اجابت مضطرب مینماید و قتی که او را میخواهند و دفع کند
از ایشان مینماید و هیچ کس نیست که با خدا همیشه این معامله نموده باشد پس چنین کسی چه احتیاج بریل دارد و چنان

عالم را در این عالم

تخیل کرده اند که بلا تشبیه مثل ارباب هستند لکن در حکایت مردم بدلیل برهان از باب مثل آنچه عتی است که وزی بخاک
 ایشان آمده بود و از بی او میدیدند و یکی زوز را گرفتند در دست داشت و دیگری او را فریاد زد که بیامین یا فتم او در دراز
 گذاشت و بجای آن شخص دیگر آمد گفت بیا که چنانچه در راه را یافتیم چنین بلا تشبیه در این ماده این مرد صالح همیشه می
 که همیشه با خداوند خود در مقام مکالمه و مناجات است و پیوسته از اول لطف و احسان میاید و در روز بکثرت عبادت
 یقین او در تواتر است و هیچ چیز نزد او از وجود و غایب نبود و آن حکیم شریب از خدا در سبگوید که بیا و بزر
 و تسلسل بدان خدا را و از راه شمار او پیشناس در آن زمان بود است نیست و همچنین در اثبات اصل صفات که
 بوجه اجمال مانند علم و قدرت و اراده و سایر صفات کمالیه سی که در غرایب صنع و لطایف حکمتهای الهی که در آفاق
 و انفس مقرر ساخته اند نماید و او را شک نیست و در آنجا میاندازد اگر سکنت چیزی بر اینهاست باشد محمل میداند که کسیکه
 صاحب چنین خلقی و مدبر چنین نظامی باشد البته کار او در غیر حقیقت باشد چنانچه حضرت امام جعفر صادق در توجیه
 منتقل میگردد که این عالم از بابت نمائند است که بزرگی و نهایت احکام ساخته با نواع زینتها اگر سعده باشد و
 اوان فرشته گشته باشد و خوالی گشته باشد و انوار منتهای آن در این حاضر ساخته باشد و مثل آنچه عتیست که بر خدا
 اعتراض نماید مثل کوریت که چنین محله و آید که با آن راه رود و گاهی پادریان طعنا مگذارند و گاهی پادری
 نشود زرد و اعتراض کند که آنها را چه میگویند که در شعله اند چیزی که بر سر است صاحب این خانه کعبینه اعتراض ملاحظه
 که کوران این عالم اند ازین بابست شعبه دوم تفکر در کتب و ادب و چگونگی صفات واجب الوجود است و کتب ذرات
 واجب را دانستن محالست و کتب صفات نیز چون ذرات است محالست و تفکر در اینجای وجود و کیفیات ذرات
 و صفات ممنوع است اخبار بسیار برهنی وارد شده است و عقلمانی که بر شش ناخت خود و از معرفت بیگانه بر او است
 و با و تعلق دارد و از معرفت اجسامی که همیشه در نظر دارد عاجز است چگونه ذرات میتواند کرد که در معرفت واجب الوجود
 تفکر نماید پس در این باب باید که بخوی که خدا در قرآن مجید فرموده و حضرت رسول و حضرت زین العابدین و صلوات علیهم
 بیغنه و احادیث متواتره بیان فرموده اند اعتقاد نماید و بعد از آن از راه عبادت و بندگی زیادتی هدایت را طلب نماید
 و بعضی ذراتش مغرور نشود که بغیر حیرت کفر و ضلالت نگرند نمی بخشند چنانچه در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر
 نقل است که در خلق خدا و غرایب صنع او سخن بگویند و در خدا سخن گویند که سخن گفتن در خدا بغیر حیرانی مگر نمی بخشند
 در حدیث دیگر فرمود که در هر چه خواهد سخن بگویند و در ذرات خدا سخن گویند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق
 نقل است که در تفسیر این آیه **لَا تَرَىٰ الْإِنْسَانَ إِلَّا مُبَغِضًا** فرمود که یعنی چون سخن بخوانی شنیدی از سخن یا از تندی
 و در حدیث معتبر دیگر فرمود که زنها که تفکر در خدا میکنند و لیکن اگر خواسته اند که در آنجا که در عظمه خلقتش در ذرات

اشخاص نظر کردن در این ذرات

از حضرت علی ابن حسین پرسیدند که از تو حدیث خدا شنیده فرمود که خداوند عالمیان بیدار است که در آخر الزمان جماعتی
متحقق می شود که خواهند رسید سوره قل هو الله احد و آیات سوره صدید را فرستاد که خدا را با این نحو بشناسند که
که زیاده از این تفکر نماید هلاک میشود و در حدیث دیگر وارد است که حضرت صادق فرمود که اوصیاء الهی در راهی اند که از
راه متابعت ایشان بجز میتوان رسید و اگر ایشان نبیندند خدا را نمی توانست کسی شناخت و ایشان خدا حجت در
بر خلق تمام کرده و در نیاب احادیث بسیار وارد شده و اکثر اهل علم شیطان ازین راه فریب داده که دست از فریب
خدا و رسول و ائمه برداشته اند و بقله های ضعیف اعتماد نموده اند و هر طائفه خدا را بخوبی شناخته اند با اعتقاد خود
و همه خطا کرده اند آخر تفکر نمیتابند که اگر عقل مستقل میبود در نیاب این همه فرق بسیار از تکلیفین و حکما که همه از اهل عقلند
چرا در نیاب و در هر بابی دو فرقه با یکدیگر موافق نیستند چنانکه جمعی از تکلیفین بقله خفیه خویش خدا را جسم دانسته اند
بگونه ذرات است آیات شمس میدرخشد و بعضی از صوفیه اهل سنت و مجربه ایشان خدا را بصورت پسر سواد میدانند
بعضی بصورت مرد پیر ریش سفیدی میدانند و بعضی خدا را جسم بزرگی میدانند بر روی عرش نشسته و بعضی دیگر از صوفیه
اهل سنت و تکلیفین ایشان اکثر نصاری بجلول خدا قایل اند در شایان و نصاری مخصوص عیسای قایل شده اند و صوفیه جلوس
در جمیع چیزها و خداوند عالمیان نصاری را در قرآن باین سبب لعن کرده و ایشان را بکفر یا نموده که بجز چنین نسبتی برینند
و جمعی دیگر از صوفیه اهل سنت که از جلول گرفته اند با مرجع ترویج تشیع تر قائل شده اند که آن اتحاد است و بگویند خدا
یا همه چیز است بلکه همه چیز است و غیر او وجودی ندارد و این است که بصورتها مختلفه بر آمده گاه بصورت
زیر ظهور کند و گاه بصورت سگ و گاه بصورت قاذورات چنانچه دریا موج میزند و صورتها
بسیار از وظایف تغییر در یاد دیگر چیزی نیست بعینت که جهان موهما این دریا است موج دریا یکی است و دیگر
و ماهیات ممکن امور اعتباریه است که عارض ذات واجب الوجود است و در جمیع کتب و شعاری خود تصریح باشد این
کفرها و مزخرفات نموده اند جمعی از کفار و ملاحده هند نیز بعینه همین اعتقاد دارند و کتاب جنگ که بر همه ایشان نوشته
در عقاید فاسده خود مشتمل بر همین مزخرفات است و آنند جمعی از اهل این عصر که مشرب لغوت دارند آن کتابها
حزمت میدارند و از کتابها شیعه بیشتر اعتبار میکنند و از کتب عقاید شیعه شده است که یا همه کس آنرا داشته باشند جمعی
در شعبه ای بیچاره را گمان نیست که ایشان از اهل حق اند و بهترین عالمیانند بنیادانی سخنان ایشانرا سخنخوانند و گاه
میتوانند گمان ایشان اینکه هر که صوفی است البته مذموب او حق است و آنچه او گفته است از جانب خدا گفته است
نمی دانند که این کفر و باطل عالم را گرفته بود و اهل حق همیشه منکوب و مخدول بودند اهل هر صنفی اکثر ایشان تابع بل
و از فرق اهل سنت بودند و پارک ایشان در لباس لغوت بودند و پارک در لباس علما و مجتهدان اکثر علمائی که کتابها

بسیار از وظایف تغییر در یاد دیگر چیزی نیست بعینت که جهان موهما این دریا است موج دریا یکی است و دیگر

ایشان در سیانت کافر بودند و گمراه کننده عالم بودند و قلیله از ایشان که تابع ولایت صلوات الله علیه بودند بر حسب
حق مانند و همچنین صوفیه اکثر ایشان سنی و اشعر مذہب و ملعون بودند و همان اعتقادات جبر و حلول و جسم و اشال
آن از عقاید فاسده را در کتب اشعار خود ذکر کرده اند در عبادات و اعمال هم طریقه اهل سنت ادرکتا بها خود ذکر کرده اند
و اگر ابوحنیفه در کتاب خود ذکر میکند که فلان نماز را می باید کرد قبول نمیکند و اگر از سفیان ثوری علی باب ایشان میسر میکنند
با آنکه سفیان از ابوحنیفه بدتر بود و چنانچه کلینی بسند معتبر از سید روایت کرده است که بن فدی از مسجد سیرون
می آمد و حضرت امام محمد باقر داخل مسجد میشدند پس دست مرا گرفتند و در پنجاه کعبه کردند و فرمودند که مردم ما ورشده اند
از جانب خدا که بایند و این خانه را طواف کنند و بنزد ما آیند و ولایت خود را بر ما عرض نمایند چنانچه خداوند عالمیان سفیر
و الهی نفعار من تاب و اسن و عمل صالحا ثم ائتمه که ترجمه اش نیست که من آمرزنده ام کسی را که توبه کند و
ایمان بیاورد و عمل شائسته بکند و هدایت بیاورد پس حضرت اشاره بسینه خود فرمودند که مرا هدایت یافتن بولایت
امامت است پس فرمود که ای سید بر سنجو ای تو بنامیم یا بزمان و منع کنندگان این خدا را و نظر فرمود بسو ابوحنیفه
و سفیان ثوری و ایشان حلقه زده بودند در مسجد و فرمود که ایشان از انان بن خدایند که هدایتی از جانب خدا یافته
و نه بکتا بها خدا عمل نمایند اگر این انا همیشه بدترین کفار و مرخانها خود میشینند و مردم را گمراه میکنند مردم بسو ما
خواهند آمد و ما ایشان را از جانب خدا و رسول خبر خواهیم داد و بسند معتبر دیگر روایت کرده است از شیخ از اهل کربلا که
روزی سفیان ثوری من گفت که با پرویم بن و بعضی من محمد باقر ختم وقتی رسیدیم که حضرت اراده سواری داشتند
سفیان گفت یا ابا عبد الله خبر ده ما را بختی که حضرت پنجم در مسجد خیف خوانند حضرت فرمود که بگذار بروم که کاری دارم
و چون برگردم نقل کنم گفت سخن خوشی که به پیغمبری که مرادش بگو حضرت فرود آمد و سفیان اوات و قلمی طلبید حضرت
فرمود او نوشت بار دیگر حضرت نقل کرد و عرض بنمود حضرت سوار شد و من سفیان و ائمه شیعیم در راه با او گفتم که
باش من ای خدیش نظر کنیم چون دیدیم گفتیم که والله حضرت یک حقی بگردن تو لازم کرد که هرگز بر طرف نمیشود گفت چیزی
نگفتم در خدیش که پوشتی به پیغمبر فرموده که ستم چیزی است که هر که آنها را داشته باشد دل او کینه بهم نیرساند خیانت
و رد او راه نمی باید عمل را برای خدا خالص گردانیدن خیر خواه امام و مسلمانان بودن ملازم جماعت مسلمانان
بودن این طمان که ثابت و غیر خوارای ایشان و جب است گیتند سعوبه و یزید و مروان بن الحکم و اینها ملاعین
که گواهی ایشان را هم قبول نمیتوان کرد و نماز ایشان هم نمیتوان کرد و ملازم جماعت مسلمانان کسی باید بود که امام جماعت
اند یعنی طائفه است که مرجیه مراد است که بیگویند که هر که نماز کند در روز ندارد و غسل جنابت نکند و کعبه را تخریب کند
و با مادر زن کند یا شمشل ایمان جبرئیل و میکائیل است یا مراد قدریه است که بیگویند خدا هر چه خواهد نمیتواند کرد

بخت از خدایند

و شیطان هر چه خواهد می تواند کرد و با قوا ح مراد است که علی بن ابیطالب کافر میدانند و لعنت میکنند یا غیر ایشان از گناهان
گفت پس شیعه و ائمه ایشان چه میگویند گفتند که علی بن ابیطالب و ائمه اوست که بر او واجب است و لازم است
خیر خواهی او و لازم است جماعت اهل بیت او چون این را شنیدند حدیث را گرفتند و پاره کردند و گفتند این را کسی نقل کند از حق زمین
کفری و انکار حق از ابو حنیفه هم صادر نشده با آنکه او اجتماعش و عری خلافت نفس ترک دنیا نمیدانند و احوال بعضی را که با
ایشان بعد از این مذکور خواهد شد و باین جهالت و نادالی که در میان شیعیان شائع گردیده و خنهای عظیم در حصول به فرس
دین بهم رسیده و محی آلهین که از روی سنا ایشانست در فصوص الحکم میگوید که با وصف حق بهیچ وصف نکرده الا این
آن وصف بودیم و حق تعالی وصف نفس خود از بر ما میفرمود پس هر گاه ای که او را مشاهده کنیم خود را مشاهده کردیم با ششم
هر گاه که او مشاهده ما میکند مشاهده خود کرده باشد و در جای دیگر ترجیح سید مرتبه ولایت را از مرتبه نبوت خود را خاتم الوصی
میگوید و از تجارح خود را بر پیشبران دعوت نماید در رتومات میگوید که سبحان من انظر الی شیء و هو باطنها یعنی منزه
حد او ندی که چیزها را ظاهر کرد و او عین همه چیز است و در جای دیگر در فصوص الحکم خطابت نوح علیه السلام میدهد که
او غلط کرد در تبلیغ رسالت و قوتش درست رفتند و غرق در پا معرفت شدند و اگر ایشان از نوح انان در با کناری آواز
از وجه بندی بر وجه پستی می آمدند و مکر در تضایفش میگویند که زنهاری که سقید بند بی میشود و نشی مسیح نهیب کن هیچ معبود
غیر خدا را از بت و غیره انکار کن که بقدر آنچه از آنها انکار میکنی از خدای خود انکار کرده و خدا در همه چیز ظهور دارد و میگوید
که خدا با رون را بر گو ساله پرستان مسلط نگردانند آنچه موسی را تسلط گردانید تا آنکه حق تعالی در جمع صوری میبود و شواهد
بیخ نوع از انواع عالم نماند که معبود نشد و میگوید که نصاری برای این کافرانند که دعوی اتحاد را با خدا و مخصوص عیسی کنند
و در همه چیز میگویند عین توحید میبود و یکی از مذکورهای ایشان بنظر رسیده که از شمس تیریز پرسیدند از احوال ملا
روی گفت اگر از قوتش سیرسی لقا امره اذا الماد شیئان يقول له کن فیکون و اگر از فعلش سیرسی کل شیئ
هونی شان و اگر از صفاتش سیرسی هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الی الرحمن الرحیم
و اگر از ذاتش سیرسی لیس کله شیء و هو السميع البصیر و این باب است کلمات که موجب کفر و کجاست
در کتب ایشان بسیار است ای عزیزان با انسان نظر نماید که نسبت بذات مقدس خدا این قسم نسبتها را درست
هرگز از پیغمبر دایه معصومین صلوات الله علیهم که پیشوایان این نمائند تقسیم سخنان صادر شده با باصحاب خود را
قسم چهارم داده اند خداوند عالمان از بقدر نسبت میفرماید نصاری را که ایشان کافر شده اند باین عقاید فاسده و سخی
خود حضرت امیر المؤمنین زهد در زمین ذات شرفی را گفتند که تو خدای حضرت ایشان را در چاهها کرد و از دور گشت نگاه
چنین ذاتی را نسبت با نسبت توان داد العیاذ بالله چون در هر سگ و گربه چنین امری را قایل توان شد

جان حق از آن صوره

است

که میان خدا و عبادت میکنی و جز عبادت میکنی و از ثبوت است که اکثر ایشان اعتقاد نیست برین که بمعنی ظاهر
 بگوید عبادت ساقط میشود و عبادت بنا بر توهم مغایرتست و با معنی برگردانیده اند و تاویل کرده اند این آیه را که عباد
 ربنا حتی یاتیک الیقین یعنی عبادت کن خداوند خود را تا ترا مگر رسد ایشان یقین را بمعنی یقین بوجه خود و در
 چنانچه علامه حلی علیه الرحمه والرضوان در کتاب کشف الحق و نهج الصدق فرموده است که خداوند عالمیان
 در چیزیک معلوم کرده زیرا که معلوم است که چیزی که در چیزی حلول کند محتاج بجهش می باشد بر بدیهی است که خدا بغير محتاج
 نیست و هر شتایی بغير مکان است پس اگر خدا در چیزی حلول کند ممکن خواهد بود و جمعی از صوفیة اهل سنت این قائل
 شده اند و تجویز کرده اند بر خدا که در بدن عارفان حلول کند برین این مشایخ را که تبرک از قبر برای ایشان سجودند
 اعتقاد و در باب خداوند خود دارند گاهی در حلول بر خدا تجویز میکنند و گاهی خدا را با تمام نسبتها می بینند و عبادت
 ایشان رخص کرده است و دست بر هم زدن و عناد خوانندگی کردن و خدا عیب کرده و تشبیح فرموده بر کفار و درین
 و ما کان صلواتهم عندا لبیت الا حکم و تصدیقه یعنی نبود نماز یا دعای مشرکان نزد شما کعبه اگر صغیر زدن
 و دست بردن زدن و چه غفلت و گمراهی ازین بالا تر میباشد که کسیکه تبرک جوید یا عجبی که عبادت کنند خدا را
 بعبادت که خدا کفار را بر آن عیب کرده بلی دیده ظاهر ایشان کور نیست دیده دل ایشان کور است و من دیده ام
 جماعتی از صوفیة را در روضه حضرت امام حسین که ایشان نماز شام گذارند بنبره از یک نفر از ایشان که او نماز کرد و نشست
 بعد از ساعتی آنجماعت نماز خفتن را کردند و آن شخص نگر و از یکی از ایشان سوال کردم که این شخص چرا نماز نکرد گفت او
 چه احتیاج دارد بنماز او بخدا وصل شده است آیا جائز است که کسیکه بخدا وصل شده باشد میان خود و خدا حاجتی
 قرار دهد و نماز حاجب است میان بنده و خدا پس بنگر ای عاقل و تفکر نماید در حال آنجماعت که اعتقاد ایشان با
 خدا آنست که دستی و عبادت ایشان آنست که گفتیم و عذر ایشان در ترک نماز شنیدی و باین اعتقادات و اعمال
 ایشان را از ابدال میدانند با اینکه جاہل ترین جهانند تا اینجا ترجمه کلام علامه رضوان الله علیه بود درین زمان نیز
 بسیار ازین معترفات از ایشان میشنومیم و این مضامین را در شعرها عاشقانه بستانند و بدست خلقی چند و اندک ایشان
 خوانند و دست بر هم زنند و فریاد کنند بدعتی چند که انشاء الله بعد ازین بیان خواهد شد کنند و عبادتش نام نهند آخر حیرا
 بر خود حرم نمیکنی و دین خود که مایه سعادت ابدی تست در بعضی چنین خاطر میگذاری که بیک احتمال نجات داشته باشی
 و بعد بزار احتمال استحق خلود در جهنم باشی اگر کسی را گویند که چاه سر پوشیده در راهی است اگر چه عمقا و بر سخن قائل
 داشته باشد آن راه نمی رود و از راه بی خطر میرود و دعوی تشبیح میکنی بچشم پیشوایان تو در میان است و جمیع آثار
 ایشان معلوم است پسری از ایشان بهتر نخواهی و مرشد بهتر از ایشان سبطی خدا پنجه بر فرستاد و منسوخ بود که

بک در نماز اول

لا تا که الرسول فخره و انیسکم فانتوا یعنی آنچه پیغمبر از سر شما آورده عمل نماید و آنچه شما از ان نبی فرمود ترک نماید
 پیغمبر گفت که من از میان شما میروم و در چیز عظیم در میان شما میگذرم که اگر با شماست که جوید و متابعت ایشان نماید
 هرگز گمراه نشوید بکنی که بس خدا و یکی طبیعت من این دو تا از هم جدا نمیشوند تا در عرض کوشش برین وارد شوند و سخن کتاب
 را اهل بیت میدانند و طبیعت فرموده که ما از میان شما میروم احادیث ما در میان است بر جمع بر او ایان احادیث انکسید
 بلکه چه تفصیر در بیان احکام اصول و فروع دین تو کرده اند که تو رجوع بکلام دشمنان ایشان میکنی و در کلام ایشان نظر میکنی
 اگر تو عمل نمائی بهزار یک آنچه پیغمبر تو درین حدیث بر او بود میان فرموده ترا پس است ایست که حق سبحانه و تعالی بحقیقت
 طلبا ترا بر او خود هدایت نماید و او جمیع شعبی از او بر صراط مستقیم متابعت و طبیعت درست مدارد و بعد از آنکه از ظاهرین اصل
 سوم بدانکه معرفت مراتب مختلفه است و در مراتب ایمان زیادتی و نقصان میباشد چنانچه در تفسیر الذریعین است
 علیه الرحمه ذکر کرده است که مراتب معرفت خدا بلامتشبیه مثل مراتب معرفت آتش است و اول مرتبه که معرفت آتش
 است که شخصی بشنود که چیزی میباشد که هر چیزی را که در آن می افکند آنرا میسوزاند و فانی میگردد و هر چه محاذی آن است
 شد اثرش در آن ظاهر میگردد و هر چند از او اخذ نمائی کم نمیشود و همچنین موجودی را آتش میگویند و نظیر این معرفت در مرتبه
 خدا معرفت جماعتی است که دین خود را بتقلید بدانند و از راه دلین ندانند و مرتبه بالاتر از غیرتبه کسی است که در آتش
 باور رسیده اما آتش را ندیده و میگوید که این دود البته از چیزیست حاصل شده و هرگز آنکه هر اثری بودیست میخواند پس آتش
 است که این دود اثر او است و نظیر این مرتبه در معرفت بار نیحالی معرفت اهل نظر و هسته است که بدلائل عقلیه در مرتبه
 قاطبه حکم نمایند بر وجود صالح و مرتبه بالاتر از غیرتبه کسی است که نزدیک آتش شده و حرارت آتش با او رسیده و در آتش
 بر چیز با آنند چه چیز باران نور آن می بیند و نظیر این مرتبه در معرفت خدا معرفت مؤمنان خاصی است که در کمال ایشان نبی
 آنی اطمینان یافته و در جمیع اشیا بیده یقین آثار صفات کماله آنی را مشاهده میکنند و مرتبه ازین بالاتر مرتبه
 نفسی است که در بیان آتش باشد و آثار آتش بر او ظاهر گردیده باشد و این در مراتب معرفت آنی اعلائی در جاست
 معرفت است که تعبیر از ان بلفانی الله میکنند و حصول این معنی بکثرت عبادت و ریاضات میشود چنانچه منقول است
 از حضرت امام جعفر صادق که حضرت رسالت پناه فرموده که خداوند عالمیان میفرماید که کسی که دوستی از دوستان مرا
 امانت نماید خوار گرداند چنانست که با من محاربه کرده و تقریب بنحو بد بسوی من بنده بخیزی که نزد من دوست است
 و پسندیده تر باشد از واجبانی که برو واجب گردانیده ام و بعد از ان نفس تقریب بنحو بد بین بنوا فل پسندیده تر است
 که من او را دوست میدارم پس چون او را دوست داشته باشم گویم که آن گوش پیشنهاد دیده اویم که آن دیده
 در بان اویم که آن زبان سخن سلوید و دوست اویم که آن کارها میکند و اگر در آنجا است نیامد دعا اول بر او

بیان مراتب معرفت

نیکم و اگر از سن سواد نماید با وسایل میکنم و در هیچ چیز آنقدر نزد و ندانم مانند تردد که در قبض روح بند موسن خود دارم او مگر
 را میخواهد سن آرد و گی اورا میخواهم بدانم بدانکه از این مرتبه آخر بسیار نازک است و این باعث لغزش آنجماعت شده است
 که اینانی باطله که گذشت قابل شده اند و گاهی این حدیث نیز استدلال میکنند و این تعلق نفس است زیرا که معنی
 که ایشان عوی میانند خصوصیتی بجای دل و کامل انسان و غیر آن ندارد و معنی را همیشه از هر چه جز حاصل میدانند
 ازین حدیث قدسی ظاهر است که این معنی است که بعد از عبادت و نوافل حاصل میشود و چون سعادتی که در قی
 باطل بسیار شبیه میشود بجلی از سعادت حق این حدیث شریف را برای بیان میکنند که تا فریب اهل باطل را نخوری و اگر
 عبارات حق بسیار است که موهم معنی باطل میباشد سیکه قانون شمس و عقل را درست دارد و انشی بکلام طبیعت
 بهرسانیده سعادت انبیا را می فهمد بدانکه یک معنی این حدیث است که سیکه در مقام محبت کامل شد و محبت حقیقی در دل
 او مستقر گردید و جمیع اعضا و جوارح او سرایت نمود در دیده نورش و دیگر هم نرسد و در گوشش شنوای دیگر هم نرسد
 در جمیع قوی و اعضایش قوی دیگر حاصل میشود چنانچه سابقا اشاره باین مرتبه کردیم درین مرتبه چون سگی منظور است
 محبوب خود است و در هر چه نظر میکند او را در آن چیزی بیند یعنی آثار قدرت او را در آن مشاهده میکند پس گویا او را
 دیده و آثار صنع او را و آثار علم او را و آثار کمالات او را که در آن چیز ظاهر کرده می بیند و اگر چیزی را بشنود از آن کمالات دوست را
 میشود و اگر دستش حرکت میکند در خدمت دوست حرکت میکند و همچنین در جمیع اعضا و جوارح و نزدیک این معنی در حق
 مجاز نیز حاصل میشود و علماء الله و له سمانی نیز گفته است که معنی دعت موجود از این تبه اشتباه کرده اند و عین
 کفر است و سن نیز این اشتباه را کرده بودم و تو بیاورم و ظاهر است که این معنی که مذکور است باعث حصول در اتحاد نیست
 و کفر نیست و ممکن است که مراد الهی در این حدیث قدسی این معنی باشد یعنی با نیرتیه که رسیدن دیده او هم یعنی بقدر
 آثار صنع من چیز که رضا من در آن باشد چیزی نمی بیند و بغیر رضا من چیزی نمیشنود و مراد است لغسانی او بر طرف
 میشود و مراد است خود اختیار میکند بعضی گفته اند که مراد نیست که چون اعضا و جوارح آدمی نزد انیس عزیز و گرامی
 میباشد و مرتبه محبت بر شیب میرسد که برابر اینها ترجیح میدهد و قوی اینها را در راه رضا من میسازد و پاک ندارد
 معنی دیگر ازین دقیق تر است که ذکر میکنم و از خدا بطلبم که در نظر باطل میان احوال بصیرت ان معنی باطل مشتبه نشود
 و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عزیز بدانکه حق سبحانه و تعالی در خلقت انسانی قوی و شمول بسیار مقرر
 ساخته چنانچه سابقا ذکر شد و امر فرموده که اینها را در رضا او صرف نماید و وعده فرموده که بقضای قلی با تقفتم
 کن شیبی فرمود خلیفه که آنچه را در راه او صرف نمایند عوضی که است فرماید که مشابتهتی بان اول نداشته باشد چنانچه خداوند
 عالمیان با بزرگ است فرموده که فانی است و در معرض زوال است و کفایت که باک شب آتشی بسوزد یا بزدی دارد

بحث در اثبات نبوت

بیرون رود و فرموده است که این راه را من انفاق کن که در عرض یک تنه در بهشت که آنرا زوال نباشد و فصاحت
 سخاقت آن چیز باشد که داده بگردن آفتاب دیگری از تو جدا نشود و یک قدر عجزی بود او را به باریت و بمقتضا لا تخافون
 فی الله لونه لاکم از تو خواسته که در راه او صرف نمائی و چون کارهای حق سنانی طریق و ذوق اهل باطل است و طبع اکثر
 اهل عالم بیاطل باطل است پس کسی که مردانه ازین اعتبار باطل بگذرد و حق را موافق رخصت الهی بعمل آورد خدا بجز آن
 او را عاقبتی که است فراید که شباهتی بکرات اول نداشته باشد و نهایت نداشته باشد چنانچه از احوال ابودر پاره معلوم
 که عثمان و آرتها یک عوت نزد او طلب نمودند دلیل و معون ایستادند و ابودر که مردانه از آن اعتبار گذشت تا قیامت
 بر او صلوات میفرستند و ذکر اشرف میبندند قطع نظر از کرات است ابدی آخرت و نیز بدلیل رگمان این بود که خود را
 عزیز میکنند و حضرت امام حسین را دلیل میگردد و اندر خود را ملعون ابد و سختی عذاب سرگردان حضرت امام حسین تا قیامت
 بر سنا بر شرف خوانده میشود و پادشاهان عالم همین برستانانش میسایند و خاک خورش را بر دیده میکشند و خداوند
 عالمیان یک قدر قوتی به کس کرات فرموده که بآن قوت قدر از کار او میتوانند که جمعی که این قوت را ضبط کردند
 و در راه او صرف نکردند در اندک وقتی این ناقص میشود و یا بهیچ یا بمرگ زائل میگردد و حضرت امیرالمؤمنین و بزرگوارانی
 که او را متابعت نمودند در عبادت طاعات این قوتها صرف نمودند خدا قوتی با ایشان کرات فرمود که فوق قوت بشر
 است چنانچه فرمود که در خیر القوت جسمانی نکندم بلکه بقوت ربانی کنم و در آن قوت اگر دست را حرکت هم ندهد اگر استواید
 آسمان زمین را بر یکدیگر میبندد و در جمیع عالم مطیع اویند و این قوت بیرون بر طرف نمیشود و زنده و مرده ایشان یک
 حکم دارند بلکه چون غیر مراد الهی سر او ندارند و از مرادات و ادوات خود خالی شده اول امر بر او اراده میکرد بقوت خود
 آن کار میکرد اکنون مقارن اراده او خدا قدرت را در مرادات او بکار میفرماید و چون از بر خدا از سر ارادت خود
 گذاشت خدا ارادت او را در قلب او القا نماید و خدا بر امور او میشود و اشاره بان معنی است آنچه در آن حدیث مشهور
 وارد شده است که دل من در میان دو انگشت است از انگشتها الهی که کنایه از قدرت است به طرف که میخواهد
 میگردد و موافق حدیث مستبر و آیه و مانند آن که الان بیشک الله که در سوره اهل آلی در شان الطیبیت انزل
 بان معنی تفسیر نموده اند یعنی در این مرتبه از کمال مشیت ایشان متعلق نمیشود بچیز که مشیت الهی بآن متعلق گردد و
 همچنین نور دیده خود را که گفته کرد و راه دوست و پروا نکرد ازین که بیدار که یک چشم ضعیف میشود یا در نظر کرد و نه اراده
 دوست را ملاحظه کرد و از اراده خود گذشت خدا نوری بید چشم و دل و جان او میدهد که حقایق و معانی و امور غیبیه را آن
 نوری بنهد و آن زوال ندارد چنانچه فرمود الله و انما فی الله فی الله بنظر بنور الله ه بهر چه بیدار است
 مومن که او نور خدا در چیزها نظر نماید همچنین بمقتضای ام لهم اذان لا یسمعون بها از آنچه میشوند

و تفسیر این

چیزی چند میشوند که دیگران از آنها کردند و میشوند و مقتضا فتح الله بنا بیح الحکمة من قلبه علی السانہ
چشمهای حکمت و معرفت از دل نشان بر زبان شان جاری میشود که خود هم خبرند از ندان چشمه چنانکه بر دیگران میریزد و خود
شان هم فایز میگردد و همه کیباری یا بندوان تحقق حکمت همیشه بر زبان ایشان جاریست و چون در چشمه پیش نا تنهای است
نهایت ندارد و در این مقام سخن بسیار نازک میشود و زیاد ازین نمیتوان گفت و اگر بطلت الہی فهمیدی یا آنچه مذکور شدی
آن حدیث را درست می فهمی که سن بیانی اویم و سن شنوای اویم چه معنی دارد و در اخبار علمه باین عبارت واقع شده است
که بی سمع و بی بصر و بی بینی و بی منطق یعنی که چون باین مرتبه رسیدی بین میشنوی و بین می بینی و بین او میرود
و بین سخن میگویی یعنی جمیع امور را با استغانت و قوت من بجای آورد و ازینجا معلوم شد که این معنی مخصوص معربان است
و آن معنی باطلی که ایشان میگوند در خبرس و خاشاکی میباشد و اگر خدا توفیق دهد از آنچه مذکور شد یعنی خلق با خلق الہی
را میتوان فهمید تشبیهی که بعضی کرده اند بلا تشبیه از بابت آبی میشود که در میان آتش شمع کرده اند گمان میکنند که آتش است
اما آتش نسبت بزرگ آتش برآمده است بلا تشبیه خدا از صفات کمال خود معنی چند بروفا کفص ساخته که یک نوع است
بآن صفات بهر ساینده هر چند علم تو همه جهل است اما کمالی که دارد از بر تو علم کیست و از که علم تو رسیده و زره از علم
غیر عنای او است که جمیع عالم را بخروش آورده و زره از قدرت او است که بیادش امان عالم داد و اندکوس پس الملک
نیزند و قطره از بحر کمال است او است که جمیع عالمیان بان دعوی کمال میکنند ولیکن کمالات انسانی دو جهت میدارد و جهت
سیدر و جهت نقص عجوبی میدارد و جهت کمالش از وجهت نقصش از خود است زیاد ازین بیان نمیتوانم گنجایش نداده
فما جمیع شیعیان را از وسوسه شیاطین چون آتش نجات بخند و بعین الخیوة تحقیق حق برساند حق محمود و طبیعت
صلوات الله علیهم همین اصل چهارم بدانکه از جمله چیزهای که این کلمات اعجاز آیات بنوی بر آن دلالت دارد
حدوث عالم است چنانچه فرمود که ادست پیش از همه چیز و اولتیش اولیت اصنافی نیست که چیزی پیش از او نماند بود
با آنکه زمان موجودی نیست که اولیت آن اعتبار باشد تا آنکه لازم آید که آن زمان بر او سابق باشد و تحقیق معنی اولیت
اعتبار باشد و سبق الہی در این مقام مناسب نیست ولیکن اعتقاد باید داشت که آنچه غیر خداوند عالمیان است زمان و جبر
از طرف ازل متناهیست که چند هزار سال است و وجودشان زمان او بود و خداوند عالمیان قدیم است و وجود اول
اولی و نهایتی نیست و حدوث عالم بان معنی ارجاع جمیع اهل ادیان است و هر طائفه که دینی داشته اند و پیغمبری قائل
بوده اند و آیات بسیار بر معنی دلالت دارد و جناب را تبراین معنی متواتر است و جمعی از حکما که پیغمبر و شرعی قائل
نموده اند و مدار امور را بر عقل ناقص خود میکنند اشته اند بقدم عالم قائل بوده اند و بعقول قدیمه قائل شده اند و قائل
ما قدیم میدانند و هیولای غنا عمر را قدیم میدانند و این مذہب کفر است و مستلزم تکذیب پیغمبر است و پیغمبران کفار بسیار

کشف در حدیث عالم

از آیات قرآنیست زیرا که ایشانرا عقاود نیست که هر جز که قدیم است عدم بر او محالست و هیولاء و صورت افلاک را قدیم میدانند
 پس می باید که بر طرف شدن و متفرق شدن افلاک و کواکب محال باشد و حال آنکه حق سبحان و تعالی سوره انشقاق و انظمار
 غیر از آنها از مواقع بسیار بفرماید که در قیامت آسمانها از یکدیگر خواهند پاشید و شق خواهند شد و پاشیده خواهند شد بخوبی
 کاغذ را بر هم بچیند و کواکب از یکدیگر خواهند پاشید و عبارت فاطر که در قرآن درین حدیث وارد است هم دولت بر
 حدودش و لرزه بر آنکه در لغت فطر اختراع کردن و از نو پدید آوردنست و ایشان میگویند که هر چیزی که هست مسبوق با او
 ایست که قبل از آن میباشد و تفصیل این سخن را انبیا گنجایش ندارد **صلح بحسب** در تحقیق معنی فرد است بدانکه
 فرد و ترود واحد که در اسما آتسی وارد شده بحسب معنی نزدیک اند یکدیگر و فردیت شتمل است بر او معنی که لغویان
 بهر دو واجب است اول بیکان بودن در ایلیت که در خداوندی شریک ندارد چنانچه کفار قریش بنام شریک خدا نمیدانستند
 و بعضی از نصاری عیسی و مریم را شریک او میدانند و گبران نور و ظلمت قابل اند و این معنی کفر است و لطلان آن در آیات و
 اخبار بار بار این قاطعه وارد شده است و عقل حکم میکند که تخمین نظامی با این لفظ یک شخص منسوب میباشد باشد
 اگر خداوند دیگر و ایجاد یافته میبودی بایست که خلق را از شناخت خود محروم نگرداند و چنانچه این خداوند پسران کائنات
 فرستاده و خود را بر مردم شناسانیده می بایست که او نیز بقبر بسته چنانچه حضرت امیر المؤمنین با معنی اشاره فرموده بآنکه
 در این باب اخبار خدا و رسول و ائمه که صدق و حقیقت ایشان ظاهر شده و از نقص و عیب و کذب برسانید کافیت
 عدم بیکان بودن در ذات و صفات است یعنی بسیط است و او را اجزا هیچ نحو نیست و جزو بر دو قسم است جزو داخل
 و جزو ذهنی جزو خارجی است که داخل در ماهیت شی باشد و وجودش در خارج متمیز جدا باشد از وجود کل مثل
 دست و پا و چشم و گوش از برای انسان و سر که و غسل بر آن بکنجین و این چنین جزوی بر کل محمول نمیشود و نمیتوان گفت
 که انسان دست است یا چشم او است یا بکنجین غسل است یا سر که است و جزو ذهنی آنست که داخل در ماهیت
 غشی باشد لیکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد بلکه متحد باشد در خارج با کل و لیکن عقل تحلیل نماید آنرا این دو جزو
 مثل حیوان و ناطق نسبت با انسان که هر دو در وجود خارجی با انسان متحد اند اما عقل بایست انسان را بعد از تعقلین
 و جزو تحلیل پیدا بود و این چنین جزوی محمول میشود بر کل و لهذا میتوان گفت که انسان حیوان است و انسان ناطق است
 و بدلائل عقلی و نقلی ثابت گردیده که این هر دو قسم در باب خدا محالست و گرنه احتیاج اولی می آید و آن محالست
 تعدد و واجب الوجود لازم می آید و آن ممنوع است و معنی فرد بودن شتمل بر توحید صفات هم هست و آنرا نیز عقاود
 باید داشت که خدا را صفات زاید بر ذات نیست چنانچه ممکن است صفتی میدارند و بآن صفت تصف میشود ذات ایشان
 مثلا زید ذاتی میدارد و علمی جدا از ذات میدارد که بآن علم تصف میشود و سبب آن در عالم میگویند و تخمین قیاس است بعد

بجای

که خدا را و ایجاد کرده و همچنین سایر صفات و خداوند عالمیان صفات مقدس او عین ذات است و اصل ذات قائم مقام
 جمیع صفات است و چنانچه ما چیزها را با علم میدانیم او با اصل ذات میداند و ما کارها را با قدرت میکنیم او با اصل ذات میکند و
 موجود بودن ما با وجودیست زاید بر ذات وجود او عین ذات است و با اصل ذات موجود است و اینها هم او متمنع است
 و اگر صفات زائده داشته باشد در کمالش محتاج بغير خواهد بود و آن صفاتش نیز واجب الوجودند و قدیم خواهند بود و هر
 او خواهند بود چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین و امام موسی و امام رضا صلوات الله عليهم لطریق مستفاده منقولست که
 اول دین معرفت حق تعالی است و کمال معرفت او اقرار بیکانگی اوست و کمال توحید و اقرار بیکانگی او نفی کردن صفات
 زائده است از وزیرا که هر صفتی که اثبات میکنی نقصت گواهی میدهد که غیر موصوفت و موصوت گواهی میدهد که غیر
 است و هر دو گواهی میدهد با شینیه و دومی و ازلی بودن دومی منافات دارد زیرا که ازلی و ابدی بودن مبیان شده
 دو واجب الوجود محالست پس کسی که خواهد خدا را بکلیه او وصف کند حد از برایش قرار خواهد داد و کسیکه از بر او حد
 دهد او را بعد در آورده است و دو چیز از بر او قرار داده و نیز در داشتن منافات با ازلیت او دارد پس کسیکه
 پرسد که خدا چه کیفیت دارد صفات زاید و صفات ممکنات برای او اثبات کرده است و این محالست و کسیکه پرسد
 که خدا در کجاست مکانی از برایش اثبات کرده است او را مکانی نیست و کسیکه پرسد بر روی کجاست چیزی که حامل او
 باشد از بر او توهم کرده و این کفر است و کسیکه پرسد که پس در کجاست خدا را اختصاص بمکان داده و حال آنکه
 مکان در اصل ندارد و علم و قدرتش جمیع مکانها احاطه کرده عالم بود و در هنگامی که هیچ معلوم نبود قادر بر خلق بود و در
 هیچ مخلوقی نبود و پروردگاری داشت و در هنگامی که هیچ امری بی نبود و خداوند را چنین وصف می باید کرد و او را باید دانست
 که وصف کنندگان او را وصف نمایند و با ساند معتبره از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که بعد از فوت حضرت رسول
 بیست و نه روز خطبه فرمودند که مضمون بعضی از آن اینست حمد و سپاس خداوندی را سزا است که عقلماران عاجز گویانند
 از آنکه بغير هستی وجود او چیزی از کنه ذات و صفات او را بیابند یا ذات او را بعقل نمایند زیرا که محالست که احدی
 و مانند بود باشد که از راه مشابیهت بی بدایت و صفات او نتواند برد بلکه او خداوند است که تفاوت در ذاتش نیست
 که اجزای مختلفه داشته باشد و بعضی در آن میباشد که تعدد در صفات او بهم رسد دور است از ایشان بدوری مکان بلکه
 کمال و تحزه مستولی و شکن است بر جمیع ایشان بلکه در میان و اشیا و مزج آنها باشد بلکه بعلم و قدرت و حفظ
 عالمست جمیع ایشان بیک آلتی که بدون آن آلت علم نتواند داشت تا محتاج باشد بک تقس ذات و سیاه و معلومش
 علمی و اسطه نیست بغير ذاتش اگر گویند که بود همیشه نه همیشه دارد که همیشه در زمانی بود بلکه تا ازل ازلیت وجود است یعنی
 وجود وجود اگر گویند که هرگز بر طرف نمیشود نه همیشه دارد که همیشه در زمانها خواهد بود بلکه تا ازل ازلیت است که مبراهیم است

در صفات بارشمال

و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که فرمود که خداوند قدیم واحد است و صمد است یعنی یگانه و محتاج الیه جمیع خلقت احد است یعنی است و معانی کثیره مختلفه در او نیست از جهت تعدد درجات و صفات راوی میگوید که عرض کردم که جماعتی از اهل عراق میگویند که خدا میشوند بغیر آنچه آن می بیند و می بیند بغیر آنچه آن میشوند فرمود که دروغ میگویند و طبع شده اند و خدا را تشبیه بخلق کرده اند بلکه خداوند عالمیان میشوند همچنان چیزی که آن می بیند و می بیند همان چیزی که آن میشوند یعنی همه بندگان و مخلوق و چاره و حاجتی ندارد و در حدیث دیگر حضرت امام رضا فرمود که هر که این اعتقاد داشته باشد با خدا خدا یان و دیگر شریک کرده است و از دولایت تشبیح ما هیچ بهره ندارد بلکه حق تعالی همیشه عالم و دانا و قادر و توانا و زنده و شنوا و بنیایا بوده بذات خود نه بچیز دیگر و بلند مرتبه است و نوزده است از آنچه کافران و تشبیه کنندگان میگویند بلندی بسیار و ایضا منقولست که اعرابی در وقت جنگ جبل نجدت حضرت امیرالمؤمنین آمد و از معنی واحدیت خدا پرسیدم بر او حمله کردند و اعتراض نمودند که مگر نبینی که حضرت در عین جدال و قتال است یا این پرانگندگی خاطر چه سوال از تو میآید حضرت فرمود که او را بگذارید که ما این قتال بر این میکنم که مردم را با قرار بیگانگی خدا در آوریم الحال که او سیر میکند از ما بفرمانست متوجه اعرابی شد و فرمود که ای اعرابی اینک میگوئی که خدا واحد است چهار معنی دارد و معنی بر خدا ای است بود و معنی سیر او ثابت است اما آن دو معنی که سیر او و او نیست یکی آنکه گوئی خدا واحد است یعنی یکمین است این ولایت بر این دارد که خدا دو معنی است که آن یکمین او است و این کفر است و اثبات شریک است برای خدا و بمنزله قول کفار است که خدا را سهوین خدایان میگفتند و معنی دیگر اینکه گوئی که او واحد است از یک جنسی همچنانچه میگویند که زید واحد است از افراد رسان و این کفر است و تشبیه است که برای خدا شریک در مابیت و نوع اثبات میان او و آما آن دو وجه که در خدا ثابت است یکی آنکه واحد است یعنی یگانه است در کمالات تشبیه و مانند و شریک ندارد و چنانچه میگویند فلان شخص یگانه است یعنی از بر خدا ثابت است و معنی دیگر آنکه او واحد است یعنی ششم نمیشود و در وجود خارجی و در عقل و در وهم و خداوند یگانه است و معنی سیر او ثابت است و بر این مضمایر احادیث بسیار است آتی عوین بین که آنچه در عرض چندین هزار سال حکما و عقلا و علما فکر کرده اند و بعد از صمد و راه خطا یک معنی یا دو معنی حق راه برده اند اما تو در یک خطبه و یک حدیث صفات آنرا برای تو سیرین بیان کرده اند و لکن اکثر الناس لا یعقلون اصل ششم آنکه حق تعالی باقیست و فنا و عدم بر او محالست و بقا او غایتی ندارد و بیان نمیشود سابقا مذکور شد و کسی تو هم نماند که چون بهشت و جهنم و اهل هر دو همیشه باقی خواهند بود پس این صفت بخدا اختصاص ندارد زیرا که بقا الهی بذات خود است و بقا ایشان بغیر و بقا الهی بر یک صفت و حالت است هیچ تغییر در آن نیست و بقا دیگران با انواع تغییرات و تبدلات است چنانچه منقول است که عبدالمؤمن ابی یغفور از حضرت

امام جعفر صادق پر سید از تفسیر این آیه که هو الاول والاخر و گفت اول را در هشتم بیان کنی آخر بفرما حضرت فرمود
 که هیچ چیز نیست مگر اینکه گفته میشود و تغییر میگیرد و دو یک نخوردالی بر او راه می یابد و از رنگی بزرگی متغیر میشود و از سبب
 میگردد و از صفتی بصفتی انتقال مینماید و نقصان زیادی بر آن طاری میشود مگر خداوند عالم که همیشه واحد و یگانه بوده و در یک
 حال بوده و اولست پیش از همه اشیا و آخر است و همیشه خواهد بود صفات و نامها مختلف بر او وارد نمیشود چنانچه بزرگان
 میشود مثل آدمی یکم تبه خاکست و یکم تبه گوشت و خون است و یکم تبه استخوان بوسیده است و مانند خرما که یکم تبه غوره
 است و یکم تبه رطب است و یکم تبه نم است پس اسما و صفات بر اینها تبدیل میشود و خدا بر خلقت اینها است
 اصل منقح این حدیث موافق آیات و احادیث متواتره دلالت دارد بر آنکه خدا آفریننده آسمان زمین و هر چیزی است
 است که در آنهاست از کواکب طلا که و جن انس و وحش و طیور و جمیع اشیا بر خلاف قول جمعی از حکما که عقل متعالی
 را خالق آنها میداند و قول جمعی از غلاة شیعه که الله را خالق آسمان و زمین میداند و بر بنی این قول احادیث
 بسیارست چنانچه ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از یاسر خادم روایت کرده که نجیب است حضرت امام رضا
 عرض نموده که چه میفرمایید در مذہب تفویض حضرت فرمود که خدا امر و نهی را بر پیغمبر تفویض نموده که آنچه بپسندید
 شما بیاورد و آنچه نماند و عمل کنیند و آنچه شمارا از ان نهی نماید ترک کنید اما خلق کردن و روز دادن اباد گذشت بعد از ان
 فرمود که خدا آفریننده همه چیز است چنانچه در قرآن میفرماید که آنچه را از خلق کرد پس روزی او بعد از ان
 میگرداند شمارا پس زنده میگرداند آیا آن شرکهای که از برای خدا قائل میشودید هیچ یک ازین کارها را نمیتوانند کردند
 و متعالی است خدا از آنچه ایشان شرک او میگردانند و از ابی هاشم جعفری روایت کرده است که از حضرت امام رضا
 پرسیدم از حال غالیان که الله را خدا میداند و مفوضه که میگویند که خدا خلق عالم را با الله گذشت حضرت فرمود
 که غلاة کافرند و مفوضه شرکند هر که با ایشان هم نشینی کند یا مخالطه نماید با ایشان چیزی نخورد یا با شام یا مهربانی کند
 یا دختر از ایشان بگیرد یا دختر با ایشان بدهد یا ایشان را امین گرداند یا مانتی یا تصدیق گفته ایشان نماید یا امانت بدهد
 کند به نیم کل از دوستی خدا و دوستی رسول و دوستی اهل بیت بیرون میبرد و در حدیث دیگر از آن حضرت است که
 هر که گمان کند که خدا امر خلق کردن و روز دادن را با الله گذاشته تفویض قائل شده است و هر که تفویض قائل شود
 مشرکست و شرک ابرک خدا قائل شده و در کتاب احتجاج از علی بن احمد قمی روایت است که گفت که اختلاف
 در میان شیعه واقع شد درین که آیا خدا امر خلق و رزق را با الله تفویض نموده است یا نه جمعی گفتند که این صحیح است
 و بر خدا جائز نیست زیرا که کسی غیر خدا بر خلق جهام قادر نیست و جماعتی گفتند که خدا الله را قادر گردانید و درین امر با
 ایشان تفویض نمود پس ایشان خلق را آفرینند و روزی میدهند پس گفتند بنزد محمد بن عثمان عمروی که وکیل

در ذممه تفویض

حضرت صاحب الامر بوده و عن نفی درین باب و ششده حضرت نورجواب نوشتند که برستیکه خدا خلق کرده است اجسام
 و رو در او قسمت نمایند زیرا که او جسم نیست و جسمی حلول نکرده است و هیچ چیز مثل او ندارد و نیست او سمیع و بصیر است اما
 پس ایشان سوال نمایند از خدا و خدا اجابت دعا ایشان نماید و خلق میکند و از سوال نمایند بسوال ایشان مردم را در
 سید و از جهت ایجاد مسألت ایشان و تعلیم حق ایشان اصل هشتم بدانکه از اجابت معتبره ظاهر میشود که مسألت
 بکند مگر نسبت و سخن و گفتگی هر آسمانی با قصد سال راه است و از هر آسمانی تا آسمانها با قصد سال راه است و ما بین آن سالها
 از ملائکه و قول حکما که بر یکدیگر سپیده اند بعد از قول رسول خدا و الله بهاء اعتبار ندارد و باید دانست که ملائکه اجسام
 لطیفه اند و مکان دارند و نزول و عروج نمایند و احادیث درین باب متواتر است و نص قرآن بر این دلالت دارد
 و تاویل ملائکه معقول مجرده و نفوس فلکی و طبایع و قوی خیاچه بعضی از حکما ذکر کرده اند انکار ضرورت دین است انکار
 و هیچ خلقی زیاده از ملائکه نمی باشد و هیچ خلوقی زیاده بحسب جسم از ایشان عظیم تر نیست مگر روح خیاچه این را بگویند
 معتبر روایت نموده است که از حضرت زبیر المومنین پرسیدند از قدرت خداوند عالمیان بعد از حمد و ثناء الهی فرمود که
 خداوند عالمیان را ملکی چند هست که اگر یکی از ایشان بر زمین بیاید زمین گنجایش او نداشته باشد از عظمت جسم بسیار
 با آنها او بعضی از ملائکه هستند که اگر جن انس خواهد بود که او را صفت نمایند عاجز میشوند بسبب دوری ما بین آنها
 و حسن ترکیب صورتش و چگونه و صفت توان نمودن ملکی را که از ما بین شش تا شش هفتصد سال راه باشد و بعضی
 از ایشان هست که آفاق آسمان را بر سر میکنند و سدینا میبیکمال از آنها خود قطع نظر از بزرگی بدنش و بعضی از ایشان
 آسمانها تا که اوست و بعضی هست که بر روی هوا ایستاده و زمین تا مازانوی اوست و بعضی هست که اگر جمیع آبهای عالم را
 بگو انگشت ایماش بریزد گنجایش دارد و بعضی دیگر استند که اگر گشتی های عالم را در آب پاره اش جاری کنند سالها
 بسیار جاری خواهد گردید قبا که الله حسن الخالقین بعد از آن سوال نمودند از آنحضرت از کیفیت حج که بر بالای
 آسمانهاست فرمود که حجاب اول هفت طبقه است غلظت هر حجابی با قصد سال راه و از هر حجابی تا حجابی با قصد
 و حجاب دوم هفتاد حجاب است که غلظت هر حجابی و ما بین هر دو حجاب مسافت با قصد سال است و حاجبان و
 در بانان هر حجابی هفتاد هزار ملک اند که قوت هر یکی با قوت جن و انس برابر است دیگر حجابها دیگر است که گفته
 هر حجابی هفتاد هزار سال راه است بعد از آن دیگر ساعات جلالت و آن هفتاد هزار ساله است که در هر
 ساله هفتاد هزار ملک هست ما بین هر دو ساله هفتاد سال مسافت است بعد از آن هر لوق عت است دیگر
 سادق کبریا است دیگر سادق عظمت است و دیگر سادق قدس است دیگر سادق جبروت است و دیگر سادق ذرئین است
 و دیگر سادق وحدانیت است و آن هفتاد هزار سال در هفتاد هزار سال است بعد از آن حجاب اعلا است

در آیتها

حجاب

و علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که خداوند عالمیان ملائکة مختلف خلق کرده است و حضرت
رسول جبرئیل را دید که شصت سال داشت و بر ساقش مروارید بسیار بود مانند قطره المکیه بر سینه نشیند و برگردد بود این
زمین و آسمان را فرمود که هر گاه خدا امر فرماید میکائیل را که بر زمین آید پای زبانت را در آسمان بگردد و با دیگر دوزمین
ببغتم و فرمود که خداوند عالمیان ملائکة چند است که نصف بدن ایشان از برف است و نصف دیگر از آتش و ذکر این
دست که خسته او نما که الفت و او که میان برف و آتش لهای مار بر طاعت خود ثابت بود و فرمود که ملائکة است
که از زمین از کوه شمشاد پیش از خلق عالم مسافت است بیرون فرغ و فرمود که ملائکة بخورند و نمی آشناسند و جامع میکنند
و پنجم پیش از دیگران میگردد و خدا را ملائکة چند است که تاقی است در کعبه اند و خدا را ملائکة چند است که تاقی است در کعبه
اند بعد از آن فرمود که حضرت رسول فرمود که هیچ خلقی از خلق خدا بیشتر از ملائکة نیست در هر سو که در هر سو که
کعبه فرود می آید و طواف خانه کعبه میکنند و دیگر بر سر تربت حضرت رسول میروند و بر او سلام میکنند دیگر بر وضو حضرت
تیر الموترین می آید و بر او سلام میکنند دیگر بر وضو حضرت امام حسین می آید و در انجای مانند چون سفر میشود آسمان
در روز و دیگر بر کوه فرود می آید و در روز دیگر بقا هزار دیگری آید و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که در حضرت
حضرت محمد پر سینه که ملائکة پیشتر اند با نبی آدم فرمود که بحق خدای که جانم در دست قدرت اوست که ملائکة خدا
در آسمانها بیشتر اند از عدد ذره بامی خاک در زمین و در آسمان تیر کجای پای نیست مگر آنکه در آن محل ملائکة است
که خدا را سجده و تقدیس بنمایند و در زمین درخت و کلوخی نیست مگر اینکه نزد او ملائکة است که مومل است بر آن که احوال آنرا
هر روز بر خدا عرض بنمایند با آنکه خدا ازان ملک اعلم است با احوال آن چیزی و هیچ یک از ملائکة نیستند مگر اینکه خدا تقریب
بسیجند بولایت و محبت ما اهل بیت و استغفار بنمایند بر ما دوستان ما لعنت میکنند بر دشمنان ما و از خدا بطلبند که
عذاب خود را بر ایشان بفرستد و این بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که در کعبه
عطاره یعنی عطر فروش نجیب است حضرت سالتیانه آمد و در محفل خلق الهی سپید حضرت فرمود که بعضی از ملائکة این کعبه فرمود که
این من با آنچه در اوست و آنچه بر او اوست نزد منی که در زیر اوست مانند حلقه است در میان او این هر دو با آنچه در اوست است در میان
اینهاست نزد من هیچ ممانند حلقه است در میان این دو زمین بنفتم بعد از آن این ملائکة خلق سبع سموات و سن الارض
یعنی آفرید خدا هفت آسمان را و از زمین نیز مثل آنها هفت زمین با آنچه در میان آنهاست و بر روی آنهاست و در شب فرود
مانند حلقه است در میان آن خوس یک بال او در شرقی است یک بال او در غربی مجموع اینها نزد منی که خوس می اوست مانند حلقه است
در میان آن و تمام آنها نزد منی که اینها بر روی اوست مانند حلقه است در میان آن و مجموع اینها نزد منی که تار یک
مانند حلقه است در میان آن و مجموع اینها نزد منی که حلقه است در میان آن تمام اینها نزد منی که حلقه است در میان آن

در عظمت ملائکة

در عظمت ملائکة

اینست که خدا میفرماید که له صافی السموات و صافی الارض و صافی ما بینهما و ما تحت الارض یعنی مخلوق و مملوک خداست
 آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و آنچه در میان آسمان و زمین است و آنچه در زیر زمین است خدا میداند و جمیع اینها
 نزد آسمان اول مانند حلقه است در میان آن و زمین فرود تا آسمان هفتم و تمام آسمانها و آنچه در اوست نزد دریا کفون
 که از اهل زمین باز داشته اند اما نزد حلقه است در میان آن و جمیع اینها نزد کوه های تکرگ است حلقه است در میان
 پس این آیه را خوانند نزد قریب من السماء من جبال فیها من یوم یعنی فرود می فرستد اگر در آسمان از کوهها
 که در آسمان است از تکرگ و جمیع اینها نزد حلقه است در میان آن و جمیع اینها نزد حلقه است که
 فرودش دیده بار آورده یکند و مجموع اینها نزد کوهها که در آسمان است از کوهها که در آسمان است از کوهها که در آسمان است
 مانند حلقه است در میان آن پس این آیه را خوانند و مع کرسیه السموات و الارض یعنی کرسی او آسمان و زمین و آنچه در آنست
 و مجموع اینها نزد عرش مانند حلقه است در میان آن پس خوانند که از حسن علی العرش استوی و فرمود که ملائکه عرش
 با این عظمت را با این قول بر سیدارند که لا اله الا الله و لا قوة الا الله العلی العظیم اصل نهم در بیان یعنی لطیف و
 خبیر است بدانکه لطیف را بر چهار معنی اطلاق مینمایند اول چیزی بسیار ریزه را که بیدیه در نیاید لطیف میگردد و
 در باب خدا گنایه از تجرد خداست یعنی از خواص و اسامی سراسر است و در مکانی و جهتی نیست و دیده نمیشود و چشم بگردد عقل
 و بینی آید و دم لطیف میگردد صانع امور لطیفه را در دنیا آنچه صانعی اگر چیزهای بسیار ریزه سازد و در قاین در آن
 صنعت بکاربرد که دیگران از آن عاجز باشند او را لطیف میگردد و اطلاق نمیشود بر خدا ظاهر است که اگر کسی آنرا نداند
 اعضا و جوارح که خلق کرده است در حیواناتی که دیده در می آیند و قوی و مشاوعی که در ایشان مقرر فرموده عقل هر آن
 میشود و سوم عالم بلطافت و در قاین را لطیف میگردد و این نیز ظاهر است چهارم لطیف مشتق از لطیف و همان است
 یعنی صاحب لطف و کرم و احسان و بدانکه خبیر یا بر دو معنی اطلاق مینمایند اول آنکه فعلی معنی فاعل باشد یعنی عالم
 امور و کینه حقایق و خفایا و طایق اشیاء و دوم آنکه فعلی معنی مفعول باشد یعنی خبر هر شده و مطلع گرداننده بر حقایق اشیاء و
 این بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که حضرت علی بن موسی الرضا بحسین بن علی گفت که بدانکه خداوند عالمیان قیوم است
 و قدیم بودن هفتی است که عاقل را اولت میکند بر آنکه چیزی پیش از خدا نبوده و چیزی هم در وجود ازل همیشه با او نبوده و
 باطل شد گفته کسی که گمان کند که پیش از خدا یا با او همیشه چیزی بوده است زیرا که اگر چیزی با خدا همیشه باشد خدا خالق آن چیز
 نمیتواند بود و چگونه خالق چیزی باشد که همیشه با اوست و اگر پیش از چیزی باشد آن اولی خواهد بود و خالق بودن از دوم
 پس خدا بیجا خود را وصف نمود بنامی چند و اسمی چند بر آن خود مقرر فرمود که چون مردم باو محتاج و مضطر اند در هنگام مضطر
 اول آن نامها خوانند پس خود را اسمی گردانیدند و تعبیر و قادر و قاهر و حی و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و قوی و
 حکیم

در باب خدا گنایه از تجرد خداست

و حکیم و علیم و مانند اینها پس چون غلاۀ و کذب کنندگان این اسما را می شنوند و از شنیده اند که میگویند که سبب بر شل
 خدا نیست و هیچ خلقی در صفات و حالات با خدا موافق نیستند بر ما اعتراض نمایند که چون میگویند که خدا شبیه و مثل ندارد
 و حال آنکه این اسما را همه بر شما اطلاق میکنند و معتقد بآن صفات هستند و درین صفات با خدا شریکند و چون آب
 ایشان نیست که اگر اسم شریک است اما معنی مختلف است چنانچه شخصی احمار نام میکنند و رسد نام میکنند و سکره نام میکنند و حال
 آنکه این اسمیات با اسمیات اول این اسما مشابهتی ندارد و همچنین خداوند عالمیان که خود را عالم فرموده تا باعتبار علم
 حادثیت که عارض او شود و اگر آن علم زود حاضر نباشد یا از وفارفت نماید جاہل باشد چنانچه در مخلوقین میباشد که اگر
 جاہل میباشد و بعد حادثی عالم میشوند و گاه آن علم از ایشان مفارقت نماید و باز جاہل میشوند و خدا را عالم می نامند و بعد
 ازلی که عین ذات اوست جمیع اشیا را میداند و جاہل او محال است پس اسم شریک است میان خالق و مخلوق و معنی
 مختلف است خداوند را اسمی می نامند تا باعتبار خبری که در او باشد که آن خبر بار را شنود و بان خبر چیز را نتواند و خبر چنانچه
 در مخلوقین بیک عضو میشوند و بیک عضوی نمیند و در ویدن ایشانین نتایج باین دو عضو اند و لیکن خدا ذات خود چیزی را
 شنیدنی و دیدنی هم ندارد و از بی عضو جزو و همچنین در اسم بصیر پس اسم شریک است و معنی مختلف و حق تعالی را قائم میگویند
 تا بان معنی که بر پا ایستاده و لیکن قائم است معنی حفظ کننده و مطلع بر احوال خلاق چنانچه میگویند که فلان شخص قائم است
 یا مرفلان یعنی بر احوالش مطلع است او حافظ و نگاهباننده است چنانچه فرموده است که من قائم و مطلع بر نفسی باین میگویند
 و قائم در لغت عربی بانی نیز آمده است و باینی بر خدا رو است یعنی زوال ندارد و الا یقیناً میگویند که فلان قائم است
 یا مرفلان یعنی مہمات او را کفایت نماید و این معانی بر خدا رو است و در مخلوق قائم که میگویند یعنی بر پا ایستاده پس
 یک لفظ را در هر دو اطلاق نمایند و معنی مختلف است و همچنین لطیف در مخلوق معنی که چک و بزرگی است و در خداوند
 عالمیان بان معنی است که محال است که او را ادراک توان نمود چنانچه میگویند که لطیف عنی هذا الامر یعنی پی بر دم بفلان
 امر پس لطیف بودن آئی عبارت ازین است که او را بحدی و اندازه و تعریفی نمیتوان یافت و هیچ صفتی او را وصف نمیتوان
 و جمیر در مخلوق است که از تجربه علمی آموخته باشد و جمیر در باب خدا است که همیشه جمیع جزئیات عالم باشد و ظاهر در
 مخلوقین بر چیز اطلاق نمایند که بر بال چیزی برآمده باشد و خدا ظاهر است بان معنی که غالب است بر جمیع اشیا و
 اسکی مقهور قدرت اویند چنانچه عرب میگویند که ظہرت علی اس کے یعنی بر دشمن غالب شد و معنی دیگر خدا را ظاهر می نامند که در جدول
 از همه چیز ظاهر تر است و چه چیز از خدا ظاهر تر میباشد که در هر چیز که نظریکی صفت او را مشاهده مینمائی و آثار قدرتش در
 تو آفتاب است که ترا بس است و ظاهر بان معنی که در مخلوق میگویند است که خودش را توان دید یا در آتش آید و لو آن
 و انجستی بر خدا محال است و در مخلوق امر بر باطن میگویند که در میان چیزی فرو رفته باشد و در زیر چیزی پنهان شده باشد

مخلوق سبب اسما را بر خدا

انست که خدا سیر میاید که له مافی السموات و مافی الارض و ما بینهما و ما تحتها لثری یعنی مخلوق و ملوک خداست
 آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و آنچه در میان آسمان و زمین است و آنچه در زیر زمین است خدا میداند و جمیع اینها
 نزد آسمان اول مانند حلقه است در بیابان و تخمین فرود تا آسمان هفتم و تمام آسمانها و آنچه در اوست نزد دریا کفون
 که از اهل زمین باز داشته اند تا نزد حلقه است در بیابان و جمیع اینها نزد کوه های تگرگ مانند حلقه است در بیابان
 پس این آیه را خوانند و در قیام من الشیء من جبال فیها من ید یعنی فرود می فرستد اگر که را از آسمان از کوهها
 که در آسمان است از تگرگ و جمیع اینها نزد حلقه است در بیابان و این حجب هفتاد هزار جا است که
 فرشتگان دیده بار آورده اند و جمیع اینها نزد کوهها که در بیابانهاست در بیابان و جمیع اینها نزد کوهها
 مانند حلقه است در بیابان پس این آیه را خوانند و در قیام من الشیء من جبال فیها من ید یعنی فرود می فرستد اگر که را از آسمان از کوهها
 و جمیع اینها نزد عرش مانند حلقه است در بیابان پس خوانند که از حسن علی العرش استوی و فرمود که ملائکه عرش
 با این عظمت را با این قول بر میدارند که لا آله الا الله و لا قوة الا بالله العلی العظیم اصل نهم در بیان معنی لطیف
 خیر است بدانکه لطیف را بر چهار معنی اطلاق مینمایند اول چیزی بسیار ریزه را که دیده در تپا یا لطیف میگردد و
 در باب خدا گناید از تجرد خداست یعنی از خواص جسم بر است و در مکانی و جنتی نیست و دیده میشود و چشم که عقل
 دور می آید دوم لطیف میگویند صانع امور لطیفه را در دنیاچه صانعی اگر چیزهای بسیار ریزه سازد و دقائق در آن
 صنعت بکار برود که دیگران از آن عاجز باشند او را لطیف میگویند و اطلاق نمیشود بر خدا ظاهر است که اگر کسی تفکر نماید در
 اعضا و جوارح که خلق کرده است در حیواناتی که دیده در بیابان و قوی و مشاعری که در ایشان مقرر فرموده عقل حیران
 میشود و سوم عالم بلطافت و دقائق را لطیف میگویند و این نیز ظاهر است چهارم لطیف شستنی از لطیف و همان است
 یعنی صاحب لطف و کرم و احسان و بدانکه خیر را بر دو معنی اطلاق مینمایند اول آنکه فعلی معنی فاعل باشد یعنی عالم است
 مورد کینه حقایق و خفایا و ثانی اطلاق بر دو معنی فعلی معنی مفعول باشد یعنی خبر و شنیده و مطلع گرداننده بر حقایق و شنیده و
 این بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که حضرت علی بن موسی الرضا بحسین بن خالد گفت که بدانکه خداوند عالمیان قدیم است
 و قدیم بودن صفتی است که عاقل را اولالت میکند بر آنکه چیزی پیش از خدا نموده و چیزی هم در وجود ازل همیشه با او بوده که
 باطل شد گفته کسی که گمان کند که پیش از خدا با او همیشه چیزی بوده است زیرا که اگر چیزی با خدا همیشه باشد خدا خالق آن چیز
 نمیتواند بود و چگونه خالق چیزی باشد که همیشه با اوست و اگر پیش از او چیزی باشد آن اولی خواهد بود و خالق بودن از دوم
 پس خدا بیجا خود را وصف نموده بنامی چند و اسمی چند بر خود مقرر فرمود که چون مردم باو محتاج و مضطر اند در هنگام مضطر
 او را بان نامها بخوانند پس خود را اسمی گردانید تسبیح و تعسیر و قادر و قاهر و حی و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف و خیر و قوی و
 ...

اینها
 ...

و حکیم و علیم و مانند اینها پس چون غلامه و کذب کنندگان این سوار آبی را میشوند و از ایشانند اندک میگویی که هیچ چیز مثل خدا نیست و هیچ خلقی در صفات و حالات با خدا موافق نیستند بر ما اعتراض نمایند که چون میگویی که خدا شبیه و مثل ندارد و حال آنکه این اسم را همه بر شما اطلاق میکنند و در این صفات هستند و در این صفات با خدا شریک باید جواب ایشان نیست که اگر اسم شریکیت آن معنی مختلف است چنانچه شخصی اسم را میگوید رسد نام میگویند و سکره نام میکنند و حال آنکه این اسمیات با اسمیات اول این اسم است یعنی خداوند عالمیان که خود را عالم فرموده تا باعتبار علم حادثیست که عارض او شود و اگر آن علم زود حاضر نباشد یا از وفارفت نماید جاهل باشد چنانچه در مخلوقین میباشد که اول جاهل میباشد و بعد حادثی عالم میشوند و گاه آن علم از ایشان وفارفت نماید و باز جاهل میشوند و خدا را عالم می نامند بعلم ازلی که عین ذات اوست جمیع اشیا را میداند و جاهل او محال است پس اسم علم شریکیت میان خالق و مخلوق است یعنی تفاوت است خداوند را اسمی می نامند با اعتبار خبری که در او باشد که آن خبر را را شنود و آن خبر چیز را را نتواند و خبر چنانچه در مخلوقین یک عضو میشوند و یک عضوی بنمید و در دیدن و شنیدن محتاج باین دو عضو اند و لیکن خدا ذات خود خبر را شنیدنی و دیدنی ندارد سید انبلی عضو و جزو و همچنین در اسم بصیر پس اسم شریکیت است یعنی مختلف و حق تعالی قائم میگویی نه با نمیشی که بر پا ایستاده و لیکن قائم است یعنی حفظ کننده و مطلع بر احوال خلایق چنانچه میگویی که فلان شخص قائم است یا مر فلان یعنی بر احوالش مطلع است او حافظ و نگاهباننده است چنانچه فرموده است که من قائم و مطلع بر نفسی با آنچه میکنند و قائم در لغت عربی باقی نیز آمده است و این معنی بر خدا رو است یعنی زوال ندارد و الا یصفا میگویی که فلان قائم است یا مر فلان یعنی همات او را کفایت نمیداد و این معانی بر خدا رو است و در مخلوق قائم که میگویی یعنی بر پا ایستاده پس یک لفظ را در هر دو اطلاق نمایند و معنی مختلف است و همچنین لطیف در مخلوق معنی کجک و بزرگی است و در خداوند عالمیان با نمیشی است که محال است که او را ادراک توان نمود چنانچه میگویی که لطیف عنی هذا لام یعنی بی مردم لفظان امر پس لطیف بودن آبی عبارت ازین است که او را بجای و اندازه و تعریفی نمیتوان یافت و هیچ صفتی او را وصف نمیتوان و جبر در مخلوق است که از جبر علمی آموخته باشد و جبر در باب خدا است که همیشه جمیع جزئیات عالم باشد و ظاهر در مخلوقین بر چیز اطلاق نمایند که بر سایر چیزی بر آمده باشد و خدا ظاهر است با نمیشی که غالب است بر جمیع اشیا و اسمی مقهور قدرت او چنانچه عیب میگویی که ظلمت علی اسمی یعنی بر دشمن غالب شد و معنی دیگر خدا را ظاهر می نامند که در ستم از همه چیز ظاهر تر است و چه چیز از خدا ظاهر تر میباشد که در هر چیز که نظر میکنی صفت او را مشاهده میمانی و آثار قدرتش در تو آفته است که ترا بس است و ظاهر با نمیشی که در مخلوق میگویی که خودش را توان دید یا در آتش را سجد کردن ایشان و این معنی بر خدا محال است و در مخلوق امر را باطن میگویی که در میان چیزی فرو رفته باشد و در زیر چیز پنهان شده باشد

مخلوق است اسمی با کمال و اعجاز

در صفت اولی

باین علم الهی از هیچ جهتی

در خدا با نفسی است که علم و خلق و تدبیرش باطنی است چنانچه عرب میگوید که البطنه یعنی باطنی است
 و قاهر در مخلوق است که بسی و مکر و حیل و سیاست و آلات بر کسی غالب شود و گاه است همان غالب مغلوب میشود و در خدا این نیست
 که قاصر و خالق هیچ اشیا است و همه مقهور و مغلوب قدرت اویند و هر چه نسبت با ایشان اراده نماید بعمل می آید و آنچه
 را گوید باش میباشند و آنچه را نخواستند نیکنند پس در جمیع اینها اسم مشترک است میان خالق و مخلوق یعنی شفاعت و استغاثه
 است که الهی بر این قیاس است و در حدیث دیگر از آنحضرت است قولست که خدا را لطیف می نامند چونکه خالق او را لطیف است
 از حیوانات بسیار بزرگتر و پشه و آنچه از آن خورد تر است که از زینگی گشتم در نمی آید و در برخی از اینها از ماده خلق کرده
 و از یکدیگر ممتاز ساخته و از هر یک هر فردی از افراد اینها آنچه صلاح ایشان در آنست خلق کرده و هر یکی از تربیت میفرماید و قدرت
 میدهد آنچه در قهر دریا و آنچه در پوست و درختان خلق فرموده و آنچه در صحرا با و بیابان با آفریده و آنچه مصلحت ایشان
 در آنست تعلیم ایشان فرموده و تربیت بجاست با ایشان داده و کیفیت آنرا تعلیم ایشان نموده و هر یک را از مرگ گریزان
 ساخت و هر یک را از آزار و آفت نجات داد و هر یک را از غم و غمگینی فریاد کرد و هر یک را از غمگینی نجات داد و هر یک را از غمگینی نجات داد
 فرزندان داده که فرزندان هر یک از ایشان میسرند و در هر یک از اینها از غمگینی نجات داد و هر یک را از غمگینی نجات داد
 ایشان کرده و اینها را در چنان قدرتی چند کرده که از خودی بپایه در نمی آید و بدست لمس ایشان نمیتوان نمود پس چون
 این عالمها لطیف را مشاهده کردیم در تقسیم که صانع ایشان لطیف است و عالم بطالفت امور و خالق و خالق شایسته
 کسب عضو و چاره و بی ادواة و آله و بی ماده و مدد بر هیچ عدم چنین رنگها رنجیده و گلستان عالم وجود را با این صنعتها آراسته
 اصل و هم بدانکه علم الهی جمیع اشیا از کلیات و جزئیات احاطه نموده و نمعنی است که مسلمانان است و انکار جمعی از حکما
 علم الهی را بجزئیات کفر است بلکه خداوند عالم جمیع اشیا عالم بوده و در انزل ازال و بعد از وجود آن چیز علم او تبدیل
 میشود و زیاده میگردد و این امر از آیات و اخبار بعد ضرورت رسیده و احتیاج توضیح ندارد و باید دانست که قدرت الهی
 عام است نسبت به جمیع ممکنات و قادر است که در هر آنی صد هزار برابر آنچه خلق کرده است خلق نماید و لیکن مصلحت
 اقتضا نموده که بر این قدر از خلق اگر فائز چنانچه قدرت دارد که از برای هر شخصی شده است یا بیشتر خلق فرماید و لیکن
 مصلحت مقتضی آنست که غالباً از خود دست بیشتر نباشد و آنچه در حدیث و در آیات اخبار موافق این وارد شده است
 که خدا بر همه شئی قادر است دلالت بر این دارد که ممکنات و امری چند که محال نشی نیستند و همین بر واجب ممکن شئی
 اطلاق میتوان نمود که در ممکنات تصور از جانب قدرت خدا نیست بلکه تصور از جانب آن محلت است که چون محال است
 قابل این نیست که وجود با آن تعلق یابد و چگونه تصور در قدرت کسی باشد که خواند او عدم باشد و آنچه خواهد بخش از او
 که تعبیر از آن بلند کن میکنند موجود نماید چنانچه مستقولست از حضرت صادق که حضرت اولی بگوید طوریست و با خداوند

باین

مشغول مشاجرات شد و گفت خداوند از تنه های خود را بمن بیا فرمود که ای سوگند خورده ای نیست که هر امری را که اراده
نمایم میگویم موجود شود چون این ذمه اصل از اصول ضروریه دین بود و اعتقاد از آنها لازم بود و اختلاف
سیار از اهل باطل در آنها شده بود و موافق طریق البیت بر وجه اجمل بیان نمود که پیشبهاست ارباب شکوک و شکات
بتر راه دین بدست بر که التلاک علی من اتبع الهدی ثم لا یمان فی الاقربان الله تعالی امر سلطی الی كافة الناس بشهدا
و نذیر اود اعیان الی الله یا ذنبه و کبریا بیا آمد حضرت رسالت فرمود که بعد از معرفت از صفات
واجب و ایمان با آنها ایمان نیست و اقرار نمودن با اینکه حق تعالی را بکافران و کفار و کفار و کفار که اطاعت
کنند گناه بشارت میدهم ثواب های غیر متناهی و مخالفت کنند گناه ترا برسانم از عذاب های الهی و بنحوانم مردم را بسوی خدا
و اطاعت او بفرمان او و توفیق او و چراغ تو خشنده ام که مردم را از تاریکیهای جهل و ضلالت بنور ایمان و هدایت بکشور
تعالی که فی اصول دین اقرار نبوت پیغمبر آخر الزمان است بد بیان این امر درین مختصر بوجه کمال نمیتوان نمود ولیکن بکلی
ازین آیه من بعد فاده تحریر منام فاده او که در بیان ضرورت وجود نبی و احتیاج خلایق بآن بدانکه این بسط است
و معلوم که غرض الهی از خلق این عالم تحصیل منفعتی از او بر او نیست چه معلوم است که لغرضی بالذات است در هیچ کجا
بغیر غرض نیست بلکه غرض است که افراد قابل خلق را بکمالی که قابل آن باشند و از گردانه و نشاء و نشاء و نشاء و نشاء
اشاره شد از بیع مخلوقات قابلیت و استعداد کمالات زیاد و وارد و غرض کمالاتش از رتبه خاتم انبیاست که اثرش کمالات
است تا رتبه عمری و ادب بگری و ادب جهلی که اخس موجودات اند و ظاهر است که کمال نوع انسانی تحصیل کمالات نورخ
نقائص میشود و شک نیست که این نواز کمال بدون علم ربانی که از جانب حق تعالی میاید بوده باشد و بوحی الهی حسن و قبح
را داد و بوعده و وعید مردم را بر خیرات پدارد و غیر نیست چه ظاهر است که نفوس بشری باعتبار و داعی شهوات و لذت
راغب به بدیها سیاه شده او قبیحه در نظر ایشان است محسن میباشد و اکثر عالم او قبیحه را بشهوات خود حسن میدانند و بسیار
معلوم است که این امور بدون وعده ثوابها و وعید از عقابها شمشیر نمیشود و معلوم است که عقل انسانی بدون
وحی ربانی احاطه بخصوصیات ثواب هر عملی و عقاب هر جرمی نمیکند پس بغیر شخص که از جانب حق تعالی آمده باشد
حسن و قبح بسیار بوحی الهی و اندر شاد خلق و تکمیل ایشان حاصل نمیکرد و درین شخص را تا چهار است از جهت
یکی جهت بشریت که بآن اعتبار مجالست و توانست و مکالمه و مصاحبت با مکلفین نماید و لغت و آیه کشل
با ایشان میکند که سخن او در نفس ایشان تاثیر نماید و جهت دیگر جهت روحانیت و تقدس کمالست که بآن جهت تعد
فیوضات نامتناهی و قرب بجناب اقدس الهی بوده باشد که از جهت ثانی استفاضه علوم و حکم و معارف نماید و جهت
اول خلق رساند چنانچه منقول است که زندقه یعنی بدعت حضرت صادق آمد و سوالها نمودم بخواه های آنحضرت بشیر السلام

بیان اصول دین

فانگر دید و از جمله آن سوالها این بود که بجهت دلیل اثبات انبیا و رسل نیاید حضرت فرمودند که چون اثبات کردیم خدا و یکی
 و آنکه خالق و صانع است و منفرد است از صفات مادی از صفات جمیع مخلوقین آن صانع حکیم است و بنای جمیع امور
 بر حکمت و صحت است و خلق او را نمیتوانند دید و لمس و حس در نمی آید و جسم نیست که با او در بره و مکالمه و محاسبه و گفتگو نمایند
 پس ثابت شد که بر وفق حکمت باید رسولان در میان او و خلایق باشند که ایشانرا دلالت نمایند بر این صحت ایشان
 و باعث نفع ایشانست و راهنمایی کنند بجهتی چند که باعث بقا کمال ایشانست و ترک آنها موجب فنا و نیستی ایشانست
 که جمعی میباید باشند که از جانب حکیم مبدء مردم را امر و نهی نمایند و تکالیف الهی حکم ربانی را بخلق برسانند و ایشان نمیرانند
 و او صیقا ایشانند که برگزیده های خداوند از میان خلق که ایشانرا تاویب بحکمت نموده و کامل گردانیده و سعادت بحکمت
 ساخته که در اخلاق و صفات با عاقله خلق شریک نیستند و در خلق و صورت و ترکیب با ایشان شبیه اند و از جانب خداوند
 بدلائل و معجزات و براین و شواهد که بر حقیقت ایشان دلالت میکند مثل مرده زنده کردن و کور روشن کردن و پس از اشفا
 دادن هرگز زمین خدا از یکی از ایشان جدا نمیشد که در کمال علم و معجزه اش دلیل حقیقت اوست و هر صمی دلیل است
 بر حقیقت پیغمبرش بدانکه حضرت در تفسیر اشاره بدلیل دیگر نیز فرموده که چون انسان فی الطبع است و هر فردی بدیگری
 در امور معاش و معاد خود محتاجند و باید که آینه پیش ایشان ضرور است و آینه شمس باعث سازعادت و شایع است میشود
 پس نیاز است ایشانرا از حاکمی که رفع نیاز عادت ایشان نماید بخوبی حقیقی و علی و حکم او نباشد و گرنه بزودی بیکدیگر میسختند
 و فانی میشوند و این حاکم تا سویه از جانب خدا نباشد تا من از حیث و علی نیست و ایضا حکم موقوف است بر علم مخصوص
 احکام و ظاهراست که عقل بشری احاطه جمیع خصوصیات احکام نمیتواند نمود پس حاکم مویک روحی میباید باشد فایده غایب
 بر آنکه دلیل که عاقله ناس بان علم بر نبوت نبی بهم توانند رسانند آن معجزه است و آن عبارتست از امر خالق عادت
 از مدعی پیغمبری ظاهر گردد و دیگران از ایشان مثل آن عاجز باشند مانند معصرا از او با کردن مرده را زنده کردن یا راه
 شق کردن و وجه دلالت معجزه بر نبوت ظاهر است چه هرگاه شخصی دعوی نماید که من پیغمبر و فرستاده خدایم و گواه بر
 حقیقت من نیست که فلان نام غریب را بر دست من جاری میکند و مطابق آنچه گفته بطور آید و آن کار خارج از طاقت بشر
 باشد علم بهم میرسد که آن شخص فرستاده خداست چنانچه هرگاه شخصی بخمار مجلس پادشاهی بگوید که من از جانب پادشاه
 که شما را بقلان کار دارم و شاه بر صدق من آنکه پادشاه آنروز در راه مرثیه می بندد و یکشاید بار از تخت برخیزد دعوی
 و پادشاه سخن آن شخص را می شنیدد باشد خواه حاضر باشد نزد آنحضرت بی حجاب خواهد پرده در میان باشد و بعد از آن مطابق
 گفته آن شخص از پادشاه بطور آید جمیع حاضران ایقین بهم میرسد که آن شخص است بیگوید و نیز اگر خدا چنان معجزه را بطریق گفته
 معنی کاذب ظاهر سازد و تصدیق نموده باشد و تصدیق کاذب قبیح است و بر خداوند نیست و ایضا چگونه عقل خود

انبیا و رسل

و

چنانکه از خداوند نهایت لطف و رحمت آئین تصدیق که موجب ضلالت ابدی خلق باشد بطهور آید و هم چنانچه از آن
 سجزه علم بی نبوت هم میرسد از علم بطهور سجزه از راه اخبار متواتره نیز علم هم میرسد چنانچه ما را از تو اترود شهر که علمی هم رسیده
 که بعد از دیدن هیچ زیاده نمیشود فاعده شاکه و تقریر دلیل ربوبیت پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است
 بعد از آنکه معجزات طهارت و آیات باهرات آنحضرت فوق حد و احصاست و از جمله معجزات آنحضرت قرآن مجید است که
 بتواتر معلوم شده است که آنحضرت قرآن را بر طبق دعوت خود سجزه آورده است و جمیع فصیح و بلیغی قبائل
 عرب را با آنکه از یک بیابان بیشتر بودند تکلیف نمودند که در برابر یک سوره از سوره های قرآنی سوره بیادید که در
 بلاغت و فصاحت مثل آن باشد و با وجود فورجاعات و کثرت ایشان شدت عداوت و خصمیت و کفر که داشتند چنانکه سزا
 کردند چیزی نتوانستند آورد و همه اعتراف بجز کردند و بمقتله کشته شدند در واد و باین امر ایشان نگونند با اینکه در آن
 فصاحت و بلاغت پیشه ایشان بود و در ایشان بر خطب و اشعار بود چنانچه ابن بابویه علیه السلام روایت کرده است که
 این اسکیست که از علمای عامه بود نزد حضرت امام رضا آمد و سوال کرد که چرا خداوند عالمیان مومنین را با این
 و عصا و چیزی چند که شبیه سحر بود فرستاد و حضرت عیسی را بطیبه فرستاد و پیغمبر ما را با سجزه سخن و کلام فرستاد حضرت
 فرمود که خدا چون موسی را فرستاد برای اهل عرش سحر غالب بود و ساحران در آن زمان بسیار بودند لهذا موسی را با سجزه
 فرستاد که آن امری که ایشان در آن همایت داشتند شبیه بودند و سحر ایشان را باطل گردانید و ایشان عاجز شدند
 از برابری آن و باین نحو حجت را بر ایشان تمام کرد و حضرت عیسی در زمانی بعوث شد که کوفتهای مومنین بلاهای عظیم
 در آن زمان بهم رسیده بود و مردم بطیب بسیار محتاج بودند و اطباء ما هم بودند پس او را سجزه چند فرستاد از مرده
 زنده کردن و کور و پس را شفا بخشیدن که اهل آن عصر از آنها عاجز شدند و حجت آهی بر ایشان تمام شد و پیغمبر را
 در زمانی بعوث گردانید که در اهل آن عصر خطبها و کلام های بلیغ و اشعار بود و لغت ایشان بهمین صنعت سخن بود
 پس آنحضرت از کتاب آهی و مو عطا و احکام چیزی چند آورد که ایشان سقرت بجز خود شدند و حجت خدا را بر ایشان تمام
 این اسکیست گفت که و الله که مثل تو عالمی درین زمان من ندیده ام بگو که امر و حجت خدا بر مردم چه چیز است فرمود
 که حجت خدا درین زمان عقلست که آن نیز نمائی میان کسی که راست بر خدا گوید و تصدیق او نمائی و گفته او عمل
 کنی و کسی که دروغ بر خدا بنده او را تکذیب کنی این اسکیست گفت و الله که جو ابق بهمین است خیر قرآن از معجزات
 و خوارق عادات که در کتب خاصه و عامه روایت نموده اند و اکثر آنها بتواتر پیوسته بید است و بر تقدیر علم تو
 بعضی در متواتره بودن قدر شکل میان آنها شک نیست مثل شق قمر و حرکت کردن دخت از جا خود و آمدن به نزد آنحضرت
 و باز بفرموده آنحضرت سجا خود بر گشتن جاری شدن آب از میان انگشتان مبارکش سجا که جمیع لشکر چهار پان آن

در این کتاب
 در این کتاب

سیراب شد و تسبیح گفتن سنگ ریزه در دست آنحضرت و سخن گفتن بنفاد که موم کند بر برین زده اند و سیر گردانیدن جمعی کثیر
از طعام اندک و گردیدن جن و برگردانیدن آفتاب بر آنحضرت امیرالمؤمنین و شهادت دادن سوگند بر نبوت او و
شکوه کردن نافرمانی و با وجود چیزی سخنان از بشری تعلیم نگرفتن از احوال گذشته تا از پیغمبران و غیر ایشان خبر
دادن موافق واقع بدون خطای و اختلافی و با اینحال بر جمیع حقایق مطلع بودن و از هر یکس در حجت مغلوب نشدن و در
تصحیح سوال عاجز از جواب نشدن خبر دادن از وقوع امور بسیار در زمان آینده و همه بفعول آمدن مثل فتح مکه و فتح خیبر و
غایب شدن روم و مغرب شدن خزان فارس روم بیست اهل اسلام بمقامه نمودن حضرت امیرالمؤمنین سپاه
عزیز و طلحه و زبیر و یاسع و یزید و با خوارج نبرد آن و مظلومیت اهل بیت و وفات حضرت فاطمه زهرا و شهادت حسین و
شهادت اوست بر پشت او و سه فرقه در سلسله کشتن از او بسوم بر عالم و غایتش این بود که اینها را با سایر مسالین و غیر
مسالین و برین است و آنچه در حدیث است از آنکه این معجزات زیاد است که انصاف خوانان مرده در این نظر
نمایند از آنکه چگونه او عصا است و طوارق و غیره از این قبیل و در حقیقت است و امانت و دیانت و عدالت
و کفایت معاشرت با خلق و درستی گفتار و دورستی کردار و استقرار جنتش در دلهما و سایر صفات حمیده و او را پسندیدند
و سیراب بر عاقلی را خیم بحقیقت آنحضرت بهم میرسد و همچنین اگر کسی اندک کمالی بکند در احکام دین و علمای بطریق شریعت معقول
و مویس اندک این قانون و این نسق از غیر خداوند عالمیان نیبیا شد و اخبار بهشت آنحضرت در کتابهای انبیای سابقه که
مستطاب به بیان است بسیار است و ذکر آنها موجب تطویل میشود و در بیان معجزات آنجناب بایراد که همیشه در دنیا
و کتابهای تفسیری و کتاب ترقیب الاکسناد و بسنده عالمی از معمر روایت کرده که حضرت امام رضا فرمود که هر چه میخواهد
ببیند در هر چه خواهد بود و فری نزد پیغمبر جعفر بن محمد بودم و من طفل خماسی بودم یعنی قائم بن شیخ شریک بودم
و از پیغمبر شنیدم که فرمود که تو فرزند پیغمبری که پیغمبر این است است و حجت بر اهل زمین است فرمود که
از آنکه بگفته که در توریته خوانده ایم که خدا حضرت ابراهیم را و فرزند آن او را کتاب حکمت و نبوت که است کرده و در
کتاب او شانی را نام است مقرر فرموده و همیشه چنین یافته ایم اولاد پیغمبر از آنکه خلافت پیغمبر و وصیت از ایشان
می نماید و پیغمبر ایشان نیرسد پس چرا از شما که از نسل پیغمبراید بر رفته و دیگران قرار یافته و شمار ضعیف و مغلوب می نم
و حضرت پیغمبر شما را در امر شما می نماید و شما را چنانچه بایا کرام نمی نمایند چنان حضرت صادق مگر بیان فرمود که
همیشه پیغمبران و اوصیا و امینان خدا مظلوم و مظلور بوده اند و بناحق کشته شده اند و همیشه تا ابد ان غالب بود و از
اندکی از شدگان خدا شاگرد و مطیع او میباشند از ایشان گفتند که ای پادشاهان و پادشاهان علمای را رسیدند

تلقین الهی عالم معلوم او میباشند و الله و مشیوایان خلق و خلیفها پیغمبران و اوصیای ایشان چنین نیاید باشند لیا علم
 الهی بشما چنین رسیده است حضرت بن فرمود که پیش بیای سوی پسر من نزدیک زخم دست بر سینه من بگردان
 که خداوند تو اورالتقویت فرماید تا بکن بصیرت و یاری خود بحق محمد و آل محمد و آن گروه بود گفت که آنچه میخواهید
 از سوال نمایم ایشان گفتند که ما چگونه سوال کنیم از طفلی که چیزی هنوز نیافته و پیر شیه علم نرسیده من گفتم ایشان که
 سوال نمایم از رو تفقه و فهمیدن سنت و بطرح را بگذارید گفتند ما را خبر ده از نه آیتی که خدا معجزه حضرت موسی کرد
 بودن گفتم که عصا بود که از او همیشه دوست خود را از گریبان بیرون می آورد و جهان را از نور روشن میساخت
 و سپس از ذبح خون را بر اصحاب فرعون گذاشت و طود را بر بالا سر بنی اسرائیل آورد و سرخ سلوی بر آ ایشان آورد
 و من و سلوی هر دو یک آیه است و در بار برای ایشان شکافت گفتند راست گفتی بگو که پیغمبر شاهی آیت و معجزه
 آورد که آن شک از دل پیش اهل شد و با او گردیدند گفتم آیات و معجزات بسیار است من باره را بشمارم گوش
 و بفهمید و حفظ نماید اما اول شاید ایند که جن و شیاطین پیش از بعثت آنحضرت با سانهائی فرقتند و گوش پیدا نمودند
 و خبر از زمین می آوردند و بجا همان میگفتند و بعد از رسالت او ایشان را به تیر شهاب و رختن ستار را نذر و منع کردند
 و کاهنان ساحران باطل شدند و خبر از ایشان قطع شد دوم سخن گفتن و گوایی و اذن گرگ بر پیغمبری آنحضرت
 چنانچه در قصه ابو ذر گذشت سوم آنکه اتفاق دشمن دوست و دشمن برستی او و امانت و دیانت و دانائی بود
 ایام طفولیت و در هنگام شباب و جوانی و در سن کهولت و پیری او همه معترف بودند که مانند او در علوم و کمالات
 کسی چهارم آنکه چون سیف بن ذی یزن پادشاه حبشه شد گروه قریش با عهد و مصلحت به نزد او رفتند و از احوال
 آنحضرت از ایشان سوال کرده و اوصاف آنحضرت را با ایشان گفت که پیغمبر این اوصاف در میان شما هم خواهد رسید
 جمیع قریش اقرار کردند که این اوصاف همه است که تویشاری گفت زمان بعثت او نزدیک شده است مستقر او
 در مدینه خواهد بود و در آنجا مرفون خواهد شد چشم آنکه چون ابروین مکرم که پادشاه مدینه بود فیضان آورد که کعبه خراب
 کند قبل از بعثت آنحضرت عهد و مصلحت گفت که این خانه حاجی وارد که نمیکند از آن خراب کنند و اهل که را جمع کرده و عا
 کرد و این بعد از خبر سیف بن ذی یزن بود و برکت آنحضرت خدا ایام را بر ایشان فرستاد و ایشان را طاک کرده که اهل
 را نجات دادند چشم آنکه ابو جهل سنگ بر گرفت و طلب آنحضرت بیرون آمدید که در پشت دیوار خوابیده خواست که آن
 سنگ گران را بر سر آنحضرت بیندازد بخت سپید و چند آنکه خواست و تلاش کرد نتوانست انداخت چشم آنکه ابو جهل
 از اعرابی شتری خرید و بود و درش را نمیداد اعرابی به نزد قریش آمد و شکایت کرد ایشان از باب قصه آنحضرت را نشان
 اعرابی دادند حضرت نزد کعبه نماز میگذازد گفتند او را بگو که حق ترا از ابو جهل بگیر چون اعرابی به نزد حضرت آمد و طلب

عجیب

عجیب

عجیب

عجیب

عجیب

عجیب

عجیب

عجیب

استجاب فرمودی اکنون التماس منبایم که برایشان باران نافی زود فرستی و چنین کنی که ضرب ایشان نرساند بهتر بود و عابد
حضرت که بارانی از نیتش که عالم را فرا گرفت و یک هفته برایشان بارید اهل مدینه آمدند و گفتند یا رسول الله راه های ما خسته
و بازارها سے مالت شده حضرت اشاره فرمود یا بر که بر حوالی بیار و بر ما بسیار بار از مدینه دور شد و تا یک ماه در حوالی مدینه
می بارید هشتم آنکه حضرت را قبل از بعثت در طفولیت ابو طالب بسفر شام برود در راه در حوالی مدینه بحر ای راهب
فرود آمدند و بحیر اعلوم کتب آسمانی را دیدند و کتب بسیار خوانده بودند در توریه و کتب یگ خوانده بود که پیغمبر خزان
در این اوقات بر این مکان عبور خواهد کرد چون این قافل را دید فرمود که طعنا همیا کردند و اهل قافل را بخصیافت
طلبید و در میان ایشان چندی که تفحص نمود کسی را نیافت که موافق او صفاتی باشد که در کتب خوانده است گفت
آری بسیار باشد دیگر کسی از قوم شما مانده است که حاضر نشده باشد گفتند بی طفل قبری هست یا ما که نیامده است بحال نظر کرد
دید که حضرت خوابیده و او بر کبیر او سایه کرده بحیر گفت که آن تیمم را طلبید که او در تیمم است و مطلب من آن پیغمبر و تیمم
است چون حضرت متوجه شدند بحیر او دید که بر آن آفتاب فلک نبوت حرکت میکند و سایه می افکند بیامد و شراط
بندهگی بتقدیم رسانید و بقریش گفت که این پیغمبر آخر الزمان است و از جانب خدا بعوث خواهد شد و از احوال
آنحضرت بسیار بیان کرد بعد از آن خبر قریش از آنحضرت مهابت بسیار داشتند و زیاد تعظیم نمیدادند و چون
بلکه آمد سائر قریش را خبر دادند و باین سبب خدیجه بنت خویلد به تزویج آنحضرت رغبت فرمود و او بزرگ زنان
قریش بود و صنادید و اکابر قریش همه خواستگاری او نمودند و با کرد و بشرت مزاجت آنحضرت شرف شد پس تیمم
آنکه قبل از هجرت علی بن ابیطالب را فرمود که خدیجه را بگو طعنا همیا کند و فرمود که خوششان ما را از فرزندان عبدالمطلب
طلب کن حضرت جهل نفر از خوششان اطلب نمود چون بیامدند فرمود که یا علی طعام بیا و حضرت آنقدر طعام آوردند
که تا نشیر قدامت شد با ایشان فرمود که بخورید و بسم الله بگوئید ایشان بسم الله گفتند حضرت خدیجه گفتند
ایشان بخوردن مشغول شدند و یکی پرسیدند ابو جهل گفت محمد خوب سحر برای شاکر و بطعام سحر جهل نفر را سحر کرد
ازین سحر بالا نرخی باشد حضرت امیر فرمود که بعد از چند روز دیگر فرمود که ایشان را طلبیدم و از همانقدر طعام ایشان
سیر کرد ایندست دوم آنکه حضرت امیر المومنین فرمود که من بیازار رتم و گوشتی خریدم بیکه هم آتش دزه گرفتم
بیکه هم و به نزد حضرت فاطمه آوردم فاطمه دزه را نان خج و گوشت را شور با کرد و فرمود که اگر بیدم حضرت رسول
رامی طلبیدی که با یکدیگر بخوریم چون خجست آنحضرت آدم بر بیلو خوابیده بود و میفرمود که خداوند اپنا و بسم توان
گشتی من عرض نمودم که یا رسول الله طعنا نزد ما حاضر شده اگر بیل میفرمایند ما مستند از ضعف برین تکیه فرمودند
یعنی بنزد حضرت فاطمه آمدند فرمودند که ای فاطمه طعام بیا و حضرت فاطمه دیگر ای اگر دای نان حاضر گردانید

بجای

بجای

بجای

بجای

حضرت جابر برسد و همان پوشید و فرمود که خداوند بركت ده طعام ما را پس فرمود که نه کاسه نه گرده نان بس که زن آن خود
 یک یک جدا کردند و مستانند پس فرمود که از بس که فرزندان شوهر خود حصه بگذازد پس فرمود که خود تناول نماید هر یک بسایه
 همه حصه بفرست و بعد از اینها همه تا چند روز آن بركت نیز جابود و از آن میخوردیم بیست و سوم آنکه زن عبدالله بن
 مسلم گو سفندی بر آن حضرت آورد که بر سر بریان کرده بود در وقت بشیرین البرابین عازب خدمت آن حضرت بوده
 ازان تناول کرد و حضرت تناول فرمود و فرمود که این گو سفندی بود که مرا بر سر آورده اند بعد از آن بشیر بر حضرت
 آن زن را طلبید و فرمود که چرا چنین کردی گفت شوهر من اشرف قوم ماکشته بودی گفتم اگر پادشاه است
 خواهد شد و اگر بنیبر است خدا او را مطلع خواهد کرد و آنید که نخورد بیست و چهارم آنکه جابر بن عبدالله انصاری
 گفت که مردم را در روز خندق دیدم که مشغول حفر خندق بودند همگی گرسنه اند حضرت بنیبر را مشاهده نمودم مشغول
 کندن هست و از گرسنگی شکمش بر پشت چسبیده آدم بخانه و حال را با زن خود گفتم زن گفت که در خانه ما یک گو سفند
 هست و بازه وزه گو سفند را کشته و گفتم زه را نان کرد و نصف گو سفند را بریان کرد و نصف را مرق ساخت و بعد
 حضرت آدم و عرض نمودم که طعام میا کرده ام میخواهم تشریف بیاورید و هر کس را که خواهید یا خود بیاورید حضرت جمع صحابه
 را اند فرمود که جابر شمار ایسو طعام خود دعوت یتیماید جابر ترسان و با خجالت تمام بخانه آمد و بزین خود گفت که عجب نظمی شد
 جمیع صحابه با حضرت آمدن زن پرسید از جابر که تو ایستاد خواندی یا حضرت جابر گفت که حضرت طلبید ایستاد آن
 گفت که پس باک نیست او بهتر میداند از تو جابر گفت که چون حضرت تشریف آوردند فرمودند که لطفاً همین کردیم
 شایع و فرمود که کاسها و ظرفها بمرسانید و پرسید که چه مقدار طعام داری آنچه بود عرض نمودم فرمود که یک کاسه
 بر سر و کوفتی که بخنی دارد و بر سر یک دیگر مرق و بر سر یک تنور پوشانید و از زیر جامه بدر آورید کاسها پر کنید و بر سر
 ببرید ما چنین کردیم و چندان که بیرون آوردیم کم نشد تا آنکه سه هزار نفر از صحابه که با حضرت بودند میرشدند و جابر
 و اهل خانه اش میرشدند و در پیبر آه سیاه با فرستادند و چند روز دیگر طعام در خانه داشتیم بیست و پنجم آنکه
 سعد بن عباد انصاری بسینی بنده حضرت آمد و حضرت صائم بودند آن حضرت را با حضرت امیر المؤمنین دعوت
 فرمود چون تشریف بردند و طعام تناول فرمودند حضرت رسول فرمود که پیغمبر و وصی او در خانه تو افطار نمودند ای
 طعام ترا براران و نیکو کاران خوردند و تو روزی واران افطار کردند و ملاک بر شما صلوات فرموند چون حضرت
 برخاستند سعد الاغی بر آن حضرت حاضر گردانید و قطیفه بر سر و آن انداخت و از حضرت التماس کرد که سوار شوند
 و آن الاغی بسیار بر راه بود چون حضرت سوار شدند بركت قدم آن حضرت آن الاغی چنان هوار شده بود که هیچ
 آبی بان نمیرسد بیست و ششم آنکه آن حضرت از حدیبه مراجعت فرمود در راه بآبی رسیدند بسیار خستیدند

جواب آن

جواب آن

جواب آن

جواب آن

آنکه یک سوار یا دو سوار سیراب شوند حضرت فرمود که هر که پیش آن آب برسد آب نکشد چون حضرت بر سر آب رسیدند قری
 طلبیدند و حضرت فرمودند در آن قحح و آب بضمضه لبها را بچاه ریختند آب آن چاه بجهت بلند شده که یکی سیراب شدند و شکمها بپوشیدند
 پر کردند و خود ساختند بیست و هفتم آنکه خبری است که از اسوار آید فرمودند همه امر موافق فرموده آنحضرت واقع شد
 بیست و هشتم آنکه در صبح شب مکرای قحح شب را نقل میفرمودند جمعی از منافقان تکذیب آنحضرت کردند فرمود
 که بقافله که ششم که از قومی آوردند و هیأت ایشان چنین بود در قحح محل ایشان از ملاقات کردم و فلان شاع با خود
 و هشتم و در فلان روز هنگام طلوع آفتاب از عقبه بالا خواهند آمد و در پیش قافله شتری گندم گونی خواهد بود چون آنروز
 شد یکی دویدند که حقیقت حال را معلوم نمایند چون آفتاب طلوع کرد آنچه فرموده بود بطور آید بیست و نهم آنکه
 از جنگ بتوک مراجعت میفرمودند در سفری تشنگی بر صحابه غالب شد و یکی بخدست آنحضرت آمدند و گفتند اللار اللار ای
 رسول الله حضرت یا بویه هریره گفت که بیع آب با خود داری گفت بقدر قححی در مطهره من مانده است فرمود که ما
 و در میان قححی رحمت دعا فرمود و در روایات دیگر دست مبارک در میان قحح گذاشت آب از میان انگشتان
 جاری شد و فرمود که هر که آب بخورد یا بداند القدر آب جاری شد که جمیع مردم سیراب شدند و شکمها خود را پر کردند پس
 چون همه سیراب شدند خود تناول فرمود و با بویه هریره آب داد شتی ام آنکه حضرت خواهر عبدالمطلبین و اهل انصار
 را دید در ایام گندم خندق که چیزی با خود دارد پرسیدند که بکجا میری گفت این خرابا را برای برادرم عبدالمطلب
 فرمود که نرو من آور و از وی گرفتند و لطمها طلبیدند و آن خرابا بر روی لطمها پهن کردند و جامه بر روی آنها
 پوشیدند و متوجه نماز شدند چون فارغ شدند لطمها پراثر خرابا شده بود صحابه را طلبیدند هر یک آنچه میخواهند خوردند
 و نوشته برگرفتند و آنچه ماند آن زن عطا فرمود سسی و یکم آنکه در سفری بود در صحابه بسیار گرسنه شدند فرمود که هر که
 نوشته با خود دارد بر ما بیاورد چند نفر آوردند مجموع بقدر یکصاع شد پس لطمها و جامها طلبیدند در این یکصاع خرابا
 را بر روی لطمها ریختند و جامها استور گردانیدند و دعا فرمودند خدا القدر زیادتی و برکت گرامت فرمود که تا در شبی
 نرسد هشتاد سی و دوم آنکه از بعضی سفر مراجعت میفرمودند جمعی بر سر راه آمدند و گفتند رسول الله چاه داریم
 که در هنگام وقوع آب بر سر آن چاه اجتماع مینمایم و آبش کم میشود بر آبهای دیگر که عالی است متفرق میشود و آب
 کم شده جمعی از دشمنان مانع مانده اند از رفتن بر سر آن آبها و عاکن که آب ما زیاد شود حضرت آب در آن
 در چاه ایشان انداخت چندان آب ایشان یاده شد که عمق آنرا نمیدانستند چون این خبر رسید که آب سیراب و آن
 چاههای افکنند که آبش زیاد شود نخست او چاه خشک شد سی و سوم آنکه چون حضرت دعا فرمود که زمین اسپ
 سراقه بن هضم را را که تیری از جبهه بیرون آورد و نشان آن حضرت داد و التماس نمود که چون بر عیان من برسی

در جنگ بتوک مراجعت میفرمودند
 در روایات دیگر دست مبارک در میان قحح گذاشت
 در ایام گندم خندق که چیزی با خود دارد پرسیدند
 در سفری تشنگی بر صحابه غالب شد
 در هنگام وقوع آب بر سر آن چاه اجتماع مینمایم
 در جنگ بتوک مراجعت میفرمودند

۶۶

این تیر را نشان ایشان بر مید و آنچه احتیاج باشد بر مطوعات از مال من بگیرد چون حضرت ایشان رسیدند بزی آمد
 آوردند که آبتن نبود و شیرنداشت حضرت دست بزرگت بود در پستان آن برالیدند فی الحال حاله شده شیر از پستان
 روان شد چندانکه تمام طرفها را پر کردندی و چهارم آنکه همان که شد مذکور آنم شریک میگفتند مشکلی نزد آنحضرت
 که آنمکی روغن در آن بود حضرت باصحابه تناول فرمودند و با فرمودند بر آن زن ببرکت آن عاتق آن زن زنده بود
 روغن ازان مشک بیرون می آورد و تمام نیشد سی و تحسب آنکه چون سوره وقت نازل شد در دست ابوالفضل نش
 ام جمیل سنگی برگرفت و بطلب حضرت آمد چون پیدا شد ابوبکر بحضرت گفت که یا رسول الله تمام جمیل می آید
 و سنگی در کف دارد می خواهد بر تو زنه حضرت فرمود مرا نخواهد دید چون نزدیک شد از ابوبکر احوال آنحضرت را پرسید
 که کجاست ابوبکر گفت که هر جا که خدا خواست نیند آنم او گفت که اگر او را میدیدم این سنگ را بر او می انداختم او را
 کوه است بحق کلمات دعوی که سن نیز شاعرم او را بگویم تو آنم که چون او برگشت ابوبکر گفت که چون بود که شما خبر بودید و شمار ابوبکر
 حضرت فرمود که خدا میان من او سحی که مقرر ساخت که دیده او بر من نیفتاد پس فرمود که از جمله معجزات کتابت که گواه بر
 جمیع کتابها که شریعت و حکما متفکران کمال آن خبر است با معجزات بسیار دیگر که اگر ذکر کنیم بطول نمی آید آن بود آن گفتند که
 ما چه داریم که آنچه شما از معجزات بیان کردید درست است حضرت امام موسی فرمود که ما چه داریم که آنچه شما از معجزات حضرت موسی
 ذکر میکنید حق است ایشان گفتند که به نقل نیکان در استگویان ما علم بهرسانیدیم حضرت فرمود که پس به بنجامینیم
 حقیقت اینها را بخبر دادن طفلی که از خلق یاد گرفته و بعلم الهی دانسته و اصل خبر دادن او گواه حقیقت است ایشان
 همه گفتند که گواهی میدهم که خدا یکیت و محمد پیغمبر و فرستاده اوست شما پیشوایان امان و جنتها خداوند بر خلق
 انگاه حضرت صادق بر حسب و پیشانی حضرت امام موسی را بوسید و فرمود که توئی امام و حجت الهی بعد از من پس
 جمیع آن گوهر خلعت داد و نوازش نمود و زرا عطا فرمود و با اسلام کامل گشتند به آنکه اگر کسی اندک بصیرت داشته باشد
 و در احوال و اطوار آنحضرت و ولایت او نظر نماید میداند که آیات صدق و حقیقت ایشان نهایت ندارد و هر حدی
 از احادیث ایشان بجز کمالیت بر حقیقت ایشان همیشه آثار فیض ایشان بشلیحان میرسد و بتوسل ایشان است
 ایشان محصل میگردد و ابواب فیض بزرگت ایشان بر خلق مفتوح میگردد و بی روشنی که بسیار شده به آن معیوب را
 کور میگردد و اندکی نور و جلالت و علمت ایشانست که دیده جمعی را تابینا کرده است دوست و دشمن همه اعتراف
 بفضل بزرگواری ایشان دارند و هر یک از ایشان دلیل اند بر حقیقت خود و اما است آنکه بلکه بر وجود و جلالت وجود
 و کمال علم او و کمال قدرت او جمیع کمالات او صلوات الله علیه جمعین که بوم الدین قائمه را آنچه باید دانست
 پیغمبر انبص قرآن بعوث بر کافه عالمیان از آدیان جنیان و ملوک پیغمبر است که بعد از آن پیغمبری نبیا شده است جناب

بجای خود
 بجا خود

اصوات اهل سنت

و جمیع پیغمبران از جمیع گناهان صغیره و کبیره از اول عمر تا آخر عمر معصوم و منزّه اند و باید اعتقاد داشت موافق احادیث
 متواتره که پدران آنحضرت تا حضرت آدم همه بزرگواران انبیاء و اوصیاء بوده اند و از کفر و شرک سیرا بوده اند و در
 هر عصر بهترین اهل آن عصر بوده اند و مادران آنحضرت تا احوالگی مطهرات از زنان و بدیها بوده اند و آنچه اهل سنت در
 تواریخ و تفاسیر خود ذکر نموده اند از چیزهایی که مستلزم نسبت گناهی است یا تجناب یا بغیر او از پیغمبران یا منضم نسبت کفر
 و شرک به پدر و مادر آنحضرت یا یکی از اجداد آنحضرت همه دروغ و افتراء است و محض تمسخر و خطا است و چون خلیفهای
 خلفه ایشان با انواع کفر و فسق و بدیها آراسته بودند از چه کسی اگر قباحات آنرا در نظر با بر طرت گفتند بهر یک از پیغمبران
 و ائمه و اوصیاء خطا بود بدیها نسبت کرده اند و بعضی از منافقین یہود در میان مسلمانان بودند که خبر از کتب خود که کفر
 افتراء بود در میان مسلمانان نقل میکردند و اکثر تواریخ اهل سنت بان فتنی میشود لهذا این احقر یک جلد کتاب بحار الانوار را
 در تاریخ انبیاء نوشته ام که تواریخ ایشان بخوبی که از اهل بیت صلوات الله علیهم پیارسیده مضبوط گردود و انشاء الله
 خاطر هست که اگر اجل مهلت دهد بعد از اتمام انبارسی ترجمه نمایم که تواریخ اهل سنت یہود و خطا با نیکه نسبت پیغمبران
 علیشان داده اند از میان مسلمانان بر طرت شود و توضیح بعضی از این مطالب که مذکور شد با سایر اوصاف آنحضرت
 در فصول بعد ازین در ضمن اوصاف امام بیان خواهد شد فائده خامسه در بیان بعضی از شمائل و اوصاف
 آنحضرت ابن بابویه با سند معتبر روایت کرده از حضرت امام ابن ابی اسیر علی بن موسی الرضا از آبا برکرام
 عظام او که حضرت امام حسن فرمود که از هندی بن ابی مالک پرسیدم از عملیه و شمائل حضرت رسالت پناهی و هندی گفت
 آنحضرت بود بسیار بیان اوصاف و شمائل آنحضرت میکرد و گفت که رسول خدا عظیم الشان بود و در نظر اوج ولایت
 و قیامت ایشان در دلهما و سینها جا کرده بود و در آنحضرت نور سیداد و سید خورشید مانند ماه شب چهارده بسیار
 بود بسیار بلند و بسیار کج و بسیار کج حضرت کوچک بود در کوه حضرت شکنها و حلقها بود که موجب عجب میشد و اگر نزدیک
 میشد بسیار بلند میشد و صد میکردند که محال کشاوه باشد و غالب اوقات آنقدر بود که در کوه سینه گوش میکرد و چون بسیار خوب
 صدایان سر تراشیدن بسیار بر نمای بود در غیر حج و عمره سر تراشیدن زیرا که می باید بی دلام کاری کنند که در نظر بسیار بد نما بود
 بسیار که شان بسیار لذاتی بود و موافق چند حدیث دیگر بشری آنچه بود و کشاوه بسیار بودند و ابروهای شان بلند و
 مقوس بود و نازک گردیده تمام شده بود اما پیوسته نبود و بعضی احوالیث عاده خاصه وارد شده است که ابروهای آنحضرت
 پیوسته بود و این حدیث مشهور تر است و میان دو ابروی حضرت همگی بود که در هنگام غضب پر میشد و بلند میگردد
 و بینی آنحضرت بلند و کشیده بود و میانش اندک برآمدگی داشت و سرش نازک بود و پیوسته بود از ان می تافت و در
 پیش آنحضرت انبوه بود و نازک نبود و در خدا آنحضرت برآمدگی نبود و موافق بود و میان شان بسیار کوچک نبود و این

اصوات اهل سنت

فردوز و عیب بسیار مذموم است و در آنها نورشان بسیار سفید و نازک و از یکدیگر گشتاده بود و موازک از میان خطه
 روئیده بود و تانات بشا خطی ممتد گردید و گردن شریفشان بشا بگردن صورتی بود که از نقره ساخته باشند و جلا
 داده باشند در نهایت سلیقه و جلا و هیچ اجزای ترکیب بدن شان معتدل و متناسب بود و وسیله بودند بسیار
 ننویند و نه بسیار لاغر سینه و شکم با هم برابر بود میان شانها کاشوده و عرض بود و سر استخوانها قوی بود و بدن
 شریفشان در نهایت صفا و سفیدی و نور بود و بغیر خطه از مو که در میان سینه حضرت بود دیگر بر سینه و شکم موئی نبود
 و بجز اعیان کتفهای شان مورد دیده بود و کتف دست مبارک شان وسیع و پهن بود و کتفهای شان لغتی است مثل
 بود و نزد عیب دست بزرگ بسیار پسندیده است و پاهای شان نیز ضخیم بود و انگشتان شان کشیده و بلند بود
 و ساق و ساق مبارک شان صاف بود و گردن و ناهمواری نه داشت و گوشت پاهای شریفشان سیاه بود و بسیار
 بود و نه بسیار هموار است با شان در نهایت نرمی و همواری بود سجد که اگر آبی بران میرنجند هیچ برایش نیفتد
 نیشد و چون راه میرفتند بر پیش شکران زنان پادشاه بر زمین نیکشیدند بلکه بر میداشتهند بقوت امانتانی رفتند
 تند میرفتند و گردن نیکشیدند در هنگام راه رفتن سر مبارک به پیش می افکندند مانند کسی که از بلندی بزرگ آید و اگر
 کسی سخن میگفتند بر پیش شکران بگوشه چشم نظر نیکند بلکه تمام بدن میگشتند و متوجه او میشدند نظراً حضرت غالب
 اوقات بر زمین بود و کسی مردم کم نظری افکندند و آسمان کم نگاه میکردند از روی حیاء چون کسی نظر میکرد به چشم نیکشیدند
 که تمام دیده نظر کنند بلکه بختیج نظر میفرمودند و هر که امید میدادند مبارک سلام میکردند فرمود که از هر جهت سخن گفتن
 بدتم را پرسیدم گفت که آنجناب اکثر اوقات در حزن اندوه بودند و پوسته مشغول تفکر بودند و راحت از برای خود
 نمی پسندیدند و عیب سخن میفرمودند و شکرانه سخن میگفتند بلکه در آن مبارک را از سخن پیر میکردند و کلمات جاسه میفرمودند
 که در کلام اندک سخنی بسیار شرح بود و کلام شان فصل کتنه و تیز و تند میان حق و باطل بود و باوقی و نور و تقریرشان
 نبود و کلام نارسا از مطلب بود و نرم طبیعت و خوش خلق بودند غلظت و خشونت هرگز نیکرودند و کسی احتقیر نمی شدند
 و خفیف نمیکردند و لغت را عظیم میپندردند و اگر چه اندکی باشد و هیچ چیز از لغت های آبی را ندست میفرمودند لیکن طبعاً
 راجح بسیار هم نیکرودند هرگز برای امور دنیا بغضب نمی آمدند و از کسی آزرده نمیشدند اما چون بحق میرسیدند دست
 و دشمنان نمیدانستند و از پیر خدا غضب میفرمودند که هیچ چیز با جناب مقامت نیکرود و استیادگی میفرمودند تا
 بمقرش قرار میدادند چون اشاره میفرمودند بجایابی با تمام دست اشاره میفرمودند نه با انگشت و بعضی نکات گفته اند که
 تا فرق شود میان اشاره که در هنگام شهادت گفتن میکردند و اشارهای دیگر در مقام تعجب دست را میکردند و ایندند و کتف
 میدادند و در امر که از پیر خدا غضب میفرمودند بسیار توجه میشدند و اهتمام میفرمودند چون فرقی رو میداد نظر بزرگ

در این کتاب
 در بیان
 در بیان

در کمال خیر و برکت است

می آنگزند که بسیار آفرینش و خوشحالی از حضرت ظاهر نگردد و اگر خشنده آن حضرت است بستم بود که صد اظهار نیشد و لیکن همین مقدار بود
 که در آنجا کوزانی شان مانند تلگ ظاهر میشد پس حضرت امام حسین فرمود که من از مردم بپسیدم که حضرت رسول در خانه چو یک
 میفرمودند فرمود که هرگاه که میفرستند بخانه شریعت میگردند اوقات خود را در خانه بیهوشت میفرمودند یک جزو را بر آن عبادت میفر
 میساختند یک جزو را صرف اهل زمان میکردند و یک جزو را بر آن راحت خود میگذاشتند آن جزو که بر آن خود گذاشتند
 صرف مردم میفرمودند و خواص و عوام اصحاب را مخص میفرمودند که سوالات و مطالب بعضی میکردند و در هنگامی که با مردم
 معاشرت میفرمودند اهل فضل را که در این دنیا دلی داشتند مقدم میفرمودند و بعضی از مردم یکجا جت داشتند و بعضی در حاجت
 و بعضی سه حاجت در خواست ایشان مشغول ایشان میشدند و آنچه صلاح ایشان در جمع است در آن بود بیان میفرمودند
 و می فرمودند که حاضران آنچه از سر شنیده اند بجا بیان برسانند و اگر کسی حتی بن شسته باشد و نتواند برسد شما حاجت
 او را بمن برسانید بدستیک هر که بصاحب سلطنت برساند حاجت کسی را که قدرت بر رسانیدن مطلب نداشته باشد باقی خدا
 در روز قیامت قدش را ثابت دارد بر صراط و نرداو بغیر احکام دین و صلاح مسلمین چیزی نگردد همیشه صاحب بنزد آدمی
 طلب کنندگان دین و چون بیرون می فرستند با دین مردم بودند و آنچه شنیده بودند برسانند بدگر آن فرمود که هر کس
 که در بیرون آداب آن حضرت چون بود فرمود که چون بیان مردم می آمدند سخن میفرمودند مگر چیزی که نافع باشد و با مردمان
 الفت میفرمودند و ایشانرا امر بالعتق نمودند و بزرگ هر قومی را اگر می میداشتند و بر قوم خود او را والی میساختند و مردم
 را از عذاب آبی میترسانیدند و ایشانرا سخر میبودند و لیکن خوش خلقی و خوش معنی و لطفت خود را از یکس منم میفرمودند
 و مستجوری اصحاب خود میفرمودند و احوال ایشان بپرسیدند و از اخلاق مردم و اعمال ایشان بپرسیدند آنچه از احوال به
 ایشانرا مطلع میشدند ایشانرا منع میفرمودند و قباحت آنرا با ایشان میفغانیدند و کارهای نیک ایشانرا تحسین میفرمودند
 و میوستا احوال شریعت آنحضرت بر یک نسق بود اختلاف در احوال و اطوار شان نبود هرگز قائل نمیشدند که باعث
 غفلت دیگران شود یا از حق برگردند و در باب حق تعالی میفرمودند و از حق تجاوز نمی نمودند آن کسی که نزد آنحضرت
 کسی را بپرسیدند و اگر می پرسیدند که نسبت به مسلمانان غیر خواه تر باشد کسی مرتبه اش نزد آنحضرت عظیم تر بود
 که مواسات و معاونت مؤمنان میفرمودند فرمود که بپسیدم از کیفیت جلوس آنحضرت در مجالس فرمود که در مجلسی که نشسته
 بر نیجا هستند مگر یاد خدا و مکان مخصوصی بر آن فرمودند میفرمودند که همیشه در آنجا بنشینند هر جا که اتفاق می افتاد
 می نشستند و نهی میفرمودند از نیک در مجلس مردم بر آن بود که بیعتی قرار دهند و اگر مجلسی در آنجا می نشستند
 در مردم را نیز باین امر میفرمودند که تلاش بالا نشینی کنند هر یک از اهل مجلس را از او میفرمودند چه که هر یک گمان
 میکردند که نزد آنحضرت گرامی تر از دیگرانند با کسی که می نشستند بر نیجا هستند تا رفیق او بر نیخیزد و کسیکه با جناب سوا

۱۰۰

میشود برنی گشت مگر باینکه حاجت او را بر آورده بودند یا بجزری او را راضی کرده بودند و خلق او جمیع مردم را فراموش
 بود با تکی مانند پیر هرمان بودند و همه مدعی نزد او ساک بودند مجلس آنحضرت مجلس علم و حیا و راستی و امانت بود و
 صدای در آن مجلس بلند نمیشد و عیب کسی در حضور آنحضرت مذکور نمیشد و در آن مجلس شریعت مذکور نمی شد زیرا که
 بدی مذمت همه با یکدیگر در مقام هر چه وصله و احسان بودند یکدیگر را بتقوی میداشتند و با تواضع و شکستگی میکردند
 پیران را تعظیم میکردند و خود را در آن راجع میکردند و کسیکه حاجتی داشت و مضطر بود او را بر خود اختیار میکردند که اول او
 سوال نماید و حق عیال را رعایت میکردند فرمود که پرسیدم که سلوک آنحضرت با اهل مجلس چون بود فرمود که با تکی
 خوش و خوش خلق بود کسی از پهلوی آنحضرت آزار نمیدید و درشت نبودند و تند نبودند و صدای بلند نمیکردند و
 دشنام نمیدادند و کله بدی از ایشان صادر نمیشد و عیب مردم را ذکر نمیکردند و مداحی مردم میفرمودند و اگر بدی میدیدند
 تعاقب میفرمودند و هیچ دشمنی از ایشان مایوس نمیدادند و هیچ امیدوار از آنجناب ناامید نشدند و همه چیز را از خود دور کرده و
 مجادله نمیفرمودند و بسیار حرف نمیفرمودند و کاریکه فائده نداشتند باشد متعرض نمیشدند و آنچه چیز از امور مردم را ترک
 کرده بودند کسی را دست نمیفرمودند و عیب جلی کسی نمیکردند و لغزشها مردم را پی نمیفرمودند و سخنی نمیفرمودند مگر کلامی که
 در آن امید ثوابی داشته باشد و چون شروع سخن میفرمودند اهل مجلس چنان خاموش میشدند و سر را بزمی افکندند که
 گو یا مرغ بر بالا سرشان نشسته و این مثل است در میان عرب در بسیار سکوت و حرکت نکردن چون ساکت میشدند ایشان
 سخن میگفتند و در حضور آنحضرت منازعه نمیکردند و در میان سخن یکدیگر سخن نمیگفتند با ایشان خنده و تشبیه بواقف میفرمودند
 و اگر غریبی می آمد خلافت آداب او را عفو میفرمودند و اگر بجهت او با حرف میگفت از وی بگذراندند و صاحب به نصیحت میفرمودند
 و اگر صاحب حاجتی بیاید او را اعانت کنند و مین برسانند و قبول شتانی میفرمودند از مداحان مگر کسیکه در برابر نعمتی با اندازه
 مدح کند و در میان سخن کسی سخن نمیفرمودند تا او حرف خود را تمام میکرد و مگر اینکه از حد تجاوز میکرد و در میگفت که او را نمی
 میفرمودند یا بر مضطر استند فرمود که پرسیدم از سکوت آنحضرت فرمود که سکوت شان بر چهار قسم بود یا بر سبیل علم بود که در
 برابر درشت گویی ساکت میشدند یا بر سبیل حذر و اندیشه از ضرر سخن بود یا از بر آیین بود که اندازه ملاحظت بهر یک
 ملاحظه میفرمودند که جمیع را در گوش دادن سخن ایشان و نظر کردن بسوی ایشان در یک مرتبه ندارند یا تفکر در امور دنیا و آخرت
 میفرمودند و آنحضرت علم را بصبر جمیع فرموده بودند پس هیچ امر آنحضرت از جا بر نمی آورد و از هیچ ناخوشی لطیفی
 و چهار خصلت در آن حضرت جمع نشده بود کارهای خیر را مداومت میفرمودند که مردم پیر ک ایشان نمایند و جمیع قبایل
 ترک میفرمودند که مردم نیز ترک کنند و هر خود را بکار میفرمودند و در چیزیک صلاح است در آن بود و قیام بامر میفرمودند که غیر دنیا
 و آخرت ایشان را در آن میداشتند و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر کوایت کرده است که در حضرت رسول

از خود بیخاطران

نه صفت بود که در هیچ کس غیر آن حضرت نبود سایه نه شدت نماز هر روزی که میگذاشت تا دو روز یا سه روز بعد از آن هر که میگذاشت
 از بوی خوش آن حضرت سینه است که حضرت ازین راه عبور فرموده اند هیچ سنگی و درختی ننگه شد مگر آن حضرت با سجد و تعظیم میکردند
 و بسند دیگر از حضرت صادق روایت کرده است که چون حضرت رسالت پناور او شب تاریک میدیدند نوری از روی
 مبارکش ساطع بود مانند ماه و در اجبار و یکر وارد شده است که شبها تا که حضرت در کجا عبور میفرمودند نوزجره
 مبارکش بر روی او می تابید مانند آفتاب و در حدیث دیگر از حضرت امیر المؤمنین دارد است که آن حضرت در مجلس
 که می نشستند نوری از جانب راست و از جانب چپ آن حضرت ساطع بود که مردم میدیدند و شوق است که یکی از این
 آن حضرت در شب تاری سوزنی گم کرده بود آن حضرت که داخل حجره او شدند بفرمود آن حضرت آن سوزن را یافت و حق
 مبارک آن حضرت را که میگفتند و داخل بوی خوش میکردند بیج شامه تاب آن نمی آورد و در هر طرفی که آن حضرت میفرمودند
 بشا به شک خوشبو میشد و هرگز مرغ از بالای سر آن حضرت پرواز نمیکرد و از پشت سر سید بر چنانچه از پیش رو سید بود و خواب
 و بیداری بیک جور میشد و در بعضی اجبار آمده که چون مهر نبوت را می کشود نورش بر نواختاب زیاد می میگردد
 هرگز در فوج آن حضرت را که در نزد ایشان فرود میسرود و بر هر چهار پای که سوار میشدند هرگز آن پیر نمیشد تا مردن بر هر خستیکه
 میگذاشت بر آن حضرت سلام میکرد و هرگز گس حیوانات دیگر بر بدن آن حضرت نمی نشست و رعب آن حضرت بکجا میراه و در لای
 تا غیر میگردد و از حضرت امیر المؤمنین منقول است که هرگز آن حضرت نان گندم تناول نفرمود و از زمان جو هرگز سبزه مرتبه متوالی
 سیر نخورد و چون نزد نیافت زرش نزد بود چهار در هم هر چون بود بیج طلا و نقره از دنیا نماند تا آنکه عالم سخر او شود و
 و غنیمتهای عظیم از کفار بدست آمده بود و در روزی بود که سه صد هزار و چهار صد هزار در هم قسمت میفرمود و شب سائل می آمد
 و سوال میکرد میفرمود که دانسته که نزد آل محمد شب یک صاع جو و یک صاع گندم و یک در هم و یک دینار نیست و منقول است
 که بر الاغ بی پالان سوار میشدند و لعین خود را بدست مبارک مینید میگردد و بر اطفال سلام میکردند و بر روی زمین
 با غلامان چیزی تناول میفرمودند و میفرمودند که بروش بندگان می نشینم و بروش بندگان طعام بخورم و کدام بند
 از من سزاوار تر است بتواضع و بندگی خدا و اگر غلامی یا کنیزی آن حضرت را بکاری بخوانند تا اجابت میفرمودند و عباد
 بیماران فقر میکردند و شایسته جنازه میفرمودند و با سائید معتبره منقول است که علی از جانب خداوند عالم
 به نزد آن حضرت آمد و گفت خدا سزا است بر سائید که اگر خواهی صحرای مکه را تمام برای تو طلا بکنم هر بسو آسمان کرد و فرمود که
 خداوند اینخواهم که یک در سیر باشم و ترا حمد کنم و یک روز گرسنه باشم و از تو طلب نمایم خواهی که این رساله بزرگ طویل از
 کدام اخلاق آن حضرت معجز گردد و اگر در این ساله بکتابها بسیار از عمده ذکر صد هزار یک اوصاف آن جناب بیرون می
 آید که از آن بی ادبانه که در بعضی و طهر که نظر میفرمودند که یعنی بعد از اقرار بر رسالت محبت الهیت من است که خدا

در هر روزی که آن حضرت
 میفرمودند و در هر طرفی که
 آن حضرت میفرمودند

از ایشان هر شکلی و شرکی را دور گردانیده و ایشان را معصوم و مطهر گردانید و از جمیع گناها نیکو گردانید بدانکه در نزد
حضرت اشاره فرموده اند باینکه آیه تطهیر در شان اهل بیت نازل شده و این آیه یکی از دلائل عصمت و امامت ایشانست
و در کتب اصحاب تفصیل این مورد مذکور است و بعضی از مطالب را در ضمن چند تنویر بر سبیل اجمال بطور بسیار تمسخر
اول در بیان آنکه هیچ عصری حاکم از امام نبی باشد و آن امام از جانب خدا میاید منصوب باشد بدانکه امامت
عبارتست از اولی تبصره و صاحب اختیار بودن در دین و نیای است بجا نشینی حضرت رسول و در ضمن دلائل وجود
نبی ظاهر شد که صلاح نام هدایت ایشان در رفع نزاع و جدال از میان ایشان بدون قبی و ریشی همیشه و چنانچه
حضرت امام رضا علیه التحیه و الثناء در علقه فصل بن شاذان فرموده است که چون خداوند عالمیان مردم را با امری چند تکلیف
فرمود و اندازه چند از برای او امر و نوازی خود مقرر ساخت و امر فرمود که ایشان از آن حدود نگذردند که مورت فساد
ایشان است پس ناچار است که برایشان مبنی بگذارند که مانع ایشان گردد از آنکه گردن در کتاب محارم نمودن زیرا که
اگر چنین شخصی نباشد بحکس اذیت و منفعت خود را از برای سفسده که بدگیری نماید گردد ترک نخواهد کرد چنانچه ظاهر است از
نفوس طبائع مردم لهذا خدا قیستی و امامی بر ایشان مقرر فرمود که ایشان را منع نماید از فساد و حدود و حکام الهی و در میان ایشان
جاری سازد چنانچه ظاهر است که هیچ فرق از فرق و ملی از ملی تمیض بقا ایشان بدون سرگروه و ریشی نبوده پس چون
جائز باشد که حکیم علیم این خلق را خالی گذارد از امامی که مصلح احوال ایشان باشد با دشمنان ایشان محاربه نماید
و غنائم و صدقات را در میان ایشان بعد از تقسیم نماید و امامت جمعه و جماعت در میان ایشان نماید و رفع ظلم از مظلوم کند
و اینها اگر امام در میان مردم نباشد که حافظ دین پیغمبر باشد هر آنکه ملت مندرس شود و دین بر طرف شود و احکام الهی متغیر
و تبدیل گردد و ارباب بدیع و ملاحظه در موردین احکام شرع زیاده و کم باری کنند و شبهه با در میان مسلمانان پیدا کنند زیرا که خلق
چنانچه می بینیم بیگانه ناقص اند و در طبائع و رای آنها ایشان اختلاف بسیار است و هر یک بخودش خود را می اخترع نمایند پس اگر حافظ
از برای دین نباشد دین بزودی باطل میشود و بسته معتبر بقول است که جمعی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق در خدمت آنحضرت
نشسته بودند و هشام بن حکم در میان ایشان بود و او درین شب با بود حضرت از او پرسید که ای هشام گفت لبیک یا بچ رسول الله
فرمود که مرا خبر نمیدی که با عمر بن عبید بصری چه بحث کردی و عمر از علما اهل سنت بود هشام گفت خدا تو را درم من جایگزین دنیا
سن یا آن نذار که در حضور تو چیزی بیان کنم حضرت فرمود که آنچه ما شمارا امر میکنیم بیاید لطاعت کنید هشام گفت که من آنرا در
بن عبیدر شنیده بودم که در سجده افتاده میگردد بصره رفته و در روز جمعه غسل بعهده شدم و مسجد درآمد دیدم که او نشسته بود و من
بزرگی برگرداننده بود و بجا یاه پوشیده یکی انگ کرده یکی را در آورده مردم از او سوال میکنند و غسل بچشم شدم و بدو را نود آفرینش
گفتم و گفتم ای پسر عالم من تویم خصیت میفرماید که از تو سوال کنم گفت بی پرسیدم که چشم دار گفت ای فرزند من چه سوالیست

بیان امامت

که ترسکتی گفت سوال من چنین است و جواب میخواهم گفت به پرس اگر چه سوال تو احمقانه است باز دیگر پرسیدم که
گفت بلی گفتم آن چه چیز را می بینی گفته نگه دار و شخصها را آن می بینم پرسیدم که بینی داری گفت بلی گفتم بچکار تومی آید
گفت تو را آن می شنوم پرسیدم که در آن داری گفت بلی گفتم بچکار تومی آید گفت مژه چیز را آن می بینم گفتم زبان داری
ت بلی پرسیدم بچکار تومی آید گفت آن سخن میگویم پرسیدم که گوش داری گفت بلی گفتم بچکار تومی آید گفت صدای
شنوم پرسیدم که دست داری گفت بلی گفتم بچکار تومی آید گفت چیز را آن می بینم پرسیدم که دل داری گفت بلی گفتم
بچکار تومی آید گفت آن تیز میکنم میان چیزائی که بر این اعضا و جوارح وارد میشود گفتم آیا این جوارح از قلب هستند
گفت نه گفته جوارح این اعضا را آن حسیل است با آنکه اینها صحیح و سالم اند و نفس ندارد گفت ای فرزند وقتی که این
جوارح شک میکنند در چیزی که بویند و باشند یا دیده باشند یا شنیده باشند یا حسیده باشند یا لمس کرده باشند رجوع قلب
میکند و آنرا حکم میازند که آنچه معلوم است متیقن میازد و شک از اهل سبک رواند گفت پس این اول را در بدن آدمی از برای
رفع شک و اختلاف جوارح مقرر ساخته است گفت بلی گفتم پس چهار است از دل بدون آن امور جوارح مستقیم نمیشود
گفت بلی گفتم ای ابامروان انصاف بده که خدا اعضا و جوارح بدن ترا بخرد و انگذاشت تا امامی از برای ایشان مقرر
فرمود که آنچه درست یافته اند تصدیق از ایشان میکنند و آنچه دران شک داشته باشند شک ایشان را بر طاعت کنند و تمام
این خلق را در حیرت و سرگردانی و شک و اختلاف گذاشت و امامی از برای ایشان مقرر فرمود که اگر شک بهر ساند با رجوع کنند
و رفع حیرت از ایشان میکنند پس ساکت شد و بعد از زمانی طفت شد و گفت تو هشام هستی گفتم نه گفت با او شنیدنی کرده
گفتم نه گفت پس از اهل کجائی گفتم از اهل کوفه ام گفت پس البته تو هشامی برخاست و مرد بزرگت و بی خود نشانی
و تا من حاضر بودم سخن گفت پس حضرت صادق تسبیح فرمود و گفت ای هشام این سخن از کجاست تو خسته بودی گفت
یا بن رسول الله چنین بر زبانم جاری شد حضرت فرمود که ای هشام دانند که آنچه بزرگم شده در صحبت برایتیم و موسی تو
است و از حضرت علی بن الحسین مرویست که فرمود ایمان امان مسلمانان و محبت خدا بر عالمیان سید بزرگ مومنان و
پیشوا شیعیان آقای مومنان ایمان اهل زمین از عذاب خدا چنانچه ستارا امان اهل آسمانند و ایمان اجتماع که
برکت با خدا آسان را نگه میدارد از اینکه بزمین افتد و نگاه میدارد برکت از زمین اهل زمین از اینکه باب فرود و نوبت
باران از آسمان بفرستد و شفاعت مرحمت بر ایشان بهین میکند و از سزاها نجاتها از زمین ببرد و اگر در زمین ای
زمان باشد زمین از هم پاشد و اهل زمین فروروند پس فرمود که از روزیکه خدا آدم را خلق فرمود هرگز زمین بی حتمی و خلیفه
نورده یا ظاهر و مشهور بوده یا غایب و مستور و از امام و خلیفه که نخواهد بود زمین تا روز قیامت و گناین بود عبادت خدا و
زمین نمیشد و آدمی بگوید که عرض کردم که مردم از حتمی که غایب باشد چه نفع میبرد فرمود که مانند تقاضای که مردم از آفتاب

و اینهاست

ایضا

زیرا بر سر بند و نقولست از جبار صغیری که از حضرت امام محمد باقر برسدیم که مردم را چه صلاح است به پیروی امام فرمود که
 او بر آنکه عالم بر صلاح خود باقی بماند زیرا که حق تعالی عذاب ارفع میکند از اهل زمین تا پیغمبر با امام در میان ایشان است
 چنانچه حق تعالی پیغمبر فرمود که خدا ایشان را عذاب نمیکند و حال آنکه تو در میان ایشان هستی و پیغمبر فرمود که ستارگان آنان
 اهل آسمانند و اهل زمین از زمین بگذرند و از آسمان بر طرف شود قیامت ایشان قائم شود و چون اهل بیت از زمین بر طرف
 شوند قیامت اهل زمین بر پا شود و مراد با اهل بیت آنجماعت است که از خدا فرموده است که ای گروه مؤمنان! طاعت نما کنید را
 و طاعت نماید رسول خدا را و صاحبان امر از خود را و صاحبان امر آنصوابان مطهران از جمیع گناهان که هرگز گناه
 عصیت نمیکند و همیشه از جانب خدا مویذ و موفق است و در بخت ایشان خدایندگان از روی سید مومنان ایشان
 شهر خدا معمور است و بر ایشان آسمان مبارک و از زمین گیاه میزید و با ایشان خدا صفت سید هدگان به کاران او خدا
 خود را برودی نیفرستد و هرگز ایشان از روح القدس جدا نمیشود و روح القدس نیز از ایشان جدا نمیشود و هرگز
 ایشان از قرآن جدا نمیشوند و قرآن از ایشان جدا نمیشود یعنی قرآن تمام نزد ایشانست و معنی قرآن ایشان
 میدانند و عمل بحجج قرآن ایشان می نمایند و با سائید متواتره این مضامین از اهل بیت وارد شده است و سید ما
 معتبر بر حضرت صادق منقولست که اگر در زمین نباشد مگر دو نفر که یکی از ایشان التبت امام خواهد بود و سید محمد
 از آنحضرت منقولست که جبرئیل بحضرت رسول نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که من هرگز زمین آنکه ششم گمراهی که
 او عالمی و آبا بود که طاعت منج هدایت مرا بخلق میثما سائید و از میان پیغمبر پیغمبر گمراهی است بجا خلق بود و هرگز نمیکند
 شیطان اگر مردم را گمراه کند کسی نباشد که محبت من باشد و خلق را بسوس من هدایت نماید و عارت با من باشد و از
 بر هر قومی البته هدایت کننده هست که سعادت مند از هدایت نماید و محبت برابر باب شقاوت تمام میکند و لیساً
 از آنحضرت با سائید تکلمه منقولست که فرمود که هرگز زمین خالی نیست از کسی که زیاده و نقصان برنج انداند و اگر زیادتی
 در دین بکنند زیاده را میزد و اگر کم کنند کمی را تمام کند و گرنه امور مسلمانان مختلط و شسته شود و میان حق و باطل فرق
 نکنند و عقول سلیمه بر این مضامین حکم مینماید و این اخبار معتبره بی نهایت است و اگر کسی تفکر نماید شتمل بر بر این
 حقه و اقیقه است هر یک از این احادیث و لیساً دلائل عقلیه و وجه نقلیه که بعضی گذشت در کتب اصحاب مفصل
 مذکور است شاهد است برین که امامت بدون نعل آبی نیباشد و صاحب عقل مستقیم همین یقین میداند که خداوندی که
 جمیع جزئیات احکام را حتی احکام بیت الخلاء رفتن و جماع کردن خوردن آشامیدن را بیان فرماید و بعقل مردم نگذارد
 البته امر خلافت و امامت که از عظم امور است و موجب بقا احکام شریعت و صلاح است نجات ایشانست بعقول
 ضعیف خلق نخواهد گذشت و لیساً جمیع پیغمبران و معنی تعیین فرمودند چون پیغمبر آخر الزمان و معنی تعیین نفرستد

در این
 باب

با آنکه شفقت او نسبت به ماست از جمیع پیغمبران بیشتر بود و پیغمبران بجز او را احتمال بعثت پیغمبر دیگر بعد از ایشان بود و آنحضرت نسبت
 که بعد از پیغمبر نخواهد بود و ایضا این معلوم است که آنحضرت هرگز در ایام حیات غیبتی اختیار نفرمودند مگر آنکه خلیفه آنحضرت
 پس غیبت کبری و ارتحال بعالم بقا چون تعیین نفرماید و ایضا جمیع عالم را امر وصیت میفرمود چون خود ترک وصیت نماید ایضا
 چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد عصمت از شر الطمان است آن امر باطنیست بغیر اعلام الغیوب کسی بر آن اطلاع ندارد پس باید که از
 جانب خدا منصوب باشد و این مضمون آنحضرت صاحب الامر نقولست در ضمن حدیثی که بر فوائد بسیار مشتمل است لهذا اکثر آنرا ایراد کنیم
 منقولست از سعد بن عبد القدر قمی که از اکابر محدثین است که رویه مبتلا شدم بمباحثه بدترین نواصب بعد از مناظرات
 گفت که وای بر تو و بر اصحاب تو شما گروه روافض مهاجرین انصار را طعن میکنید و انکار محبت پیغمبر نسبت با ایشان مینمایید
 اینکه ابو بکر سبب و مسلمان شدن از همه صحابه بهتر بود و از بسکه پیغمبر او را دوست میداشت در شب غار او را همراه خود برد
 چون میداشت که او بعد از آنحضرت خلیفه خواهد بود که سبب او تلف شود و او مسلمانان بعد از او معطل شود و آنحضرت علی
 ایضا لب را بر جا خود حوایانید بر آنکه میدیدست که اگر گشته شود و شما با مسلمانان نمیرسد من ازین سخن جوابها گفتم اوست
 پس گفت ای گروه روافض شما میگوئید که ابو بکر و عمر منافق بودند و حکایت شب عقبه و پیمانند خشن و لویل خود می آورید بگو ای
 ایشان از رو طوع و رغبت بود یا از رو اگر با خود فکر کردم که اگر گویم از طوع و رغبت بود خواهد گفت که پس نفاق چه معنی دارد
 و اگر گویم که از راه جبر بود خواهد گفت که در مکه جبر نبود و اسلام قوی نه داشت که مردم مجبور شوند از جوابها و ساکت شدم و دیگر
 بر گشتم و طوع و رغبت ششلی برزاده از جهل سوال از مسائل مشکله و این مسئله را اوج کردم که بخیرت حضرت امام حسن عسکری العظمی
 با احمد بن اسحق که وکیل آنحضرت بود در قم چون او را طلب کردم گفتند متوجه شدم سخن رای شد من از عقب او روان شدم
 چون با او رسیدیم حقیقت حال گفتم گفت خود با من بیاد از حضرت سوال کن با او رفیق شدم چون برود لقمه آنحضرت
 رسیدیم و حضرت طلبیدیم حضرت فرمود داخل شدیم و احمد بن اسحق با خود همیشه داشت که در میان آنها پنهان کرده بود
 و در آن میان صدو شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان همزده بود و بخیرت حضرت فرستاده بود چون
 نظر بر روی مبارک حضرت انداختیم رو آنحضرت از بابت ماه شب چهارده بود در سخن مصفا و تقد و ضیا و بردن حضرت طفلی
 نشسته بود که از بابت شتری بود در کمال حسن و جمال و برشش دو کا کل بود و نزد آنحضرت اناری از طلا بود که بجا هر گز اینها و
 گنینه نام صحیح کرده بودند و یکی از بزرگان بصره هدیه بر آنحضرت فرستاده بود در دست حضرت نامه بود که کتابت میفرمود و آن
 مانع میشد آن نامه را انداختند که آن طفل متوجه آن میشد و خود کتابت میفرمودند پس احمد بن اسحق را کشود و نزد آنحضرت گذاشت
 آن طفل فرمود که اینک ایوا و تحفا شیعیان است بکش و حضرت شو حضرت صاحب الامر فرمود که ای سوسا یا جابر است که من استعلام
 کردم که جمیع گنایان پاکستند از کم سبب و الهای حرام و هر چه با حرمین باطل بعد از آن حضرت صاحب الامر فرمود که ای پسر

اینها را
 در کتاب
 شرح
 ...

اینها

اسحق بیرون آور آنچه در میانست اما مال حلال و حرام را از هم جدا کنیم احمد بن اسحق یک کیسه بیرون آورد حضرت صدیق
 فرمود که این از فلان است که در فلان محله قم میباشد و شصت دو اشرفی درین کیسه است چهل پنج دینار مثل از قیمت
 لگیدست که از پیر باو میراث رسیده بود فروخته است و چهار دینار ش قیمت هفت جامه است که فروخته است و از
 کرایه دوکان دینار است حضرت امام حسن فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز درین میان حرام است که تا بیرون
 کنه فرمود که درین میان یک اشرفیت بسکه رنجی که بتاریخ فلان ده اند و تاریخش بران نقش است و نصفش محو
 شده است و یک تیار قراض شده ناقصی است که یک انگ نیم است حرام درین کیسه همین دو است و وجه حرام آن
 که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه او را نزد جلاهی که از همسایگانیش بود مقدار یکم نیم ریمان بود
 و در برین گذشته و دزد و آنرا برود و آن مرد چون گفت که این اوز و برد تصد نقیش نکرد تا او ان ازو گرفت و
 با یکتر از ان که دزد برده بود و همان زن او که آنرا باختد و فروخت و این فریاد را قیمت آن جامه است حرام
 است چون کیسه احمد کشود و دینار همان علامت که حضرت صاحب الامر فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی
 را تسلیم نمود پس صره دیگر بیرون آورد حضرت صاحب الامر فرمود که این مال فلانست که در فلان محله قم میباشد
 پنج اشرفی درین صره است و ما دست باین دراز میکنیم پسید که چرا فرمود که این اشرفها قیمت گندم است که میان
 او و بزرگانیش مشترک بود حصه خود را زباده کیل کرد و گرفت و مال آنها درین میانست حضرت امام حسن فرمود که
 راست گفتی ای فرزند پس با احمد گفت که این کیسه با او رو وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما میخواهیم و انبیا
 حرامست بعد از ان فرمود که آن جامه که آن پیر زن بر ما فرستاده بیاد احمد گفت که آنرا در میان خود همین پنهان
 کرده بودم فراموش کردم و بخواست که بیاد رو پس حضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که ای سعید چه مطلب آورده
 گفتم شوق ملازمت تو مرا آورده است فرمود آن سالی که داشتی چه شد گفتم حاضر است فرمود که از تو چه میسر شد
 حضرت صاحب الامر فرمود و گفت پیرانچه را سخاوتی گفتم ای مولای فرزند مولای من سوا بیت مبار رسیده است که حضرت پیغمبر
 طلاق زمان خود را باختیار حضرت امیرالمومنین گذاشت حتی تا مگر در روز اجل حضرت امیر رسو فرستاد به نزد عالم طلاق
 و فرمود که سلام و اهل اسلام را هلاک کردی بان غشی و فریبی که از تو صادر شد و فرزندان خود را به حالت و ضلالت بهلا
 انداختی اگر دست ازین عمل بگیری بهتر و الا ترا طلاق میگویم این چه طلاق بود که بعد از وفات با حضرت مفضول حضرت
 صاحب الامر فرمود که حق سبحانه و تعالی شان زمان پیغمبر اعظم گردانیده بود و ایشان را شرف مادر و کنان بودن مخصوصا
 ساخته بود حضرت رسول بحضرت امیرالمومنین فرمود که این شرف برای ایشان باقیست تا طبع خدا باشند هر یک از ایشان
 که بعد ازین بعصیت خدا کنند و بر تو خروج کنند تو او را طلاق بگو و ازین مشرف بنده از بعد از آن

ذکر تقوی بجز حضرت صاحب

پرسیدم که یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله از نفسی این آیه که خداوند عالمیان بخدمت موسی میفرماید که فاطمه نعلک است با او
 المقدس مطوی که ترجمه آن هر نفسی نیست که بکن نعلین و در برستی که تو در او پاکیزه که طوی نام دارد و برستی که اتحاق علماء است
 که نعلین آن حضرت از پوست میده بود و این حدیث فرمود که بکنده حضرت فرمود که هر که این سخن را بگوید بر موسی لعنة الله علیهم است و او را
 پاره نبوت جاهل و نهسته زیرا که خالی از این نیست که نماز موسی در آن نعلین جایز بود یا نه اگر نماز جایز بود پوشیدن نعلین در آن
 بقعه نیز جایز خواهد بود هر چند آن مکان مقدس مطهر باشد و اگر نماز در آن جایز نبود پس موسی حلال و حرام را نمیدانست خالص
 بود بچیز که در آن نماز نمیتوان کرد و این قول کفر است که علم پس شما طلب آبی بفرمایند فرمود که موسی او را می کند قریب بود
 و گفت خداوند من محبت را برای تو خالص گردانیده ام و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام و محبت زوق فرزند من زود روشن
 و آمده بود که بر ایشان نفس بیاورد حق تعالی فرمود که محبت اهل را از دل بیرون کن اگر محبت ترا از ابرو با ما خالص است
 و دل تو از خیال دیگران مطهر است و اگر در وادی مقدس محبت ثابت قدمی پس نعلین که کنایه ازین محبتهاست در آن
 چنانچه بعضی می یازد این نقل کرده اند که در عالم خواب که چیزها بشما بنظری آید کفش شمال زلفت و کسکه در خواب بیند که کفشش را
 زود برداشتی می میرد و از او دور میشود و سعد گفت که دیگر پرسیدم از او بیل که بعضی فرمود که این وقت از اخبار غیب است که خدا
 بخدمت زکر یا خبر داده و بعد از آن بخدمت رسول اعلا فرموده است و بعضی این بود که حضرت زکر یا انضا طلب کرد که با
 مقدس آل عبا را باو تعلیم نماید که در شد آید با شما پناه برد جبرئیل آمد و اسرار ایشان را تعلیم آن حضرت نمود پس چون حضرت زکر یا
 نام محمد و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را یاد میکرد غم او بر طرف میشد و خوشحال میشد چون نام مبارک حضرت امام حسین
 یاد میکرد گریه بر دستش میشد و ضبط خود نمیتوانست کرد و در سجده نماز میکرد که خداوند اجرا نام آن چهار بزرگوار را که بر زبان
 میرانم شما من را اهل میشود و مسرور میگردد و نام اهل عالمی قدر را که فکر میکنم شما من را بیجان آید و مرا از گریه طاقت نیامد
 پس خدای تعالی قصه شهادت و مطلوبیت آن جناب را بزرگوار می فرمود و گفت که بعضی پس کلام اشاره تمام کرد که
 و با هلاک عترت ظاهر است و با وجودی است که کشنده و ظالم ایشان بود و عین عطفش تشنگی ایشانست در آن صحرا و
 صا و صبر ایشان است چون زکر یا این قصه در دماغ راستید که روز از مسجد حرکت نکرد کسی از خود در راه نداد و شوق گریه
 زاری و ناله و بیقراری شد و مرثیه بر مصیبت آن حضرت میخواند و میگفت آبی آید دل بهترین خلقت را بصیبت فرزندش
 ببرد خواهی آورد آبی بلای چنین مصیبتی را بسا غمت او راه خواهی داد آبی لعلی و فاطمه جانانه این مصیبت را خواهی پوشانید
 آبی چنین در دلمی را بمنزل رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد و کعبه ازین سخنان میگفت که آبی مرا فرزندی که است فرما
 که در پیبری دیده است باور کوشن شود چون چنین فرزندی که است فرمائی مرا فرغیده محبت او گردان پس چنین کن که دل
 و بصیبت آن فرزند چنان بر آید که دل محمد حبیب تو برای فرزندش ببرد خواهد آمد پس خدا بجای را که است فرموده باشند

جواب سئوال

حضرت امام حسین شهادت فائز گردید و حضرت یحیی شش ماه در شکم مادر بود و عمل حضرت امام حسین نیز شش ماه بود پس عرض کردم
 که بغیر دلیل چیست برین است بر خود امام اختیار نیت و نیت کرد و فرمود که امامی اختیار خواهند کرد که صلح احوال ایشان
 یا امامی که مفسد احوال ایشان باشد گفتن امامی که موجب صلاح ایشان است چه میگوید چون میدانند که باعث صلاح ایشان
 خواهد بود و حال آنکه از خیمه او خبر ندارند گاه باشد که گمان کنند که صلح است و آخر مفسد ظاهر شود و از همین علت است
 که مردم نمیتوانند بر خود امام تعیین نمایند پس فرمود که بر این مطلب برای بیان بنایم که عقل تو آنرا قبول کند
 بگو که پیغمبر که خدا خلق فرستاده و ایشانرا از میان خلق برگزیده است کتابها بر ایشان فرود فرستاده و ایشانرا بر
 یوحی و عصمت گردانیده و ایشان علمها هدایت است مانند اختیار ایشان از اختیار جمیع است بهتر است دوستی و علیتی از
 جمله ایشانند آیا جائز است با خود عقل و کمال علم ایشان یک کس از میان است اختیار کنند بخوبی بعقل خود و برگزیده
 ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان کنند که او کوسن است گفتن نه فرمود که موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم و نزول وحی
 بر او از ایمان قوم خود و بزرگان لشکر خود هفتاد کس اختیار کرد که با خود بطور بردگی بچاه موسی میدادند و نخلستان
 میسوزد ایشانرا و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند چنانچه خدا حال ایشانرا بیان فرموده پس هرگاه برگزیده خدا کسی را
 اختیار کند گمان اینکه صلح است است و افسد است ظاهر شود پس چه اعتماد باشد بر مختار و برگزیده عوام ناس که خبر ازانی که
 مردم ندارند و مهاجرین انصار که بر سر مردم اطلاع ندارند پس بیاید امام از جانب کسی منصوب شود که عالم انصاف
 و خفیات امور مردم باشد بعد از آن با عیال فرمود که ای سعید خصم تو میگفت که حضرت رسول ابو بکر را برای شفقت بخار
 چونکه میدادند که او خلیفه است مبادا کشته شود چرا در جواب گفتی که شما روایت کرده اید که پیغمبر فرمود که خلافت بعد
 از من شش سال خواهد بود و این شش سال را بمرحله خلیفه قسمت کرده اید پس گمان فاسد شما این هر چهار خلیفه بحق اند
 پس اگر این باعث معنی بدون بغار بود بایست که همه را با خود بغار میرد و بنا بر آنکه تو میگویی آنحضرت در باب آن
 خلیفه دیگر تقصیر کرده و شفقت بر ایشانرا ترک کرده و حق ایشانرا سبک شمرده و آنچه آن خصم تو از تو پرسید که اسلام
 ابو بکر و عمر بطبع بود یا بکر است چرا گفتی که طوعا بود اما از هر طبع دنیا میرا که ایشان با کفره بیرون مخلوط بودند و ایشان
 از روی توریته و کتابها طوعا احوال محمد را بر ایشان بخوانند و میگفتند او هر عرب مستولی خواهد شد و بادشاه خواهد شد و بادشاه
 او از بابت بادشاهی بخت انصر خواهد بود اما دعوی پیغمبر خواهد کرد و از کفر و عناد میگفتند که پیغمبر نیست اما بدوی دعوی
 خواهد کرد چون حضرت عمر رسالت فرمود ایشان از رو گفته بودند لیا به کلین گفتند بر این طبع این که شاید ولایتی و حکومتی
 حضرت با ایشان بیرون و با طبع فرودند و چون سخن را یوس شدند با منافقان بر بالا عقیده رفتند و آنها خود را بستند که کسی
 ایشانرا نشناسد و بپایان گفتند که شمر حضرت را مردم دهند و حضرت را هلاک کنند پس خدا جبرئیل را فرستاد و پیغمبر خود را از ایشان

و علیتی از

و خفیات امور مردم

حفظ کرد و هرگز نتوانستند برسانند و حال ایشان مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیرالمومنین از روی طبع لطیف هر بیت کردیم
 که حضرت بهر یک از ایشان لایق و حکومتی بود چون مایوس شدند نسبت را شکستند و خروج کردند و بجوای اهل خود در دنیا و آخرت
 رسیدند و سید گفت که چون سخن تمام شد حضرت امام حسن عسکری بر نماز برخاستند و حضرت صاحب الامر ایشان بفرستادند و بنام
 احمد بن اسحق را دیدم که گریبان می آید گفتیم چرا دیدیم که سبب گریه تو چیست گفت آن جلدی که حضرت فرمود پدیدانند گفتیم ای نسبت
 برو بجز آن عرض کن پس رفت و خندان برگشت و صلوات بر محمد و آل محمد سیرستاد و گفت همان جلدی را دیدم در زیر پاپا حضرت
 افتاده بود و بر رویش نماز میکردند سید گفت که حمد الهی کردیم و چند روزی که در آنجا بودیم هر روز بخدمت حضرت میرفتیم حضرت
 صاحب الامر را نزد حضرت ملازم میکردیم پس چون روز دوع شد بن احمد با دو مرد پیر از اهل قم بخدمت آنحضرت پیغمبر
 احمد در خدمت ایستاد و گفت یابن رسول الله رفتن من بدیک شده و محنت مفارقت تو بسیار دشوار است از خدا
 سوال میکنم که صلوات بر جدت محمد مستطیع و بر پدرت علی مرتضی و بر مادرش سیده فاطمه و بر بهترین جوانان اهل
 بیروت و عمویت و بر ائمه طاهرين پدرانم و بر تو صلوات فرستند و بر فرزندت و از خدا طلب نمایم که شان ترا رفیع گرداند و
 دشمن ترا شکوب گرداند و درین آخر دیدن ما بنا شد حال ترا چون این بگفت حضرت گریست که عظمت گریه آنرا بسیارش
 فرود نیت و فرمود که ای پسر اسحق در دعا زیاده طلب که درین گشتن بجز رحمت الهی خواهی رفت احمد چون این را شنید
 بیوش شد و چون بهوش آمد گفت از تو سوال نمایم بجز آنست جدت که مرا مشرف سازد بجایه که کفن خود کنم حضرت
 دست بزمیر بساط خود کردند و سیزده درهم بر توردند و فرمودند که این بگیر و از غیر این نه خرج خود کن و کفن که طلبید
 تو خواهد رسید و فرزندان کاران اخذ صلح میکنند سید گفت که چون گشتیم و بسته قرنی منزل حلوان رسیدیم احمد تپ کرد
 و بیماری صعبی او را عارض شد که از خود مایوس شد و چون بجوان رسیدیم در کاروان سفر فرود آمدیم و احمد شخصی از اهل قم
 را شنیدیم که در حلوان میبود بعد از زمانی گفت همه بروید و ما تنها بگذارید ما هر یک بجا خود گشتیم چون نزدیک صبح شد
 پیشم کشودیم کافور خادم حضرت امام حسن عسکری را دیدیم که سیگویی که خدا شمارا صبر نیکو بدهد در سعیت احمد بن اسحق
 اقیبت این سعیت را برای شایخ گروان از غسل و کفن احمد فارغ شدیم بر خیزید و او را دفن کنید که او از همه شاکرانی
 بود نزد امام و پیشوای شما این را گفت و از نظر ما غایب شد پس ما بر خاستیم و با گریه و نوحه او را دفن کردیم رحمه الله
 تعالی و این بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که خدا پند فرود اصد و طبیعت مرتبه بعد از آن
 در هر مرتبه تا یکدر در باب امامت و وصایت امیرالمومنین و ائمه زباده از واجبات دیگر فرمود و کلینی روایت کرده است از
 حضرت امام موسی که پدرم حضرت صادق گفتیم که چنین بود که حضرت امیرالمومنین نامه وصیت خود را نوشت که پیغمبر
 و آنحضرت سینه نوشت و جبرئیل و ملائکه مقربین گواه شدند فرمود که ای ابو الحسن من بود و لیکن چون نزدیک وفات

وفات احمد بن اسحق

حضرت رسالت پناه شد نامه نوشته جبرئیل آورد با هیجان از ملاکه جبرئیل گفت که یا محمد امر کن بیزن در هر که نزد تو هست بخیر صبی تو
 علی بن ابیطالب که وصیت نامه ابا و تسلیم کنیم و بر او گواه شویم که تو دفع وصیت با او نمودی و او قبول نمود و ضامن ای که شد پس که در حق
 بود بغیر حضرت امیر المومنین فرمود که از خانه بیرون برو و حضرت فاطمه در میان پرده در استیاده بود پس جبرئیل گفت که یا محمد خدا تو
 ترا سلام میبازد و میگویی که این همه نیستی کل بر آنچه ما ترا خبر داده بودیم و پیمان را تو گرفته بودیم و بر تو شرط کرده بودیم از وصیت ابا
 علی بن ابیطالب من گواهم درین امر بر تو و ملاکه را بر تو گواه گرفته ام و تن ای محمد کافیم ازیرا گواهی درین هنگام من قال حضرت رسالت
 بزرگ آمد و فرمود که ای جبرئیل پروردگار من سلام است یعنی سالم است از جمیع عیبها و نقصها و سلام و سلامتیها همه بر تو است
 و سلامتیها با او برگردد و راست میفرماید خداوند من نیکو فرموده نامه را برده پس جبرئیل نامه را تسلیم حضرت سول کرد
 که حضرت امیر المومنین تسلیم نمود چون آن حضرت بخت حضرت امیر المومنین تسلیم نمود جمیع نامه احرف بحرف خواند پس حضرت سول فرمود که یا علی
 این عهد است که خدا با من کرده بود و پیمان شرطیست که بر من گرفته بود و امانت او بود و نزد من تبلیغ رسالت و کرم و ادا امانت نمودم
 حضرت امیر المومنین فرمود که من گواهی میدهم بر تو پروردارم خدا تو یاد که تو را سپید رسالتها خداوند خود را و خیر خواری همه است
 کردی و آنچه فرمودی راست فرمود و گواهی میدهند گوش و چشم و گوشت خون بر او جبرئیل گفت که من بر او گفتم و
 گواهی میدهم انگاه حضرت سول فرمود که یا علی وصیت مرا فرگفتی و هستی و ضامن منی بر خدا و بر من که فاتی یا آنچه درین
 وصیت ترا بان امر کرده اند حضرت امیر المومنین فرمود که بی پروردارم خدا تو یاد نیست ضمان اینها و بر خدا است که مرا اعانت
 و توفیق دهد که ادا اینها بکنم حضرت سول فرمود که یا علی سخوام بر تو گواه بگیرم که من تو پیمان گرفتم که در روز قیامت بر من
 بدهند حضرت امیر المومنین فرمود که گواه بگیر حضرت سول فرمود که جبرئیل با ملاکه مقربین حاضر شده اند که گواه شوند ایشان
 میان من تو امیر المومنین فرمود که پروردارم خدا تو یاد تو ایشانرا گواه بگیر من نیز ایشانرا گواه بگیر پس حضرت سول ایشانرا گواه گرفت
 و از جمله چیزهاییکه با هر کسی حضرت امیر المومنین شرط کرد این بود که یا علی وفا میکنی یا آنچه باین نامه نوشته است از دوستی هر که دوست
 و رسول باشد و از برادر و دشمنی هر که دشمن رسول باشد و پسر از نمونان زیشان با صبر بر فرزند برودن چشم و با صبر بر غصب کردن حقت و غصب نمودن
 خست و نگاهند داشتن حرمت گفت بی یا رسول الله قبول کردم و حضرت امیر المومنین فرمود که بحق خدا یکدانه بارشگاه
 و گیاه رویانیده و خلایق را آفریده که شنیدم که جبرئیل بخت رسول میگفت که بشناسان بعلی که در پیش باطل خواهد شد که در حق
 او حرمت خدا و رسول است و بگو که شبیه خواهد شد در راه دون ریشش از خون سرش نگیین خواهد شد فرمود که چون سخن جبرئیل
 را شنیدم مدبوش شدم چنانچه برود در افتادم و گفتم بلی قبول کردم و در آنچه شدم و سی خواهم کرد و میر خواهم نمود هر چند حرمت
 ضائع شود و سنتهای پیغمبر صطل شود و کتاب دریده و ضایع شود و کعبه خراب شود و چشم بخون سرم خضاب شود و صبر خواهم
 در صفا آنرا اطلب خواهم نمود تا بسوی تو آیم انگاه حضرت سول حضرت فاطمه و امام حسین و امام حسین را طلبید و ایشانرا نیز

در وصایای حضرت رسول

خبر بود مثل آنچه امیر المومنین را خبر داده بود و از ایشان پیمان گرفت و ایشان مثل فرموده آنحضرت جواب فرمودند پس حضرت
 را هرگز ندیده پس طلایی بهشت که آتش بان در سینه بود و حضرت امیر المومنین سپردند را وی میگوید که خدمت حضرت نام
 عرض نمودم که پدرم صد آتوباد و نیکوئی که در آن عصیت چه نوشته بود حضرت فرمود که سنتمای خدا و رسول و احکام ایشان
 بود پرسیدم که آیا این در وصیت بود که آن کافران غصب خلافت خواهند کرد و مخالفت امیر المومنین خواهند نمود و فرمود که آری
 که جمیع آنها بود حرف بگفتند این آیه را که انلحن بنی المونی و نکتب ما قده و القارم و کل شیء احصیناه
 فی امام سبیدیه که ترجمه اش بقول مفسرین نیست که بدستیکه بازنده بگیرد انیم مرد گانزاد در روز بعثت و جبر او بیوسیم
 آنچه پیش فرستاده اند از علمهای نیک و بد و نشانهها قدم ایشان را آنچه اثر افعال ایشان بعد از ایشان بیاندی تو بسیم و
 همه چیز را از نیک و بد شمرده ایم و بیان کرده ایم در امام حسین بعضی گفته اند امام حسین لوح محفوظ است و بعضی گفته اند که تمام
 اعمال است و بعضی احادیث با حضرت امیر المومنین تفسیر شده و ظاهر این حدیث نامه وصیت است انگاه فرمود که والله که بخدا
 امیر المومنین وفاطیه گفت که آیا فمیدید آنچه بشما گفتم و قبول کردید ایشان گفتند بلی راضی شدیم و قبول کردیم و صبر داریم
 بر آنچه ما را بختم آورد و موجب آزار ما باشد و بسند جبر حضرت صادق روایت کرده است که فرمود که خداوند عالمیان بر شما
 نامه فرستاد پیش از وفات او و وحی فرمود که یا محمد این وصیت است به نجیبان از اهلبت فرمود که کیستند نجیبان که جبرئیل گفت
 علی بن ابیطالب و فرزندانش و بر نامه مهر از طلا بود پس حضرت رسول آن کتاب را با حضرت امیر المومنین داد و هر فرمود
 که یک مهر آنرا بگیر و با آنچه در وقت آن مهر است عمل نماید آنحضرت چنین کرد و آنچه کرد از روی آن نامه الهی بود و در هنگام
 حضرت امام حسن داد و آنحضرت یک مهر دیگر را بر گرفت و با آنچه در تحت آن بود عمل نمود پس حضرت امام حسین تسلیم نمود
 و آنحضرت مهر خود را برداشت نوشته بود که خروج کن با جاعلی کسب شهادت که ایشان می باید البته با تو شهید شوند
 و جان خود را در راه خدا بفروش پس آنحضرت چنین کرد و نامه را بعلی بن حسین داد آنحضرت مهر خود را کشود نوشته بود
 که سر حد پیش انگش خاموش باش لازم خانه خود باش و متعرض کسی مشوک تا مرگ ترا در رسد و آنحضرت چنین کرد و نامه
 امام محمد باقر سپرد چون مهر را برداشت نوشته بود که مردم را حدیث بگو و فتوی بده و از غیر خدا اندیشه مکن که هر کس متضرری
 نمیتواند رسانید پس آن نامه را حضرت امام جعفر صادق گوید آنحضرت در زیر مهر خود یافت که مردم را حدیث کن و فتوی
 بیان ترا و علوم را ببیت خود را پس کن تصدیق پران شالسته خود را بروم برسان از غیر خدا ترس که تو در جزو امان
 خدایم و چنین هر یک دیگری تسلیم نمایند و مقتضای آن عمل میکنند تا قیام همه آل محمد تنویر و دم در بیان عظمت
 امام است بدانکه فرقه نهجیه امامیه را عقدا و نسبت کلام بسیار اول تا آخر از جمیع گنا مان صغیر و کبیر معصوم
 و اهل سنت چون میدانند که هر گاه عصمت شرط امامت باشد حقیقت امامت خلفا ایشان برهم نیخورد و میگویند عصمت

در کتابهای معتبره

ب

امامت شرط نیست و بر تطلان همین دلائل عقلی و معنی بسیار است و بر صاحب عقل مستقیم پوشیده نیست که این چنین شخص را باید
 که جمیع امور دین دنیا و باطن است باید که معصوم باشد در علم و عمل و ملاقات مرتبه بر امامت که منافی بطور خود خواهد آمد
 و این شخص نیز محتاج خواهد بود با آن در نهائی چنانچه نزد انصاف ظاهر است و از امتش خلل بسیار در دین خواهد رسید زیرا که از
 فتاوی غلطش ممکن است که بدعتها منتشر گردد و احکام حقه دین متروک شود و بسیار باشد که مقابله علیه بطور آید که هیچ
 نحو اصلاح پذیر نباشد مثل اگر غلط کند در تعیین خلیفه بعد از خود بگمان اینکه قابل خلافت و امامت است و از خود دور است
 امامت بطور آید پس اگر است متعرض نشود صورت اینست که اگر قصد عزلش کند منازعه دشمنان علیه و این
 است حادث شود که حق در میان ضایع شود چنانچه در واقع کشتن عثمان طرح عایشه و طلحه و زبیر و سعید و خوارج بطور آید
 تا آنکه کار است دنیا و رسول معویه و بیز و امثال آن ظالمان بی دین قرار گرفت و آن قسم ظلمها بر اهل بیت راست
 و سایر اهل اسلام چنانچه و ایضا ظاهر است قبح امامت امامی که آنچه مردم را بان امر کند خود بفعل نیاید و در اینجا
 نبی که از او بطور آید و از مذاق تشکیک در قرآن مکرر تقسیم جماعت را بدست قبیح فرمود و ایضا نفوس مردم از اطاعت
 چنین شخصی متنفر میباشند و فخرانی در تفسیر آیه اول الامر گفته است که این آیه دلالت میکند بر عصمت عدم جواز خطا او اول الامر
 و آنکه لازم می آید که هم امر باطاعت شان شده باشد و هم نمی از اطاعت زیرا که اطاعت در محرمات حرام است و همچنین در
 تفسیر آیه و کونوا مع الصادقین گفته است که مراد از صادق معصومین اند و خدا را به تظہیر از عصمت خود داده چنانچه
 بعد از این بیان خواهد شد و اکثر مفسرین در آیه لایزال عهد الطالین احترام کرده اند که دلالت بر عصمت امام دارد زیرا که
 حضرت عورت تشکیک شانه حضرت ابراهیم و می فرمود که اے جاعلک للناس الاما ما تر ابراهیم مردم امام گردانیدم حضرت
 ابراهیم در خواست نمود که بعضی از ذریت من نیز این شرف ماکر است فرما خطاب رسید که عهد است و خلافت بظالمان
 نمیرسد و هر فاسق ظالم است بر نفس خود چنانچه خدا مکرر با سقانا و صفت فرموده تنویر سوم بدانکه احادیث از طرق عامه
 و خاصه بعد از آن رسیده است که آیه تظہیر شان اهل بیت رسالت نازل شده کمال عباد باشند و واقع بعضی از احادیث جمیع
 آیه ما داخل امامت صاحب کشف المصابین علیهم السلام است و رتبه بیابله ذکر کرده است که چون حضرت رسول تعالی
 نجران را بیابله خواند ایشان صلت طلبیدند چون با یکدیگر خلوت کردند باقی که صاحب را ایشان بود گفتند بصحبت
 سیدتی گفتند است ای گروه نصاری شاد و نسید که محمد پیغمبر فرستاده خداست در بیان احوال عیسی حق را بر شما ظاهر است
 و اندک کسب قومی با پیغمبر خود بیابله کرده اند که میروان ایشان بلوک نشوند و اگر سب را بکنند البته بلوک خواهد شد اگر بسیار
 استقام در نگاه داشتن دین خود و در اسلامان شدن ابدا و اید با و صما که نمانید و برگردید چون صحیح شد رسول خدا
 حضرت امام حسین را در برگرفت دست حضرت امام حسن گرفت و فاطمه و علی را از پی خود روان ساخت و فرمود که من چون

این
 است
 از
 امام
 است

دعا کنم شما آمین بگوئید پس سقف بخوان گفت که ای گروه نصاری سحر و جادوی منیم که خدا باین واکوه باران را از جا برکنند
 ایشان سپاه بکنند که بلاک بشود و بر سر زمین یک نفرانی تاقیاست نخواستند بود ایشان خدمت حضرت آمدند و گفتند
 ما تو سپاه بکنیم تو بر دین خود باش ما بر دین خود حضرت فرمودند که اگر سپاه بکنید مسلمان شوید اما اگر دین فرمود که پس با شما جنگ
 میکنیم گفتند ما طاقت جنگ عرب نداریم ولیکن ایا صلح میکنیم که با ما جنگ نکنی و بدین ما کارندار و ما تو هر سال دو هزار حله در
 ماه صفر بدهیم و هزار حله در ماه رجب و هفتی هزاره نفیس هر سال بدیم حضرت باین نحو ایشان مصاحبه فرمود و گفت و آیت که
 بلاک بر اهل بخران مشرف شده بود و اگر سپاه بکنید همه سحر میشدند بصورت بیرون خاک و این صحرا بر ایشان آتش
 میشد و خدا جمیع اهل بخران را بلاک میکرد حتی مرغی که بر سر درختان بود و بر تمام نصاری سال نیکو شدت که همه بلاک میشدند
 باز صاحب کشف از عایشه روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد و عبا پوشید بود از
 سیاه پس حضرت امام حسن آمد و او را داخل عبا کرد بعد از آن حضرت امام حسین آمد و او را داخل عبا کرد پس حضرت فاطمه و علی بن
 ابیطالب آمدند هر دو را داخل عبا کرد و این آیه نازل شد **انما یرید الله لیزه عنکم الی اهل البیت** بطاهره و طاهره
 صاحب کشف گفت است که اگر گوی چیزی اینچاعت را در سپاه داخل کردی گوئیم برای اینکه این ولایت جبریت و راستی او
 بیشتر میکرد و از آنکه دیگر از داخل کتیر که عزیزترین خلق را نزد خود و با یک جگر خود را و محبوب ترین مردم را نزد خود و در
 معرض سپاه و نفرین در آورد و اکتفا بر خود کرد و به تنهایی چه بسیار است که آدمی خود را بهلاکت میدهد و این قسم اعوان
 حفظ میکنند و در موطا مالک که امام اهل سنت است روایت شده است از انس که چون آیه تطهیر نازل شد قریب شاه
 رسول خدا در هنگام رفتن نماز صبح بر در خانه حضرت فاطمه میگفت **انما یرید الله لیزه عنکم الی اهل البیت**
 و بطاهره که تطهیر او در صحیح ابی داود و مستدرک نیز بهین طریق روایت شده است از انس و در صحیح بخاری هر
 جزو چهارم روایت کرده بخبر که صاحب کشف روایت کرده و در صحیح مسلم و در صحیح ابی داود و در جمیع بین صحیحین جمیدی
 همه باین مضمون از عائشه مرویست و در صحیح مسلم در جزو چهارم در باب فضائل امیر المؤمنین از سعد و قاص حسین روایت
 کرده که چون آیه سپاه نازل شد رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین خواند و گفت خداوند اهل بیت من اند و در
 محل دیگر نیز بهین مضمون روایت کرده و ابو داود و در صحیح خود از ام سلمه روایت کرده است که گفت آیه تطهیر در خانه
 من نازل شد و در آن خانه حضرت رسول بود و علی بن ابیطالب فاطمه و حسن و حسین و من بر در خانه نشسته بودم پس
 حضرت رسول بر ایشان گویی پوشانید و گفت خداوند اهل بیت من اند از ایشان دیدم که بر طرف کعبه گناه را
 و پاکیزه گردان ایشان را از بهیما پاکیزه گردانی من گفتم یا رسول الله من از اهل بیت منم فرمود که نه تو از زنان منی و حاجت
 تو بخیر است و این مضمون قریب باین مضمون در اکثر کتب ایشان مرویست بطریق مستعدده و تعداد آنها سورت تطهیر است

مالتطهیر یا اهل البیت

۱۰۰

دولت این آیه بر عصمت ایشان بسی ظاهر است چه عالم محققین مفسرین حسن و درین آیه بگناه تفسیر کرده اند و ظهیر ظاهر است
 که ملاذ از ان پاک گردانیدند از در پها و عیب با و قبل از آن است و از سیاق آیه و احادیث مذکور ظاهر است که مراجع برین
 و ارواح که در آیه وارد شده از آیه حتمی بسیار باشد زیرا که از آن کلیف با ایشان اختصاص از و ارواح حتمی الهی تخلت نمیکند
 پس عصمت ایشان ثابت است و هر گاه عصمت ثابت شد در وقوع بر ایشان روایت و این ثابت شده است که ایشان
 دعوی امامت کردند پس دعوی بر حق باشد و تفصیل این سخنان این مقام گنجایش ندارد تنویر چهارم در بیان فضیلت
 محبت اهل بیت علیهم السلام است این بابوی بسند معتبر حضرت امام محمد باقر علیه السلام از آیه ای کرام آورده است که حضرت
 رسول فرمود که محبت من نفع میکند در هفت موطن که اول آنها عظیم است در هنگام مردن در قیام و در وقت بیعت شدن در جنگ
 که نامه ای است راست و حقیق آید و در هنگام حساب نزد دینان که اعمال خلاق را بخندد و نزد صراط و روایت کرده است از حارث
 بن اسد که روایت نمود حضرت امیر المومنین زین العابدین که چه چیز ترا با نیجا آورد گفت محبت تو با امیر المومنین فرمود که ای حارث تو مرا
 دوست میداری گفت بل و استادی امیر المومنین فرمود و وقتی که جانت بر گلو برسد مرا خواهی دید چنانچه خواهی و چون بینی مرا که شنیدی
 خود را از حوض کوشد و در سینه خوشحال خواهی چون بینی که جبراط میگندم و علم همه بدست من است و پیش حضرت رسول میروم مرا چنان
 خواهی دید که مشغول گردی و آن ابو حمزه ثمالی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر که حضرت رسول فرمود که یا علی محبت تو در
 هر کس قرار گیرد و اگر یک قدم او از صراط بلغزد البته قدم دیگر ثابت میماند تا خدا او را بسبب محبت تو رحل بشت گرداند و از حضرت
 منقولست که محبت ما اهل بیت گناهان را میبرد چنانچه با دست بزرگ را از درختان میبرد و با سینه مستبره از حضرت امیر
 منقولست که حضرت رسول فرمود که چهار کس اند که من در روز قیامت شفاست ایشان ظاهریم که اگر چه بگناه اهل زمین
 آمده باشند کسیکه اعانت اهل بیت من کند و کسیکه قضا حاج ایشان بکند در هنگامیکه مضطر شده باشند و کسیکه با
 نوزبان ایشان از دوست دارد و کسیکه بدست رفع ضرر ایشان بکند و ایضا از حضرت منقولست که حضرت رسول فرمود
 که هر که اهل بیت مرا دوست دارد خدا او را در روز قیامت این بیعت بدهد که بیعت خود باشد و در کتاب بصائر الدجانی
 از حضرت امام جعفر صادق منقولست که حضرت رسول فرمود که یا علی است مرا تمام در عالم ارواح همین مؤمنانند و کوچک
 و بزرگ ایشان را دیدم و بتو شیعیان تو گذشتم و از بر شما استغفار کردم حضرت امیر المومنین فرمود که یا رسول الله
 دیگر از فضائل شیعه بفرما فرمود که یا علی تو و شیعیان تو از قبر با بیرون خواهید آمد و در آن شما مانند شب چهارم خواهد بود
 و جمع شد تا غنما از شما بر طرف خواهد شد و در سایه عرش الهی خواهید بود و مردم خواهند ترسید و شما نخواهید ترسید مردم
 اندوهناک خواهند بود و شما مسرور خواهید بود و بر شما خوانندگی خواهد آمد و در آن روز مردم مشغول حساب خواهند بود و
 مستبره از حضرت امام رضا منقولست که پیغمبر فرمود که یا علی هر که ترا دوست دارد با پیغمبران خواهد بود و در جبهات

بیان محبت اهل بیت علی

و کینه بر او نهی

در روز قیامت و کینه بر او نهی تو باشد اگر خدا بر او بیاید و اگر خدا بر او نماند و فرمود که اول چیز که در روز قیامت
از مردم سوال خواهند کرد محبت اهل بیت است و سبزه محبت از حضرت امام محمد باقر منقول است که واقعه در آسمان بغداد
صنعت از ملائکه هستند که اگر جمیع اهل زمین جمع شوند عددی از ایشان ترا حصا نمیتوانند کرد و ایشان صاحب ارباب ولایت
عبادت میکنند و شیخ طوسی علیه الرحمه از شیخ تمار که از اصحاب سر حضرت امیر المومنین است روایت کرده که شبی در محبت
حضرت امیر المومنین بودم فرمود که نیست بنده که خدا دل او را بامیان امتحان کرده باشد مگر اینکه چون صبح میکند دوستی اهل بیت
را در دل خود میباید دوست بنده که خدا بر او غضب کرده باشد مگر اینکه چون صبح میکند دشمنی را در دل خود میباید پس
چون ما صبح میکنیم شاد میشویم بحسب دوستمان غم و در اندام دشمنی و دشمنان خود را چون دوست ما صبح میکند نظر رحمتها آبی
است و دشمن ما که صبح میکند بر کنار جهنم ایستاده است که همین که برود داخل جهنم میشود بدستیکه در آن رحمت بر او است
ما یاز دست گوارا باد ایشان را رحمتها آبی و در حال دشمنان با دوستمان است کسیکه دشمن را دوست دارد دوستی و دوستی دشمنان
در یک دل جمع نمیشود و کسیکه با دوست دارد باید که دوستی را بر آن خاص گرداند چنانچه طلال از غرض خالص میکنند ما نیم نجیبان و برگزیدگان
خدا و فرزندان ما فرزندان تیره اند و نیم وحشی او صیاد و نیم حریب یا در خاور و رول آنجا که با من تجار میکنند گروه شیطانند پس یک غم
که حال خود را در محبت ما بدانند دل خود را امتحان نماید اگر محبت دشمنان را در دل خود بیاورد بداند که خدا و جبرئیل و میکائیل دشمن او نیستند
و شمر کافر است و روایت کرده از ابی عبد الله جدی که حضرت امیر المومنین گفت که خیر اعم تر از خیریم بحسب آنکه هر که از او داشته باشد در
قیامت او را هیچ بیم نباشد و خیریم گنای که هر که او را داشته باشد او را بر او آتش از آتش انوارت گفتم علی فرمود که آن حسنه محبت است آن
گناه دشمنی است و از سلمان روایت کرده که روزی در خدمت حضرت رسول نشسته بودم که حضرت امیر المومنین آن حضرت سوال کرد
دوست داشت بدست آنحضرت داد آن سگ زنده سخن را مد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله راضی شدم به پروردگار
خدا و به پیغمبری محمد و ولایت علی بن ابیطالب حضرت رسول فرمود که هر که از شما صبح کند و بخرد او رسول و ولایت علی
بن ابیطالب راضی باشد او از خوف عذاب خدا امین است و این بابو پسند های بسیار از حضرت امام رضا روایت کرده است
که او روایت کرد از پسران پسر گوارش تا رسول خدا صلوات الله علیه از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم از
خداوند عالمیان فرمود که ولایت علی حصن و قلعه من است هر که داخل آن حصن شود از عذاب من امین است و با شایسته
بسیار در کتب شیعه کوفی از رسول خدا منقول است که اگر مردان بر ولایت علی مجتمع میشوند خدا جهنم را خلق تنفیذ بود
روایت کرده است از انس که حضرت رسول فرمود که خداوند عالم در روز قیامت جمعی را مبعوث خواهد کرد و اینکه
سوم ایشان از نور باشد و بر که به نور خواهند نشست و جامه ها از نور خواهند پوشید و در سایه عرش الهی خواهند بنشینند
پیغمبران و پیغمبر نیستند و بمنزل شهدا و مکی شهید خواهند بود بعد از آن است بر سر حضرت امیر المومنین گذاشت و فرمود

که این شعیبانش چنین خواهند بود و شیخ طوسی رحمه الله با سائید معتبره از حضرت امام رضا ۲ از ابای اطهارش روایت کرده است که حضرت رسول بجزت امیر المومنین فرمود که چون در روز قیامت خدا از حساب خلائق فارغ شود و کلید بهشت و دوزخ را بمن تسلیم نماید من تو تسلیم کنم و گویم هر که خواهی بهنیم بفرست هر که خواهی بهشت داخل کن هر که خواهی بسته معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که چون قیامت قائم شود پیشری بگذارد که جمیع خلائق بییند و حضرت امیر المومنین بر آن نبر بر آید و علی بز دست راست او بایستد و علی بر دست چپ او و انگشت دست راست نذ کند که ای گروه خلائق این علی بن ابیطالب است که هر که را میخواهد داخل بهشت بکند و انگشت دست چپ نذ میکند که ای گروه خلائق این علی بن ابیطالب است هر که را میخواهد داخل بهنیم بکند و از عبد الله بن عمر روایت کرده است که حضرت رسول بجزت امیر المومنین فرمود که چون قیامت شود بیایم تو بر سبی از نور سوار و بر سر تاجی از نور باشی که روشنی آن دیده بار خیره گرداند پس نذ از جانب بیت برسد که نجاست خلیفه محمد رسول الله تو گویی اینک منم پس افراید ترا که یا علی دوستان خود را داخل بهشت کن و دشمنان خود را داخل جهنم کن تویی قسمت کننده بهشت و دوزخ و از حضرت امام رضا منقول است که حضرت امیر المومنین فرمود که روزی با حضرت رسول نزدیک کعبه نشسته بودیم مردی پدید آمد که سرش خنم شده بود و او بر دوشش برمههایش افتاده و عصا در دست نگاه میفرمود بر سر و پیراهن سبزه پوشیده نزدیک حضرت آمد و گفت یا رسول الله ما کن که خدام را بیامزد حضرت فرمود که امید تو را نیست و علی تو فایده ندارد چون نشست کرد حضرت فرمود که ای ابو الحسن شناختی این پیر را گفتم نه فرمود که شیطان است حضرت امیر المومنین فرمود که از بی او دیدم و او را گرفتم و بر زمین زدم و گلویش فشردم گفت دست از من برداری ابو الحسن که مرا قیامت هلاک داده اند و الله یا علی من ترا دوست میدارم هر که دشمن است با پیر او شریک شده ام در وطنی او دشمن او حرام زاده است پس بخندیدم و او را رها کردم و نخواست از سلمان رحمه الله علیه که روز شیطان گذشت بر جماعتی که نزد حضرت امیر المومنین میگردد نزد ایشان ایستاد پرسیدند که کیستی گفت ابو مرادم گفتم که شنیدی که ما چه میگفتیم گفت به حال شما که ما را مولا ای خود علی بن ابیطالب میگفتی ایشان گفتند چه دینی که او مولا امام ما است گفت از گفته غیر شما که گفت هر که من مولا ای اویم علی مولا او خداوند دوست دارد هر که او را دوست دارد دشمن من است هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یار کند و فرود کند او بر که او را فرود گذارد و یاری نکند ایشان گفتند تو از شیعیان آدمی گفت نه ولیکن او را دوست نیدارم و هر که دشمن او است در دوزخ نذر نشی شریک میشوم گفتم ای ابو مراد در فضیلت او چیزی میدانی گفت بشنوید از من گروه فاسقان تا کثرت فاسقان و مارقان که پیمان او را شکسته اند و بظلم با دوزخ کرده اند و از دین بدر رفته اند بدستیکه من عبادت خدا کردم در میان جهان دوازده هزار سال و چون خدا آنها را هلاک کرد تنهایی خود را در زمین بخدا شکایت کردم مرا با آسمان اول عروج فرمود و دوازده هزار سال در آنجا در میان ملاک عبادت کردم روزی مشغول تسبیح و تهلل بودم نوز ششالی بسیار روشنی بر ما که نشت ملاک را بجا

تصاویر از آثار روز قیامت

اتفاق کردند گفتند بتوح قدوس این نور ملک مقربیت یا پندیر سرسلی نه از جانب رب العزت رسید که این نور طینت علی بن
 ابطالب است و نقل است از ابو هریره که شخصی بخدست حضرت رسول آمد و گفت فلان شخص کشتی نشسته با ما یکم صبرین
 رفت وزود برگشت و مال بسیار آورده است که محمود وستان فویشا ش است حضرت فرمود که مال دنیا هر چند زیاد و سیرود
 جزو محنت صاحب مال زیاد میشود آرزو مال صاحبان اموال مکنید مگر کسیکه در راه خدا صرف نماید بعد از آن فرمود که سخا
 شما را خیر هم کسی که مایه اش از آن سود اگر کثیر بوده و زودتر گشته و غنیمت و فائده بیشتر هم رسانید و آنچه را هم رسانید در خیر شما
 در آن آتی بر او حفظ کرده اند صحابه گفتند بغیر این رسول الله فرمود که نظر کنید باین شخصی که می آید دیدیم ژنده پوشی از انصار می آید
 فرمود که امروز ثوابی از منی و بلا برده اند که اگر بزجاج اهل آسمان زمین آن ثواب را قسمت کنند حصه کمترین آن خج اهدود
 که گنا باشد آنرا زیده شود و بهشت او را واجب شود صحابه از او پرسیدند که امر فرمود چه کار کرده بشارت با تو را که است آتی
 شخص گفت که کاری انبیا این نکرده ام که بر حاجتی از خانه بیرون آیدم و چون دیر شده بود گمان کردم که آن کار بوش است
 با خود گفتم که عوض این حاجت میروم و نظر بر روی علی بن ابطالب میکنم چون از حضرت رسول شنیده بودم که نظر کردن
 بر روی علی بن ابطالب عبادت است حضرت فرمود که بله و الله عبادت است و چه عبادت است عبد الله سیرتی که دیگر
 بر روی عیال خود تحصیل نماید و از توفیق شد و بعضی آن نظر بر روی علی کردی از روی محبت و فضیلت او رسیدنستی
 این از بر تو بهتر است از اینکه تمام دنیا طلا شرح شود برای تو در راه خدا بدهی و شفاعت خواهی کرد بعد نفسی که در آن است
 کشیده و حق بزرگس که به شفاعت تو از آتش جهنم آزاد خواهند شد تو بر حسب در بیان آنکه صحت عبادت مشروط است
 با عقا و با است ایستاشی مشروط به آن عبادت شرعی بخشد بلکه باعث عقاب میشود و این جماعی علماء شیعه است
 و احادیث و این باب متواتر است چنانچه این بابو بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که چون بنده را در مقام
 حساب نزد خداوند عالمیان بیدارند اول چیزی که از او سوال میکنند از نماز و زکوة و روزه و حج و ولایت امام است پس اگر
 اقرار بولایت کرد و بر آن حال مرد نماز و روزه و زکوة و حج همه را قبول میکنند و اگر اقرار بولایت ماکر و بی عمل او را قبول
 میکنند پس دیگر از حضرت روایت کرده است که جبرئیل بر حضرت رسول نازل شد و گفت او عالم است پس میگوید که
 آسمانها هفت گانه و زمین با هفت گانه را و آنچه بر روی آنهاست خلق کردیم و هیچ محله بهتر از میان کن در مقام ابراهیم خلق کرد
 اگر بنده را در آنجا بخواند از آن روی که آسمانها و زمینها را خلق کرده ام تا انقضای عالم و اقرار بولایت علی نهشته باشد او را
 سرنگون در جهنم اندازم و در حدیث دیگر وارد شده که خدا وحی فرمود بحضرت بنیبر که یا محمد اگر بنده مرا عبادت کند تا از هم باشد
 و آنزد شک بوسیده شود و منکر ولایت اهل بیت تو باشد او را در بهشت جاندم و بسایه عرش خود در نیارم و نقل است از
 حضرت علی بن حسین که حضرت رسالت پناه فرمود که حق خداوندی که جانم در دست اوست که اگر بنده در روز قیامت با عمل

روایت از امام حسین علیه السلام

بنفاد و غیر بیاید خدا از قبول نکند تا ولایت من ابطیت مراد داشته باشد و از ابو حمزه ثمالی منقول است که حضرت علی
 بن الحسین سپیدان که کدام بقعه از جاها زمین بهتر است گفتند خدا و رسول فرزندان رسول بهتر میدانند فرمود که بهترین بقعه
 زمین میان رکن حجر و مقام ابراهیم است و اگر کسی بقدر آنچه نوح در میان قوم خود ماند که آن پنجاه کم هزار سال است عمر کند و
 در آن موضع عبادت کند که روزی بار بار بروزه و شبها را بعبادت گذراند و خدا را بدون ولایت ماطاقات کند آن عبادت هیچ نفع
 مدهد و در این حدیث از طرق شیعه و سنی متواتر است که هر که میرود امام خود را شناسد که فرموده است و دیگر جاهلیت
 کفر مدهد است تنویر ششم در بیان بعضی از صفات و علامات امام و شرائط امام است باید دانست که چون احکام دین دنیا
 است منوط بکلم امام است باید که عالم باشد با حکام دین واقف باشد بخصوصیات آیات قرآنی از محکم و متشابه و مجمل و
 تفصیل و واضح و متسخ و عام و خاص و همچنین بر اخبار نبوی و با جمله عالم بجمع علوم باشد و باید که کمال رسا و شجاعت
 داشته باشد تا از عهد مجاهده با اعدای دین بر تواند آمد و باید که اعلم است باشد زیرا که تقدیم معقول بر فاضل و
 تقدیم تعلم بر علم و تفصیل جاہل بر دانان صحیح است عقلاً چنانچه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید سفیر باید که انمن سفیر الی
 الحق الحق ان تتبع ام من لا یتق الا ان یتدی یعنی آیا کسی که هدایت میکند مردم را بسوی حق نترس است یا اینکه
 او را متابعت کنند یا آنکس که هدایت نمی یابد مگر وقتی که او را هدایت کنند و دیگران او را راه بنمایند و چگونه جائز باشد و
 حال آنکه علم سرمانه فضیلت و کمال است و کمزاری و تقابل بیان فضیلت حضرت آدم را بر ملائکه علم فرمود و باین سبب
 سجود ملائکه گردانید و همچنین طالوت را از حیثیت زیادتی در علم و قوت بدن از قوم خود برگزید چنانچه ظاهر است از آن
 کریمه ان الله اصطفانا علیکم و زادنا بسطة فی العلم و الجسم و ایضا در بیان تقدیم رتبه علم فرموده است که اهل یتوی
 الذین یعلمون الذین لا یعلمون که آیتها و انداختن جماعتی که عالم اند و انما جماعتی که عالم نیستند و اگر کسی اندکس تامل نماید
 میدانند که امام در جمیع صفات و کمال می باید که از است افضل باشد چرا که غرض اصلی از وضع شریع دین تکالیف تکلیف است
 انسانیست و تجات ایشان از تقاضای و فائز گردانیدن بعبادت و کمالات است و چون امام به نیابت پیغمبر باشد
 بطریق استکمال است باید که مثل نبی در جمیع کمالات علمی و عملی از همه در پیش باشد تا این فایده مقرب باشد و با تقابل
 رتبه ماصلوات الله علیهم آمین در علم و کمالات بر جمیع اهل عصر خود را باونی داشته اند و این بابویر حجت الله علیه بسند
 قوی از حضرت علی بن موسی الرضا روایت کرده است که امام را چند عیال است است و ناما ترین مردم است از جمیع اهل عصر
 و پیغمبر گارتر و بردبارتر است و در شجاعت و سخاوت از همه در پیش است و عبادت و تلاش از همه بیشتر است و خفته کرده متولد
 میشود و در هنگام ولادت خون و کثافت با او نیاید و از عقب سر می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و او را سایه نیاید
 و چون متولد شود دست بر زمین جگه دارد و آواز بشهادتین بلند میکند و تحمل نمیشود و دیده اش بخواب میسود و دلش بخواب

در صفات و علامات امام

شیرود و از آنچه واقع میشود در خواب مطلع میباشد ملک با او سخن میگویی و زره رسول خدا بر قامتش درست می آید و هرگز
 بول و خالیش را کسی ندیده زیرا که خدا زمین را موکل ساخته که فرود کسی نه بنید و بدن او از مشک خوشبو تر میباشد و او
 است مردم از جان ایشان یعنی سیباید که جان خود را خدا جان او کنند و بر مردم هر جان تر است از پدر و مادر ایشان
 تواضع و فروتنی او از بر خدا از همه کس بیشتر است و آنچه از امور خیر که مردم را امر میفرماید خود پیش از دیگران بدان عمل
 می نماید و هر چه مردم را از آن منع میفرماید خود دیده از دیگران از آن اجتناب میفرماید و عا اوستجاب میباشد حتی آنکه اگر بر سر
 او عا کند و ونیم میشود و سلاج و حریم حضرت رسول نزد او میباشد و ذوالفقار نزد او میباشد و نزد او صحیفه هست که نامهای
 شیعیان ایشان که تا روز قیامت بهم خواهند رسید در آن صحیفه هست و صحیفه دیگر دارد که نامها و دشمنان ایشان که تا روز
 قیامت بهم خواهند رسید در آن نوشته است و جامعه نزد او هست و آن نامه ایست که طولش هفتاد فرسخ است
 که جمیع آنچه بنی آدم بدان محتاج اند از احکام الهی در آن هست و جعفر اکبر و هاشم را دارد که یکی از پوست بزرگ است و دیگری
 از پوست گوسفند و در آنها جمیع علوم هست حتی ارزش خدشته که کسی در بدن کسی بکند و حتی یک تازیانه و نیم تازیانه و
 تازیانه و صحیفه فاطمه نزد او هست و کلینی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر که امام را علامه علامت است
 چون متولد میشود پاکیزه و ختنه کرده و چون بزرگ می آید کف را بر زمین میگذارد و او از لشها و زمین بلند میکند و محکم
 نمیشود و دلش بخواب نیرود و خمیازه و کمان کش میکند و از عقب می بیند چنانچه از پیش روی بنید و دفع او از مشک خوشبو
 است و زمین موکل است که پیشاند و فرود آنرا چون زنده حضرت رسول را می پوشد موافق قامتش میباشد و اگر دیگری می پوشد
 خواه بلند و خواه کوتاه یک شیر از او بلند تر میباشد و پیوسته ملک با او سخن میگویی تا از دنیا برود و در کتاب تفسیر است
 بسند قوی از ابوبصیر روایت کرده است که روزی بخدست حضرت امام موسی رفتم و گفتم خدای عزوجل امام را بچه چیز میتوان شناخت
 فرمود که بچند خصلت اما اول آنکه پدر او مردم را با ماست او خبر دهد و نصب کند او را برای امامت که محبت بر مردم تمام شود
 چنانچه پیغمبر امیر المؤمنین را نصب فرمود و دیگر آنکه از هر چه پرسند عاجز نشود و جواب بگوید و اگر نه پرسند خود بیان کند
 مردم را خبر دهد و آنچه در آینده واقع خواهد شد و همه زبانها با مردم حرف زند لجه از آن فرمود که نشین تا بتو علامتی بر آید
 خود بنامیم که خاطر مطمئن شود و در آن حال مردی خراسانی از در آمد و لبربی از آن حضرت سوال کرد حضرت بفارسی جواب فرمود
 خراسانی گفت که من بزبان خود سخن نگفتم بجان اینکه بنده فرمود که بجان است اگر من ترا بزبان تو جواب نتوانم گفت
 پس بر تو چه زیادت داشته خواهد بود پس با من گفت که ای ابو محمد امام بر او محقق نیست زبان هر یک از مردم سخن نمائند
 و حیوانات و هر ذی شعور امید اند و باین علامت با امام را میتوان شناخت پس اگر اینها در او نباشد امام نیست
 و از ابی بصیر منقول است که از حضرت امام رضا پرسیدم که بچه چیز امام را میتوان شناخت فرمود که بچند علامت فرمود

در کتاب تفسیر است

بجای

که بزرگتر فرزندان باشد و فضل و علم داشته باشد و هر که بمیدانید آید و پرسد که پدرش کراوی کرد گویند که او را فرمود که سلاح و شمشیر
 بگیرد و در میان ما از بابت تابوت در بنی اسرائیل در هر جا که سلاح هست امامت در آنجاست چنانچه تابوت بنی اسرائیل در هر خانه
 که بود همیشه در آن خانه بود و منقول است از عبد القدر بن ایان که عرض کردم بخدمت امام رضا که از برادر من ابی بیت من
 کن فرمود که مگر نیکم و الله که اعمال شما هر روز و هر شب بر من عرض میشود در آوی میگویند که این بسیار برین عظیم نمود فرمود که
 مگر نخواهد این آیه را که بگو یا محمد که مکنید آنچه میکنید که عنقریب خدا و رسول و مومنان عمل شما را می بینند و الله که مومنان علی بن
 ابیطالب و ائمه فرزندان او بیند و کلینی از ابوبصیر روایت کرده که روزی بخدمت حضرت صادق رفتم فرمود رسول خدا بخدمت
 امیرالمومنین هزار باب از علم تعلیم فرمود که از هر بابی که بشود همیشه گفتم نیست و الله علم پس ستم سر بزرگانند و فرمود
 که این علم عظیم است اما همین نیست ای ابو محمد جامعه نزد ماست گفتم خدا تو شوم جامعه که ام است فرمود که نامه ایست که طوالتش هفتاد
 ذراع است بذراع رسول که آنحضرت فرموده و حضرت امیرالمومنین بدست خود نوشته و در آن هر حلالی حرامی نوشته است هر چه است آن
 احتیاج دارند است حتی ارزش خریدن بدن دست برین گذاشت و فرمود که رخصت میدای گفتم سن بنده تو ام آنچه خواهی
 بکن پس بدن مرا فشرده فرمود که حتی ارزش این در آنجا است گفتم و الله که علم نیست فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود که
 جعفر نزد ماست و مردم چه میدانند که جعفر چیست گفتم جعفر که ام است فرمود که نظر نیست از پوست که علم جمیع پیغمبران اوست
 ایشان و علم جمیع علماء گذشته در آن است گفتم و الله که نیست علم فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود که نزد ماست
 فاطمه و مردم چه میدانند که چه چیز است صحیفه فاطمه گفتم بیان فرما فرمود که صحیفه است سبب بر قرآنی که شما دارید و یکس
 از قرآن شما در آن نیست گفتم و الله که این علم است فرمود که همین نیست بعد از زمانی فرمود که علم گذشته و آینده تا روز قیامت
 نزد ماست گفتم خدا تو گروم نیست علم فرمود که همین نیست علم گفتم پس بگر علم چه چیز است فرمود که عمده علم است که هر روز
 ساعت بساعت حادث میشود تا روز قیامت و بسند دیگر از امام بن عثمان روایت کرده است که شنیدم از حضرت صادق
 که زنا و در سال صد و بیست هشت هزار طاهر خواهند شد در صحیفه فاطمه چنین میم پرسیدم که صحیفه فاطمه که ام است فرمود
 که چون حضرت رسالت پناه صلعم از دنیا رحلت فرمود حضرت فاطمه را اندوی سو نمود که حسد را قدر آنها بهتر میدانند نگاه
 خدا علی را فرستاد که تسلی آنحضرت بفرماید و قصه بر آنحضرت بخواند پس آن ملک میگفت و حضرت امیرالمومنین سینه شست تا آنکه گشت
 جمع شد پس فرمود که در آن کتاب چیز از حلال حرام نیست علوم آینده است تا روز قیامت و بسند بیشتر روایت کرده است از ابی
 منطلق که حضرت صادق فرمود که ما را در شبها جمعی از رتبه عظیم است گفتم خدا تو گروم چه شانس است فرمود که رخصت بخر
 روح پیغمبران اوست که رفته را در روح امامی را که در میان شماست که ایشان عروج نمایند با سمان تا بعرش سید عالم روح ایشان
 پس بهت مرتبه طواف عرش میکنند و نزد هر قائمه از توأم عرش دور کعبت نماز میکنند از زمین به بدجا خود بر میگرددند و پیشروند

این عظیم است

انبیاء و اوصیاء از سرور و خوشحالی و علوم بسیار بر علوم امام شامی افزاید و در سبقت تمام رسیده است که حضرت صادق فرمود که اگر
 من در میان ستم و خضر میبودم ایشان را خبر میدادم که از هر دو دانا ترم و علمی چند با ایشان میگفتم که ایشان خبرند هشتاد و یک سال
 علم گذشته را میدهند و علم آینده را میدهند و امید انیم علم گذشته و آینده را تا روز قیامت و از پیغمبر بامیراث رسیده است
 و در حدیث دیگر فرمود که خدا از آن که کم تر است که بر نیکان خود اطاعت بنده را واجب گرداند خبرهای آسمان را از بازدار
 بلکه هر صبح و شام خبرهای آسمان بمبارسد و ایضا از حضرت صادق منقولست که جبرئیل دو انار بخدایت حضرت رسول
 آورد حضرت یکی را تناول فرمودند و یکی را خوردیم کردند و نصفی خود تناول فرمودند و نصفی را لعنه را لعنی بن ابیطالب از اندیس فرمودند
 که ای برادر دهنستی که این دو انار چه بود انار اول پیغمبر بود و ترا از آن بهره نیست و انار دوم علم بود و تو در علم شریک منی
 را وی گفت که این رسول الله چه گوشت شریک است حضرت بود علم فرمود که خدا بیخ علی را تعلیم پیغمبر فرمود که اینک امر فرمود که
 لعنه بن ابیطالب یا در این علوم همه با منتهی شده است و منقول است از ابو بصیر که از حضرت صادق سوال کردم از روایت
 که خدا میفرماید که پس از آنکه عن الروح قل الروح من امر ربی فرمود که روح خلقت عظیم تر از جبرئیل و میکائیل و با هیچ یک از
 پیغمبران گذشته نبوده است بجز از حضرت رسول که با او بود و با ائمه میباشد و خبر با ایشان میگویید و تسبیح ایشان بنمایید
 و در بعضی روایات وارد شده است که چون حضرت موسی و خضر بر کنار دریا خواستند که از یکدیگر جدا شوند مرغی پیدا شد
 از آب برداشت و بجانب مشرق انداخت و قطره دیگر بجانب مغرب انداخت و یک قطره بجانب آسمان انداخت و یکی
 بسوی زمین و قطره پنجم را بدریا افکند هر دو حیران مانند درین حال صیاد در میان دریا پیدا شد و گفت در امر مرغ
 آنکه بنمایند شما دو پیغمبر تاویل کار آنرا نمیدانید و شک مرد صیاد میباید انم گفتند ما نمیدانیم مگر چیزی را که خدا تعلیم ما نماید
 صیاد گفت که این مرغیست در دریا میباید و سلم نام دارد و این کار او اشاره باین بود که پیغمبر در آخر الزمان خواهد آمد که
 علم اهل مشرق و مغرب اهل آسمان اهل زمین نزد علم او مثل این قطره باشد نزد این دریا و پس علم و وحی او در اوست علم او
 خواهد بود پس آن صیاد غایب شد و استند که ملک بود از جانب خدا و ایشان استنبه ساخت و کلینی از عبد الاعلی روایت کرد
 که حضرت جعفر بن محمد فرمود که من کتاب الهی را میدانم از اول تا آخر چنانچه گوید همه در کتب من است و در قرآن است خبرهای
 آسمان و خبرهای زمین و خبرهای گذشته و خبرهای آینده چنانچه فرموده است که فی بیان کل شیء و ایضا بسند معتبر از حضرت
 صادق روایت کرده است که خدا بحضرت عیسی و دو اسم اعظم تعلیم فرموده بود که آن اسم از آن بظهوری آمد و حضرت موسی
 چهار اسم داشت و حضرت ابراهیم هشت اسم داشت و نوح پانزده اسم داشت و آدم بیست و پنج اسم داشت و خدا جمیع آنها را
 تعلیم پیغمبر آخر الزمان فرمود و بدینستیکه اسامی اعظم الهی هفتاد و سه اسم است هفتاد و دو اسم را تعلیم آنحضرت فرمود و یک
 اسم را بپس تعلیم نکرد و آن حضرت امام علی نقی منقول است که خدا را هفتاد و سه اسم اعظم است یک اسم از آنها را حضرت

تفسیر روایت حضرت صادق

بجای

سیدانست که تحت بلقیس در یک چشم زدن نزد سلیمان حاضر ساخت و با عقاد و دو کوه را میدانیم و یک اسم مخصوص خداست که
 دیگری نمیداند و بسند موفقی از امام محمد باقر روایت کرده است که عصا موسی از آدم بود و شعیب رسید و از شعیب بگفت
 موسی نقل شد و آن عصا نزد ماست و در این شب او را مشاهده کردم هنوز نیز است بهیئت آن روز که از درخت جدا کرده
 و چون با او سخن بگوئی جواب بگوید و از بر او قائم ما میاست که چون خروج کند آنچه موسی بان بگوید آن حضرت نیز خواهد کرد
 و چون آنرا امر کند که چیزی را بر باید و شبهه میشود که یک کاش در زمین است و یکی در سفت بقدر چهل ذراع و چیزها را بر این
 خود میر باید و در حدیث دیگر حضرت صادق فرمود که الواح موسی و عصا موسی نزد ماست و ما ایم و از شعیب بران در حدیث
 دیگر حضرت امام محمد باقر فرمود که چون قائم آل محمد از کوه ظاهر شود و از کوه نماید ساد آن حضرت ندا کند که کسی با خود تو شده است
 بر نه از پس سنگ موسی را بردارند که باریک شتر است و در هر کج که فرود آید شمشیر از آن جا که شود که هرگز نه که از آن
 بخورد و میر شود و هر شمشیر که بنوشد سیراب شود و توشه ایشان همین باشد تا لبحرای نجات فرود آید و آنحضرت
 از آن حضرت نقل است که حضرت امیر المؤمنین شبی از خانه بیرون آمدند بعد از خفتن در بستند میفرمودند که در این شب تاریکی
 امام شام بیرون آمده است پیر این آدم در بر عصا موسی و انگشتری سلیمان در دست بسته دیگر از افضل روایت کرده که
 حضرت صادق پرسید که میدانید که چه چیز بود پیر این یوسف گفتم نه فرمود که چون آتش از بر او بر آید ایم افزونند و جبرئیل جا
 از جاها بهشت آورد و بر آن حضرت پوشانید که سر او را در او تاثیر نکند و حضرت ابراهیم در وقت وفات آن پیر این تقوی بگوید
 بر حضرت اسحق و یحیی اسحق بر یعقوب داد و چون حضرت یوسف متولد شد یعقوب آن پیر این تقوی او کرد و با او بود و در
 احوال و در صراط او را کشود که از پیر این پیر یعقوب بود و بشام یعقوب رسید چنانچه گفت که ای کاجد ریح یوسف لولا ان تقی
 بوی همان پیر این بود که خدا از بهشت فرستاده بود گفتم خدای تو شوم آن پیر این که منتقل شد فرمود که با پیش رسید
 بعد از آن فرمود که هر پنجمی که علمی یا غیر علم چیزی از او میراث مانده بآل محمد منتهی شده و الحال نزد ایشانست و از سعید سامان
 روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که نزد منست شمشیر رسول خدا و علیها آنحضرت و زره او خود آنحضرت و نزد منست
 الواح و عصا موسی و انگشتری سلیمان نزد منست آن گشتی که موسی در آن قربانی یکاشت و نزد منست آن شب که حضرت رسول
 میان مسلمانان کفار میگذاشت تیر لشکر کفار بسلیمانان نیز رسید و مثل سلاح حضرت رسول در میان ما بولست در میان
 نبی اسرائیل که در هر خانه که تابوت در آن خانه بود پنجمی در آن خانه بود هر که از ایلیت سلاح نزد اوست اماست با اوست
 و محمد بن حسن الصفار با شاد خود از سمع روایت کرده است که بخارست حضرت صادق عرض نمودم که کوئی مرا عارض شده
 و هر گاه طعام دیگران را بخورم آنرا میخورم و چون طعام شمارا بخورم آنرا نیز میخورم فرمود که تو طعام جمعی را بخوری که ملائکه ایشان
 مصافحه میکنند در فرشتگان ایشان عرض کردم که ملائکه بر شما ظاهر میشوند فرمود که باطفال اهل زبان ترا از او بپوشند

یاقان و وقت است پیر این

از حسین بن ابی العطار روایت کرده است که فرمود که با حسین جان منی ما محل نزول ملائکه است و محل وحی الهی است بعد از آن سیدنا
 همیشه که در آن خانه بود و فرمودند که بشنویم صدقه که بسیار تکیه بر آهنا زده اند ملائکه بسیار است که ما از پریشان بر حسین
 ابو حمزه شمشک نقل کرده است که روزی خدمت حضرت علی بن حسین بن مومنان و ساعتی در بیرون باندم تا مخرج شدم چون اهل شدیم دیدم
 که حضرت سید از زمین بر چینه بعد از آن دست دراز کردند و شخصی در عقب پرده بود با و دادند گفتند که این چه چیز بود که
 بر چیده فرمود که پرده ملائکه بود چون ایشان به نزد ما پرده ایسا از جمع میکنند و تقوی بر ما اولاد خود میکنند پس
 که ملائکه نزد شامی آیند فرمود که پوسته بر تکیه گاه تکیه میکنند و بسند دیگر از فضل بن عمر روایت کرده است که رفیعی بخبرگشت
 حضرت امام جعفر صادق زقم چون شب خدمت حضرت امام موسی آمدند و در گردن آنحضرت طلا زده بود که در آن پرده کنده بود حضرت
 را بوسیدم و در بر گرفته و از حضرت صادق پرسیدم که این پرده چیست که در گردن حضرت امام موسی است فرمود که اینها از
 بال ملائکه است گفتند که بخبر شامی آیند فرمود که می آیند و در بر فرانس میمانند و آنچه در گردن امام موسی است از بال
 ایشانست و ایضا روایت فرموده که آنحضرت فرمود که ملائکه در خانه ما نازل میشوند و بر فرانس ما میگردند و بر خوان ما حاضر
 میشوند و هر گاه ای دیوه تر و خشک را از سر امی آورند و بال خود را بر ما و فرزندان ما میمالند و جاو از آنرا از ما و فرزندان ما
 دور میکنند و در وقت هر نماز حاضر میشوند که با ما نماز میکنند و خبرهای اهل زمین را هر روز و هر شب با ما می رسانند و هر باد شامی که
 میوزد و دیگری بجایش منسوب گردد و خبرش را با ما می رسانند و در وقت و طریق او را با ما میگویند و بسند معتبر از سید بصیر فی روایت
 کرده است که در مدینه خدمت حضرت امام محمد باقر خدیجه چندین رجوع فرمودند و چون بفتح الروح رسیدیم شخص ما دیدم از دور که جاده
 خود را حرکت میدهد بیا بنام او فتم و گمان کردم که تشنه است مطهره خود را با و دادم گفتند خواهی دانستی من با او که تهری از گن بر او بود
 و هنوز گل تر بود چون ملاحظه کردم هر حضرت امام محمد باقر بود گفتند هر چه وقت آنحضرت جدا شد گفت در همین ساعت چون
 کشودم دیدم خدمتی چند رجوع فرموده بودند چون ملاحظه کردم کسی را ندیدم بخبر حضرت رسیدیم عرض کردم که نامه تو در فلان
 موضع بمن رسید و گل هنوز تر بود فرمود که ما چون امر را خواستیم که تجمل صورت یا بدختر کاران از جن داریم ایشان خبر تمام
 و بسند صحیح از ابو حمزه شمشک روایت کرده است که در خدمت حضرت امام جعفر صادق بودم در بامین که در مدینه تا گاه سنگ سجا
 پیدا شد حضرت فرمود که خوش زود آمد پس چون نظر کردم بصورت مرغی شد گفتم این چه چیز است خدا تو شوم فرمود که این
 یکسبت از جن است که درین ساعت مرده است این پرواز میکنند و در شهر خبر برگ اورا می رسانند و کلینی علیه الرحمه از سعد
 روایت کرده است که خدمت حضرت امام محمد باقر زقم و حضرت طلبیدم فرمود که باش آنقدر ماندم که آفتاب گرم شد پس همان
 بیرون آمدم با خودم زرد و عبادت ایشان را نیت کرده و کلاه آخردر سر چون داخل شدم فرمود که ایشان برادران شما اند از جن
 پرسیدم که خدمت شامی آیند فرمود که بله می آیند از مسائل دین حلال و حرام خود سوال نمایند و از حضرت امام محمد باقر روایت
 فرمود که

نزول ملائکه

در حدیث

که روزی حضرت امیر المومنین بر سر مسجد کوفه نشسته بودند ناگهان او بائی از در مسجد داخل شد مردم فریاد کردند که آنرا بکشند حضرت فرمود که متعرض او نشوید و آمد تا نزد یک بنبر و بلند شد و بر حضرت سلام کرد حضرت اشان فرمودند که باش تا از خطب فارغ شوم چون فارغ شدند پرسیدند تو کیستی گفت منم عمر بن عثمان که پدرم را برین خلیفه کرده بود و پدرم مرد و مرا وصیت کرد که بخدایت تو بیایم و آنچه رای تو افتد نماز بان عمل کنم و آمده ام که آنچه فرمائی اطاعت کنم حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزگاری و امر میکنم که برگردی و جانشین پدرم باشی که من ترا نیز از جانب خود برایشان خلیفه کردم راوی بخدایت حضرت امام محمد باقر عرض نمود که اکنون عمر و خدیجه زومی آید و اطاعت تو بر او واجب است فرمود که بلی و بسند معتبر از ایشان بن بشیر روایت کرده است که گفت من با جابر بن یزید جعفی همکجاءه شدم و چون از مدینه بیرون آمدم دیدم بخدایت حضرت امام محمد باقر رفت و وداع کرد و خوشحال بیرون آمد و بجانب کوفه روان شدیم در روز جمعه بعضی از مسازل نماز ظهر کردیم و چون براه افتادیم مرد بلند گندم گونی پیماشد و نامه در دست داشت و نامه را بجای برد و او جابری بوسید و بر دیده نهاد و نامه را حضرت بجای برنوشته بودند مهر گل بر آن نهاده بود و بنویز تر بود و گفت درین ساعت از خدمت آنحضرت جدا شدم پرسید جابر که پیش از نماز پیشین یا بعد از نماز گفت بعد از نماز چون جابر نامه را خواند بسیار منوم شد و دیگر از خوشحال ندیدم تا بکوفه داخل شدیم در شبی و چون روز شد رفتم که جابری را ببینم دیدم که از خانه بیرون آمدن چندی برگردن او نخته و بر سوار شده و سیگورید کنی بایم منصور بن جمهور را که کوفه بود امیر خواهد شد و بیته چند ازین باب بخواند چون نظرین کرد با من بیخ گفت من از حال او گریان شدم و اطفال و مردان گریه کردند و بسیار گریه کردند و با اطفال بیگر دیدم و کوفه شهرت کرد که جابری دیوانه شده است بعد از چند روز نامه هشام بن عبد الملک رسید بوالی کوفه که جابری را گردن بزن سرش را بتر و الی کوفه از اهل مجلس رسید که جابری بزرگیت گفتند هر که بود عالم و خصل و را و حدیث و حج بسیار کرده بود و درین اوقات دیوانه شده است و برنی سوار شده و در جنبه کوفه با اطفال بازی میکند و آن گفت که آنکه رسد که ما از کشتن چنین روی بخت یافتیم و بعد از آنکه وقتی منصور بن جمهور داخل کوفه شد و آنچه جابری گفته بود بطور آمد و محمد بن حسن بن صفار بسند صحیح از حضرت جعفر بن محمد روایت کرده است در تفصیل این آیه که میگوید و کذلک فی الایام ملکوت العاقبت و الاذن لیکون من الموقنین یعنی کشتن و ندو ظاهر گردانند بر ابراهیم آسمانها هفت گانه اما بسا عرش نظر در زمین را کشتند تا آنچه بچاود زین بود و دید و آنرا که رسول خدا گوید امیر المومنین و امامان بعد او هم چنین کردند و با سائید مستبره بسیار از آنحضرت روایت کرده است که ضاراد و علم هست یک علم مخصوص است که باقیه تعلیم نفرموده است یک علم هست که تعلیم ستمبران و ملاک فرموده است پس آنچه را تعلیم ایشان فرموده ما میدانیم و الاضواء سائید مستبره از انکه علیهم السلام مرویست که علی با دم فرود آمد بالا رفت آن علم میراث میرسد و هر عالمی که میبرد البته عالم دیگر مثل علم دوازده میدانند جمیع علوم انبیا با رسیده است و با سائید مستبره

کتابت حضرت امیر المومنین

منقول است از آنکه صلوات الله عليهم که در پی موسی و در خیل عیسی و زبور داود و صحت ابراهیم و کتب جمیع پیغمبرانی است
 و بخبری که ایشان بخوانند ما میخوانیم و تفسیر آنها را میدانیم و با سائید مختلفا از هر چه بن سهر منقول است که با حضرت امیرالمؤمنین
 صلوات الله و سلامه علیه از جنگ خواجه سیکشتم و چون بزمن باهل داخل شدیم وقت نماز عصر خال شد پس حضرت فرمود و آمد لشکر
 فرود آمدند و حضرت فرمود که ای گروه مردم این زمین ملعونست و سه مرتبه اهل این زمین مذمت شده اند این ماعل یعنی است
 که عبادت بت در اینجا شده است و پیغمبر و وصی پیغمبر اجازت نیست که درین زمین نماز کنند شما نماز کنید مردم بجا نب چپ
 در است راه پیل کرده و متوجه نماز شدند و حضرت بر اثر رسول سوار شدند و روانه شدند من گفتم که ای امیرالمؤمنین
 میروم و امروز نماز خود را تابع نماز او میگردانم و از عقب حضرت میرفتم هنوز از جر حله نگذشته بودیم که آفتاب غروب کرد و مرا
 و سواس در خاطر بهم رسید چون گفتم فرمود که ای جویریه اذان بگو و خودش متوجه و فرمودند بعد از آن سخن تکلم شدند که
 نمی فهمیدم و گمان من این بود که عربانی است پس اقامت فرمودند پس نگاه کردم و افتد که آفتاب از میان دو کوه برود
 و صدرا ازان ظاهر شد تا رسید بجا که وقت فضیلت نماز عصر بود پس آن حضرت نماز عصر را کردند و من اقامت کردم و چون نماز
 فارغ شدیم آفتاب غروب کرد و ستاره باطرا بهر شد پس حضرت متوجه من شدند و فرمودند که ای جویریه خدا میفرماید که شیخ
 باسم ربک العظیم من خدا را بنام عظیمش خواندم آفتاب ابرای من گردانید و صفا پسند متبر از حارث اعور روایت کرده است
 که روزی با حضرت امیرالمؤمنین بیگر رسیدیم که آنرا عاقول میگویند در آنجا درخت خشکی رسیدیم که پوست این درخت بود و ساسا
 ناز بود حضرت دست بران زد و فرمود که برگرد باذن الهی در حال شاحتها بشو و نیده و میوه داده و میوه شل بود و چون
 جمع آمدیم باز بر بود و میوه داشت و آن حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امام حسن با شخصی از اولاد زبیر عمره رفتند
 بر آن حضرت در بر درخت خرما فرشتند و بر برای آن شخص درخت دیگر آن درختان خشک بودند آن شخص گفت که اگر
 این درخت رطب میداشت بخوردیم حضرت فرمود که سیل رطب داری گفت بل حضرت دست با سمان بلند کرد و دعا خواند
 بزبانی که شخص نفیسه در همان ساعت درخت بنفشه و بار برداشت شتر سوار که همراه ایشان بود گفت و افتد که سحر کرد حضرت
 فرمود که سحر نیست دعا فرزدیم پیغمبر استجاب شد و ایضا از سلیمان بن خالد روایت کرده است که ابو عبید الله بنی درخت
 حضرت صادق از درخت شکر کبی میوه رسیدند حضرت فرمود که ای نخله شنونده اطاعت کنده خدا ما را طعام ده از آنچه خدا
 در تو مقرر ساخته در ساعت رطبه های رنگان گ از درخت فرود نخت و خوردند تا سیر شدند پس گفت که در باب شما
 بعمل آمد آنچه در باب مریم شده بود و در حدیث دیگر روایت کرده است که حسن بن عبد الله از حضرت امام موسی معجزه
 طلبید و درخت نیلان در برابر بود حضرت فرمود که برود و این درخت و بگو که موسی بن جعفر میفرماید که بیای چون بیای
 و گفت آنچه فرموده بود درخت زمین ای همه جاقطع کرد و آمد بنی است حضرت ایستاد و از شاخه فرمود که با هر کس که
 گفت

این چنان است اگر کسی بخواند

ایستاد

عجیب

عجیب

عجیب

عجیب

بسنده حسن از ابو بصیر روایت کرده که روزی بخندت حضرت امام محمد باقر فرمتم و حضرت صادق نیز حاضر بودند گفتند شما
 هر دو وارث بنمید آخر الزمان هستید حضرت امام محمد باقر فرمود که بی گفتم رسول خدا و ارشاد جمیع پیامبران بود و آنچه می بینید
 حضرت میدانست فرمود که بی گفتم شما می توانید زنده کنید و کور و پیران شفا دهید فرمود که بی باذن الهی انگاه
 که نزد یک من بیایم دست بر شیم و در کس شید من آفتاب زمین آسمان آنچه در خانه بود همه اویدم فرمود که میخواهی از
 یاشی و ثواب و عقاب مانند دیگران باشد یا بحال اول برگردی و بهشت از برای تو خوب باشد گفتم حال اول را بخوانم
 بار دیگر دست بر شیم من شیدند بحال اول گفتم و بسند دیگر از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت صادق بار دیگر مرا
 روشن کرد و فرمود اگر نه از ترس شهرت می بود ترا چنین میگذاشتم پس هر بحال اول برگردانیدند و بسند معتبر از علی بن
 نقول است که حضرت امام موسی کاظم در شبی بر سر گذشت که او و فرزندانش میگرفتند بر او گاو که در شش مرده بود
 حضرت نزد آن زن رفتند و از سبب گریه سوال فرمودند آن زن گفت که این فرزندان من تمیم اند و معیشت من ایشان
 ازین گاو بود و امکان هیچکس بر من بسته شده است حضرت فرمود که میخواهی برای فرزندانم گاو بگیری حضرت دو گاو
 گدارد و دست بدعا برداشت و بعد از آن بر خاستند و با بر گاو زدند بر خاستند ایستاده شد زن این حال را دید فریاد
 زد که بحق صاحب کعبه که عیسی بن مریم است حضرت در میان ازو عام مردم خود را از آن زن مجنونی گردانید و از او دین کشید
 روایت کرده که شش ماه از صاحب کعبه رفت و چون بخندت حضرت صادق رسید عرض کرد که ما درم و پدرم خدا تو باورنی
 و چشم فروت شد و تنها مانده ام حضرت فرمود که بسیار اوراد دست میبندی گفتم آری ندی چشمم فرمود که چون بخانه خودی
 خواهی دید اوراد در خانه که چیزی بخورد را وی گفت که چون بخانه گشتم بود ارجان دیدم نشسته و چیزی تناول نماید و بسند
 از حسن بن علی و شاعر روایت کرده که حضرت امام رضا در خراسان فرمود که رسول خدا را در اینجا دیدم و اوراد بر سر گفتم
 از حضرت جعفر بن محمد روایت کرده است با سائید بسیار که چون ابو بکر غنوی گفت از حضرت امیر المومنین اوراد بود
 جتهما بر او تمام کرد و در آخر گفت میخواهد سوختن او در میان و لو حکم باشد گفت چگونه حضرت حکایت کرد حضرت دست را گرفت
 و آورد و سجد قیام کرد حضرت رسول در سجده شد و با او گفت که برو ترک کن غم چقدرند امیر المومنین که بر او روایت کرد
 که گفتم که حق را بعلی تسلیم کن تا ثابت او کن چون این شنید ترسان به گشت و بصر رسید و حقیقت حال را گفت
 تو هنوز سخن میباشی مانند گذشته و منقول است از حضرت امام موسی کاظم که روزی در این پدرم بودم و بجانب عیض رفت
 در آنای راه مردی پیدا شد سوی سر و پیشش سفید شده پدرم فرود آمد و میان دو چشمش او چشمش را بوسید و میگفت خدا
 تو گروم و آن مرد اوراد و نسیحیت میفرمود پس چون آن پیر رفت پدرم سوار شد گفتم آنچه باین مرد کردی از شکستگی و
 احترام نسبت به یکس نکروی فرمود که پدرم امام محمد باقر بود و از سماع منقول است که روزی بخندت حضرت صادق فرمتم بعد

عقوبت

عقوبت

عقوبت

عقوبت

عقوبت

وقایع حضرت امام محمد باقر فرمود که سخواهی که پدر مرا به منی گفتم بے فرمود که داخل این خانه شو چون رفتم حضرت را دیدم در کجا نشسته پس فرمود که جمعی از شیعه بعد از شهادت حضرت امیر المومنین بخدمت حضرت امام حسن آمدند و سوا چندان حضرت نمودند بعد از آن حضرت فرمود که اگر امیر المومنین را به بنیدیشناسید گفتند بے فرمود که پرده را بردارید چون برداشتم و نظر کردم حضرت را دیدم که نشسته است و از حضرت صادق روایت کرده است که چون حضرت امیر المومنین را بسجده آورده اند از بساعتی که حضرت رو بقبر حضرت رسول استاد و گفت که یا بنام ان القوم استغفون و کادوا یقتلوننی ای برادر من گریه مرا ضعیف کردند و نزدیک شد که بشکست پس دستی از قبر بلند شد بجانب ابو بکر که شناختند دست حضرت است و سوالی از قبر نور بر آمد که شناختند که صد آه حضرت است و این آیه را شنیدند که اکثرت بالذی خلقک من عباده ثم من نطفة ثم سواک رجلاً آیا که فرشتگی با نخلدالی که ترا از خاک آفرید پس از نطفه آفرید پس ترا بجهت رسالت و مرد گردود در حدیث دیگر وارد شده است که چون دست ظاهر شد این آیه بر آن دست نوشته بود و از حضرت صادق بسند معتبر روایت کرده است که حضرت امیر المومنین بجانب صفین متوجه شد چون از فرات عبور فرمودند نزدیک یکا بگوئی رسیدند در صفین وقت نماز شام داخل شد از مردم دور شدند و وضو ساختند و اذان گفتند چون اذان فارغ شدند کوه شگافه شد و سر بیرون آمد سر و درش سفید گردیده و سخن آمد و گفت السلام علیک یا امیر المومنین و رحمة الله وبرکاته مرحبا بوقت خاتم پیغمبران قاید و سفیدان دست و پا سفیدان بهشت فانی گردید و ثواب صدیقان و بهترین اوصیا حضرت فرمود که علیک اسلام ای برادر من شیخون بن مخون و صتی حضرت عیسی بن مریم چه حال دوار گفت بخیر است رحمت الهی بر تو باد منظر حضرت عیسی ام که فرود آید بر سر حضرت فرزندان و نند انم کسی اگر در راه خدا دیده از تو مشتاد گردیده باشد و در قیامت کسی از تو فرانس نیکو تر و رتبه اش بلند تر نخواهد بود صبر کن ای برادر تا آنکه خدا را ملاقات نمایم پس نیکه دیدم بود که دیدم جمعی را که از بنی اسرائیل آزارها کشیدند و آزاره ایشان را بر زمین و بر وجه باطن کشیدند اگر انجاعت کردی تا تو جنگ میکنی میانند که چه عذابها بر ایشان مقرر گردیده است دست کوتاه خواهند کرد و اگر این کار را نکرانی که تریاری میانند بدانند که چه ثوابها از برای ایشان جایا گردیده هر آینه آرزو کنند که بقراض بدن ایشان بجا شود و السلام علیک یا امیر المومنین رحمة الله وبرکاته پس کوه بهم آمد و حضرت متوجه نماز شدند پس عمار بن یاسر بن عباس و مالک اشتر و هاشم بن عقبه و ابو ایوب انصاری و قیس بن سعد و عرو بن الحکم و عبادة بن الصامت و ابوالفضل و ابوتامیم بن بهمان رسیدند که این مرد که بود فرمودند که صی حضرت عیسی علیه السلام گفتند که پدر داد فرمودند که کسی که در تریاری بینیم چنانچه بر اوردت حضرت رسول خدا را یاری کردیم و تخلف میکند کسی از مهاجرین انصار از تو گشتی پس حضرت ایشان را دعا فرموده و القصاصا از عبا به اسد روایت نمود که دوزی بخدمت حضرت امیر المومنین رفتیم دیدم شخصی نزد حضرت

محمد باقر

محمد باقر

محمد باقر

محمد باقر

محمد باقر